

مَاثر نظامی

پرکافِکا سیریز نمبر۔ ۲۱

جزل ایڈیٹر کنورسمیر لاتھر ڈائریکٹر،منسٹری آف کلچر گورنمنٹ آف انڈیا ماثر نظامی از لاله منسارام

> ایڈیٹر زرینہ پروین ڈائزیکٹر

اے. پی اسٹیٹ آرکائیوز اینڈ ریسرچ انسٹی ٹیوٹ، حیدرآباد



نیشنل مشن فار مینُسکر پیس دِ تی کتاب گھر

ناشر میشنل مشن فارمینُسکر پیش سیستا

اا-مان سنگهروژ، ننی دبلی - ۱۰۰۰۱۱

فون : 23383894 فيكن:23073387

ای میل : director.namami@nic.in

ویب سائٹ: www.namami.org

٣٩٦١ _ گلي خانخانان، جامع معجد، د بلي - ٢ • • • ١١

فون: 23252696

ای میل : dillikitabghar@gmail.com

تيت : 350 ₹

Prakashika Series

ISBN 978-93-80829-02-9

978-93-80829-33-3

اشاعت إوّل ١٠١٥ء

© نیشنل مشن فارمینسکرینس 2015

مأثرنظامي

JUSIA COMPANIENT

The Burton Call

Military and produces of

Problems Fores

and Disarding

NO DEPOSIT OF

بسم الله الرحمن الرحيم رب يسيرتمم بالخير

صانعے گر کمال عرّ وجلال وَرثنا نیش زبان ناطِقه لال آت نکه مُنه هیفتش برتر از قِیاس و گمان و و ہم و خیال

جوابر محامد نذر ما لک الملک که شابان ذوی الاقتدار رابکا برسر یرسلطنت و فرمال روائی نشانده وامرائے نامدار را بیابیه والائے امارت و مرتبه عکیائے حشمت وشوکت رسانید۔

امّا بعد: امیدوارعنایات الهی دولت خواه دود مانِ آصفجایی بنده عقیدت سپاس منسارام بن بهوانی داس غازی الدین خانی نبیره بالکشن عابدخانی بعرض مدّ عاو اظهار تمتا می پرداز د که تخیینًا تا مدّ ت پنجاه سال درین سرکار دولت مدار روزگاریها گذرانیده خود بهم بذایته خدمت صدارت کل راانجام میداد و مصدر عاطفت و شفقت ارکان دربار بوده نیکو بندگی به با مراتب خیرخوایی نمایان بتقدیم رسانیده در حضور فیض شخورخورشید عالم ریاست نیّر اعظم سپر فراست و کیاست مرجع آفاق، خاص بنده قادر عکی الاطلاق جناب مستطاب نواب مغفرت مآب حضرت آصفجاه مرحوم مغفور باریاب مخفل قدرس منزل بوده در اطاعتِ احکام و إنقیاد کلام بلاغتِ نظام بجان می کوشید و نوازش خاص وعنایت بالا خصاص بحال خود مشایده می کرد.

شغلِ دیگر بهاز کتاب مخواه که نرنجد و جم نرنجا ند

مطالعه کتب تواری پیش گرفت الفت صفحه خوانی سر مایه ول بستگی عنایت و محبت اوراق

گردانی ذخیره جمعیت و آسودگی دلی مرحمت ساخت ن درین سیر و دور مسوده چند

مضمی احوال بزرگان خاندان آصفیه و کیفیت گزشتگان این دود مان علیه از امیری

مضمی احوال بزرگان خاندان آصفیه و کیفیت گزشتگان این دود مان علیه از امیری

بنظر در آمد و محرک آن شده که مسودات خود را نیز محتوی برجمین سوان خوذ کرخیر است ن

و هرچه از زبان ارباب ثقاة صدارت و غیره قرین صدق دید و از بان کرامت ترجمان

خدیو گیهان شکوه شنیده ضم آن ساخته موافق استعداد ناقص خود تر تیب د بهرال حمله

لله علی ذالک که مراد بحصول پیوست نقش مخطور شده بود درست نشست ن

رساله مختصر در ۱۰۰۰ یک بزارو دوصد جمری مرتب و مجموعه جلاوت اثری با فضال الهی

مشرف گردید نامش نماثر نظامی و قرار دا دولب خود را باین بیت حضرت شخ علیه الرحمه

غرض نقش است کز مایا د ماند که جستی را نمی مینم بقائے مگرصا حبد لےروزی برحت کند درحق ایں مسکین دُعائے

دریں اثناء بعدامتدادانز وانے نوز دہ سالگی محض بتائید سبحانی و تفصلات رحمانی صیت نوازشِ وقدر دانی محض یاد آوریهای این فانی نهاد خاکی بنیا دازپیش گاه خلافتِ عظمى حضرت مرشدِ زاده آ فاق مهين پورخلافت رياست نواب والا مرتبت فريدون حشمت اوالعزم شوکت وابهت با فرهنگ نواب عالیجاه بهادر اسد جنگ دام دولته بن <mark>خا قانِ زمان ابن حضرت غفران پناه عليه الرحمة والرضوان بگوش ارادتِ نيوش عقيدتِ</mark> مِمدوش رسيد ' چنانچة تخفه كه لائقِ ارسال مُضور فيضِ تنجور جناب شاهان وشنرا كان با خودنداشت لاجرم بمين رساله تاليف مختر را كماستحقاق الحق للحق است ترسيل داشته تا دروقتِ فراغ آنرابشرف مطالعه عاليه مشرّ ف ومنورفر مايند_

حضرت نظام الملك آصفجاه غفران بناه عُلوحسب ونسب اين برگزيده جناب كبرياى كالشمس في وَسط السَّماسِلسِلهُ نسب عالى شخ شهاب الدين سَهر وردى كمستغنى از حدتو صيف است مير سد وبصديقِ اكبرمنتهي ميشود _ جد ما جدا وخواجه عابد ولدار شدعالم شخ كهازاعاظم واكابرسمرقند بوداز بادشاه خطاب عالم العلماء يافته درعلى آباد بدسه كروبي سمرقندسکونت داشت _صاحب تصانیف عمده است _ در اواخرعهد شاه جهانی وارد هند شدہ اول مرتبہ بمنصب چہارصدی سرفرازی یافتہ۔ برکابِ ظفر انتساب موید بے ریب شاه اورنگ زیب بدکن آیده مصدر نیکوخدمتی باگشت ' و درحین توجه رایات فتح

آیات عالمگیری از دکن باصلاح امور برجم خورده حضور در باغ فرمان برداری بر مانپور باضافه دوصدی و خطاب خانی کامرانی یافت -

در منزل دیبالپوراز اصل واضافه هزاری پانصد سوار " و دَرسنه چهارم عالمگیری مطابق یکهزار و هفتاد و یک هجری جفویض خدمتِ صدارت گل از تغیر شیخ بزرگ کهاورا کبرسن دریافت بودوالا پایه کردید ' ودرسال هزار و هفتاد و دواز اصل از واضافه بمنصب سه هزار و یا نصدی دوصد سوار درجهٔ اعتباریافت ' و درسال دہم مطابق ہزارو ہفتاد وہفت باضافہ ہزاری سه صدسوار وعنایت خِلعت وقیل بصوبداری اجمیر مور دالطاف گشت و در سال چهار د جم بصوابداری ملتان از تغیر مبارز خال محسود اقران شد ' ودر سَال هزده عالمگیری موافق هزار و هشاد و پنج از ملتان تغیر شده به حضور رسید ' و در ہمین سال بحُسن اعمال سعادت رخصت حج یافتہ امیر حُجّاج گر دید ' ودرسنه يكهزار ونود غائبانه في خان شده ' واسب باساز طلاحواله ميرشهاب الدين خلفِ ارشدگرد بد که در بندرسورت میلی خال بفرستد ' وبعد چندے إ دراک سعادت ملازمت یافته همراه شا هزاده شاه عالم بنعا قب محمدا کبر مرخص گردید ' و بنابر بعض وجوه که بے رخصت بادشاہ زادہ بحضور رسید چہار ماہ بار ملازمت نیافتہ ' شانز دہم جمادی الاوّل سنه مذكور كرّت ثاني قامت كامراني بخلعت سراسرعزت صدارت از انقال رضوی خان آراست واز اصل واضافه پنجیز اری چهار هزار سوار ذخیره افتخار اندوخت و در سال يكهزار ونو دو دوخلعتِ خاصه واسپ و نقاّره كوس دولت نواخته بهسياق دكن مامورشد ' ودر دورِسَال بست ونم جلوس هزار دنو دوشش هجری سیز دهم ذی قعده <mark>صوبه</mark> داری ظفر آبادر بمرحمت زره و فیل خاصه بلند مرتبه گشت و درسنه ی ام موافق یکهزار و نود و هفت بهجری درمحاصره قلعه گولکنده گوله زنبورک بشانه دست راست آن راست تمام دل سرایا جگرسید باعتقاد جمت و دست یاری شجاعت سوار بدری آ مد جملته الملک اسدخال حسب الحکم خدیوز مان بعیا دت رفت و آن وقت جراحان استخوان ریزه از شانه آن یگانه دست قدرت می چیدند بدستیاری جمت بچار بایش استقلال نشست به چین پُتیس گرم شخن بود و بدست آید م چند جراحان و دستکار بدست آید م چند جراحان دستکار بهانمودند چون دست د ورقضا بالا بود بعد سه روز دشکار بدشت آید م م چند جراحان دستکار بها ممودند چون دست د ورقضا بالا بود بعد سه روز دشکیر پنجه اجل گردید

عجب سردار بادِل و دست وصاحب دستگاه باو قارسراسر همت عزت و شجاعت بود ' و در مکه معظمه زاد هما الله شرفاً فضلا و به شرفای آنجا خیرات و میراث بسیار نمود ' چنانچه میگویند در مکه معظمه نسلاً بعد نسلاً از ذکرِ خیر مذکوره برزبان باز ماند های فضلا و شرفا الی الآن جاریست الموت حق درین ماده حضرت شخصفر مایند

نظم

برکهآید بجهان ابل فناخوابد بود آنکه پاینده و باقیت خداخوابد بود بساز توشه رفتن که بمر بهال رفتند زسعدی این سخت یادگارخوابد بود پیر والد گهر میر شهاب الدین پسر ارشد قلیج خال شهید والد ماجد این فخر دود مان بهند درسال دواز دبم عالمگیری مطابق سنه یکهزار و بفتاد دوئهه بهجری از سمر قند وارد بهند گردید بمنصب سه صدی و به فتاد سوار پایهٔ اعتبار یافت وقت ملازمت با دشاه فلک اقتدار سیم تخفه با گلهای میناکاری گذرانید کویند روز به شجان قلی خان والی توران بباغی رفته بود و میرشهاب الدین بوسیله خواجه یحقوب جوبیاری رخصت توران بباغی رفته بود و میرشهاب الدین بوسیله خواجه یحقوب جوبیاری رخصت

مندوستان خواست فاتحه خوانده گفت: تو بهند وستان میروی! شخص عمده خواهی شد بیاوری طالع او بمرتبه بارسانید که جروت سلاطین بلخ و بخارا در جنب آل معلوم -درسنه یکہز ارونو دبہ تنبیدرانائے اودے پورموکب اقبال بادشاہی متوجهگشت واز کسن علی خان بها در عالمگیری که بگوشال را نا بکو هستان شالی او دیپور مامور شده بود وخبر تحقیق نمی رسید ' خاقان کیتی ستان نیم شی میرشهاب الدین را که در چوکی خانه خاصه بود تخبر گیری خان مذکور مامورنمود ' آن یگانه زمانه تابعزم بها درانه با وصف عدم اطلاع از ملک وراہ بیگانہ بے بددور فیق وخوف قطاع الطریق باستعجال تمام شتافتہ در دو روز باعرض داشت خان مذكور رسيد ' واين كار دست بسته موجب پيش آمد وترقي اوکردید ' ہماں وقت از فرط عنایت بے استصواب بخشی بواسطہ مراد خان سرچو کی خواصان سلیم اضًا فہ دوصدے وخطاب خانی وعنایت فیل وترکش و کمان محسود اقران گشت ' و بعدازان که بسرزنش سونک وغیره مفیدان را تهور با فوجی بطرف سرو ہی مامورگردید آن گرامان بشابزاده محمد اکبررایی داشتند شابزاده میرک خان را فرستاد بوعده مای عنایت درخواست رفافت فرمود خان عقیدت نشان قبول ننمو د ه به حضور <mark>آمد و</mark> مورد فراوان آ فرین گشته بدار دغگی عرض مکر رمباهی گشت ' درسال بیست و ششم غائبانه داردغگی گرزیافت ' سیداوغلان درحضور تعلقه کے به نیابت اوسرانجام می نمود' وسال بیست و^{ہفتم} بخطاب غازی الدین بہا در چ_{بر}ہ شہامت آراست ' وسال بست و هشتم درجلد دی فتح رهبری مُسکِن سنیها قبل نمودن اکثری ناسر داران اشقیاء بخطابع<mark>ده</mark> فیروز جنگ و نقاره کوس ناموری نواخت ' ودرمحاصره بیجا پور با فوج شاهراده محمر اعظم شاه ازگرانی غله به مرتبه نگرانی و پریشان خاطری رو دادِ که دَر ایّا م ا قامت قیامت . ظاہری شد۔ خان فیروز جنگ بعنایت الهی مباہی گشته بآ وردن رسید بسیار مامور گردید۔ سالماً با فرا وان رسد غله به لشکر بادشاه زاده رسید و بادشاه قدر شناس فتح بیجا پوردا که "سدسکندرگرفت" تاریخ است بنامش نامزدساخت وفقره بدستخط خاص بواقع نگارنوشته فرستاد که داخل واقعه نماید که بدستیاری فرزند بے ریودرنگ غازی الدین خان بہادر فیروز جنگ مفتوح شد۔

قلعه ایتگیر که بفیر وزگڑھ موسوم شدوادونی که بامتیاز گڑھ ممتاز گشتہ جرأوقهرأ مفتوح نمود از نیکوخدمتی هاوتر در گولکنده بمنصب والائے ہفت ہزاری ہفت ہزار سواریایهٔ اعتباریافت ٬ ودرسال می ودوم بصارتش رفت ٬ لاکن درمراتب معارج وفوج کشی قصورنشد ' وفرستادن سنجائے شقی کہنا کو مانیا (مرہمتہ) سرش بریدہ پیش د هناجاد وی بُر د درراه بدست لشکریانش افتا د مصحوب خواجه بابای تورانی که بجلدوی این مژده از خطاب خوشخرخانی خوش گشة فراوان آ فرین اندوخت وتسخیر د پوگڑھ ومقرر شدن بحا فظت بنگاه اسلام پوری وگزرانیدن محلَّه فوج بعجب شان وتوزک وتوپ خانه بعرض چہار کروہی ازنظر بادشاہ بجائزہ تعاقب وگوشال پناسند ہیہ یافتن سپہ سالاری کہ بنابر بعضی وجوه موقوف ماند ' بعدرفتن بصارت درایچ پور که صوبه داری آنجا داشت در عرض چهارروز خرفوت خُلد مكان شُنيد مشهوراست ذوالفقارخان باعظم شاه التماس كرد كهرايات ظفرآيات ازراه كتل ديول گهاه متوجه شودخان فيروز جنگ در ركاب ماضر گردد ' چنانچه اعظم شاه ازراه تکبّر وغر وروجنون گفت که براهِ راست گذاشتن برای کوری چرااز وجه می تو اند شدیدیمی آست چنیس سر دار نامدار را که جمیع مردم مخصوص مغلیه توران فرمال برداراو بودندر فیق نه کردن ناشی از دیوانگی است بعدعبورنر بدا بخان ندکورنوشت که از برار به بر بان پور بیا ید و بعد جلوس خلد منزل یعنے بها در شاه با دشاه بصوبه داری گجرات شافت ، و در سال چهارم داراحمد آباد گجرات و فات یافت نعش را بد بلی برده در مان پیرونِ شهر متصل اجمیری در وازه در مقبره که مشهور بمدر سه است مدفون ساختند ، در مان بیرونِ شهر متصل اجمیری در وازه در مقبره که مشهور بمدر سه است مدفون ساختند ، در مان سال خون ناحق خطیب در جامع مسجد احمد آباد گجرات که حسب الحکم سلطان شاه عالم بها در شاه پادشاه در خطبه وصی رسول الله خوانده بود جوش نمود معصی تاریخیا فته مصرع: شاه پادشاه در خطبه وصی رسول الله خوانده بود جوش نمود معصی تاریخیا فته مصرع:

این خوش خلق سرا پاتمکین بگند طالع فتح نصیب باضبط وربط دولتش جلائے داشت واز نوادرات که در بے بصری بسرداری رسید ودر حکمرانی وکار فرمائی کیتای داشت ' واز غلط ہائے مشہور است که پادشاہ بعد مُلا حظہ مُحلَّه واطلاع مافی الضمیر باطباء اشارہ نمود کہ از الہ بصارت کردند۔

چنانچه بعض فرامین که عالمگیر پادشاه بخطِ خاص نوشته وا حکامے که بخط خاص مرقوم نمود بجنس لفظاً لفظاً بقلم می آید-

فرمان خان فیروز جنگ کیرنگ من میخواستم برائے عیادت آن دولت خواه خود بیایم امابه چهرود کدام نظرمشامده نمایم لهذاسیادت خان را نیابتاً فرستادیم تابچشم مابه بیندوا ظهار مافی الضمیر کند و از میو های نورس اینجا بهر سیدانگوراست امالطبایء یونان برائے عمد هٔ مخلصان مزاجدان مُضر گویندلهذا مابرخود بهم گوارانکردیم و انشاءالله تعالی بعد صحب کامل شِفای عاجل کیجامیخوریم فرد:

یارباین آرزومن چه خوش است تو بدین آرز و مرابر سال

مان مشونو مید چون واقف نهٔ از سرغیب باشداندر پرده بازیها عطفلان غم مخور جد ما دری آل فخر اسلاف شخ سعد الله لا موری است _از اولا دِبن تمیم درسال <u>دواز دہم حقیقت فضائل و کمالات وراستی و درستی وامانت و دِیانت ورسایئے فہم بعرض</u> شاه جهال رسير حكم احضار يابي صدوريافت و بواسطه موسوى خان صدر الصُّد ورناصيه اقبال بشرف ملازمت لامع النورنمود ' بخاطر بادشاه جوبرآ گاه اول مرتبه نقش استعداداو درست نشست ودرسلک بنده مای درگاه منسلک گشت و بعنایت خلعت خاصه وخدمت عرض مكرّ ركه درآن وقت غيرازمعتمدان نميشد يايه اعتبار بلندساخت ' ودرعرصهٔ یکسال منصب یکهزار وخطاب خانی وخدمت دار وغگی عنسل خانه که بجز فِد ویاں راسخ العقيده تفويض نمي يافت محسودا ال زمانه گشته كام دل حاصل ساخت ٬ ودرسال یا نزدهم بخدمت خانسامانی واضافه هزاری سر بلندگر دید ٬ و در سال هزدهم بوالا مرتبه وزارت كل ومنصب عمده چهار هزاري سه هزار سوار وعنايت خلعت خاص وقلمدان مرصع كامياب شد و درسال نوز دېم بمنصب ششهزاري سربلندي يافت و درسال بستم تحكم شدكه بكابل شتافته سه ماه پيشگي مساعده به متعينان بلخ بد باند وسرانجام حوائج لشكر يردازد كه بيج كس عُذرك برفتن آنجا مكند ودرسال بست وسيوم جهتِ تمشيت امور برهم خورده م^{بلخ} و بدخشال مامورگشت ['] ودرسال بست و چهارم همر اه محمد اورنگ زیب برای تشخیر قند بار روانه شد ' و در سال هزار و شصت هجری که قریب چهار ماه بعارضه قولنج صعب گرفتار بود و دردوماه اول صاحب فراش نکشته هرروز بدر بارمیر سدواظهایه مرض نمی کرد باخفاء بدوائی نصرت خان حکیم عمل مینمو د بس ازان که از غلبهٔ مرض صاحبِ فراش شد بمسامع ملکوت مجامع رسید اِطبایٔ حاذقِ دستوری یافتند' چول اجل موعودرسیده بوده معالجه اِظبا مفیدنشد داعی حق رااجابت نموده -

بادشاهِ قدردان ظلِ نوازش برسرفرزندان و باز ماند های اوگسترده لطف الله خان پسرکلان او که درس پانزده سالگی بود بیفویض منصب صدی امتیاز یافته و شخ عبدالنبی نوکرعمه ه او نیز منصب بزاری عمدگی یافت ورائے رکہناتھ ہم به منصب بزاری ممتاز شد بخطاب رائے رایاں و تامقرر شدن دیوان اعلی حکم شد که امور گلیه و بُوزیه دیوانی بعرض میرسانید ه باشد و بادشاه در عین شدت مرض به عیادت او رفته بودند و چندفقره عالمگیر بادشاه از خطخود باعظم شاه نوشته بود ، مجنس ترقیم می نماید و

اعلی حضرت از سعد الله خان پُر سیدند که اسباب خوشنودی و خیر و عافیت بگوئید عرض نمود که عدالت بهشت است که در ذاتِ اقدس حضرت است ' شخصی بسعد الله خان گفت مُر دُم مُتکدین ذی کار دیانت دار در عرصه روزگار کمتر اند ' جواب داد که زمانداز آ دم پُر جو بر بیج گاه خال نمی باشد ' صاحب فرد باید که دریا بدوباینها بساز دگوش برحن نگذارد - روز سعد الله خال سحرگاهی بعد وظایف و اوراد تا دیر دست بدعا برداشته پرسیده شد که کدام حاجت در دنیا باقی است ' گفت آ دم خوب - روز سعد الله خان بدیر درغساخانه آمد اعلی حضرت پُرسیدند ' عرض کرد که بیاضے می خواندم نقل چند نقره جو به خون اندم نقل و هوا .

کاروثیقه ادباری مال خیرواحسان پیرایش آن مستغنی نمودن مختاجان کی سیر کردن کرسند موجب مزید نعم کی نفقه دادن افزونی گرسند دولت کی پروردن غربا آئین ریاست کی ساختن با اقرباء خاصه کیاست کی طراوت گلتانِ سلطنت سحاب عدل کی استفامت ایمان تقر با بابل فضل کی ویرانی خانمان عدم ترحم کی کامش دل و جان قدم بظلم کی روفق مما لک بحسن تدبیر کی قلع ظلمت بهمت عالم گیر کی نیکنا می حاصل زندگانی فیض رسانی واسطه ثبات کامرانی کی آشنا پروری رسم حیا کی دل شکنی وظیفه جهلا کی نواختن نیکان کار و شکنی وظیفه کی روثیقه اد باری مهر بانی با پست فطر تال می مرشار

اعلی حضرت چون این فقره ها دیدند بوسه برپیشانی خان مزکور دوند ' وآن کاغذرا داخل قلمدان خاصهٔ مودند ' آخرآ ک روزسه بزاردینا رسیل انجام به عدالله خان فرستادند داخل قلمدان خاصهٔ مودند ' آخرآ ک روزسه بزاردینا رسیل انجام به عدالله خان در برکار والاطلب است ' به نخواه آن فرمان رود ' آنخفر تو دبیعی تفاوت ایام ما بین در سرکار والاطلب است ' به نخواه آن فرمان رود ' آنخوا تخفر تخفیق نموده بعرض رساندخان مذکور فی الحال التماس خود که چنین در بها زخرانه نخواه نمی شود خانی الحال در مطالبه و تصرف و حساب نفتدی محسوب می گردد ' و داراشکوه بعد برخاست در بار با دیوان اعلی کلمات تندگفت ' چون از روی فرد مرسله شرف غسل خانه در محل نمر ابمسام علیه رسید بها نوقت شقه بپادشاه زاده کلال فرد مرسله شرف فوشتند فرد و

باصًا ف دل مجادله باخویش مثمنی است مرکس کشد بر آئینه خنج بخو د کشد

دریافت صدق و باطِل برابنای ملوک است ' بهارامل را کفایت خانه شا و سعد الله خان صیانت مال ما میخوامد' برگاه این فرداز دفتر شا درست شده بود تحقیق بایستی نمود شخواه آل از سعد الله خال قریب الا مکان نیست ' ملول ساختن بنده ها ب بادشا ہی خصوص مثل سعد الله خال براست و بدست آوردن دل خوب مصالح کاران مُتکرین صاحب شعور و واسطه کارافزایش مال وخوشنمائی صاحب معامله ' چنال چه آخرروز در چند تقان محمودی یکرنگ بوید دارز رد برائے سعد الله خال مرحمت شد۔

الملیخفر علی مردان خان و سعد الله خان داروزی در خلوت خاص اختصاص بخیده از زبان گو بر فشان فرمودند که رتق وفق ملک و مال بقیم و انصاف است نعوذ بالله! اکبر بادشاه بے جو بر بمر تبه خلافت فائز آیدواً مرا و و زراء چنیں و چناں برروی کار آورده اختلال گلی در بلا درود بدو پریشانی رعایا و بے سامانی برایا و شقه بے حاصلی و و برانی شود شها باحسبه هٔ لله بافقها و فقر اباب الله بعد نماز پنج گانه برائے مادُ عامیخوانده باشند که رونق بادشاہی نکا بدو بچ کس حرف بد بر زبان نیاید بعد ما بر که از پسران ما فر مان رواشود بتوفیقات خیر موفق دولت باشد و بعضی اوقات بنا بر بشریت و آدمیت اندیشه براه می یابد که مهین پورخلافت یعنی داراشکوه عدوی نیکوکاران شد و مراد بخش باکل و شرب دبستگی کرده و شجاع غیر سیر چشمی صنعتی ندارد الاعزم و شعوراورنگ زیب اقتضاء می کند که متمل این امرخطیر تواند شداه ارکاک سی قطیم در مزاج سقیم اوست مصرع:

تادوست كراخوامدوقد يمميلش بكه باشدديكر

مؤلف این تذکره خیراز زبان امیرے معتبر العصر شنید که سعد الله خان آشنا کی

قديم داشت ' ازايام پريثاني و تخصيل علوم ديني و دُنيوي درافراط وتفريط زمانه ولكد کوب حواد ثات روز گار فی مابین یک دیگر مدّتے تفرقه روداد ' اتفاقاً درعین ایام اقتدار واستعداد وزارت او آمده درخواست نمود ' بمقتضا بے مرقت ونجابت و آشنا پروری بغرض اعلیٰ حضرت رسانده که هم زلف فد ویست دوصبیهازیک بطن توام موسوم إقبال وادبارا نداز آنجمله اقبال در نكاح اين عاصى وادبار منكوحه ايشخص است واورا بمناصب عمده وعطائي جا گيرونظامت بلا د مامور فرموده بخانه آمده عيال خودرا گفت كه دنیارامثلِ سراب وحباب دردنیا می دانم ' فلانے رفیق ماقدیم مادرین جا درین جا رسیده ' وقتی که درایام ناداری طعام پخته از دست خود و حیاریائی ایستاده کرده حیا در بروگذاشته از زیرچاریای رکابی طعام می داددیدوتا میخوردیم ' بالاتفاق حالا ہم بهمین و تیره قدیم در خیمه جا کرده بچوبهائے استاده جاندنی بسته طعام از دستِ خود تیار کرده بدہند بخوریم تا بجانب ما خدا نہ کرد و دربار گاہ حق بے نیاز نیاز دلی مقبول گردد' ميگويند كه بهمو ل طور بعمل آورده_



تذكره احوال خير مآل حضرت نواب مغفرت مآب عليه الرحمة والرضوان

آن برگزیده جناب کبریائی چهار دہم ۱۰۲۳ الآخر ۸۸؛ ایکهزار و مشاد و ہشت ہجری بساعت سرایا سعادت جمیع آبا ہے علوی وامہات سِفلی باہم برزم آرای تہنیت بودند_باهزاران جنود مسعودقدم بركات توام بربساط وجودسرايا جود گذاشت - بيت: طالع شداز سپېرشرف کوکب مير خورشيدراي ماه رخ ومشتري ضمير زمانه شادیانه نواخت ' و فلک زمان را مبار کبادی بلند آ وازه سَاخت' عرصهٔ زمین بفروغ چنین مُبین عزت افزاگشته ' چېره ہستی زیبائی برافروخت ' وز مانه بطلوع چنیں کوکب رخشندہ ' چنانجیہ باید وشاید کام دل آندوخت ' تاریخ ولادت باسعادت نيك بخت است ' ظِل الله منير ضمير حضرت عالمگير باسم اعظم قمرالدین موسوم نموده روشی ناصیهاش افزود و در جمیس سال میمنت فال ببرکت طکوع این فرخنده اختر میرشهاب الدین ^{یعن}ی نوا<mark>ب غفران پناه غازی الدین خان بهادر فیروز</mark> جنگ بے دریے باضا فیہ منصب وعنایت بادشاہی مباہی گشت وشگون **قد وم این خلاصہ** اُنفس وآ فاق شهره آ فاق گردیده ^۴ وروز بروز آ ثار رشد و کمال وانوار وجلال از جبههٔ آ فتابش می تافت۔

درشش سالگی سنه یکهزار ونو د و چهارسنه بست و هفتم عالمگیری به منصب چها<mark>ر</mark>

صدے پنجاہ سوار کہ درسلطنت تیموریہ دریں سن چنج خانہ زادے چنین منصب نیافتہ محسود اقران گشت _و بادشاه حق آگاه فرمود که آثار رشد از طالعش لامع واسدخان جملية الملك بميرشهاب الدين مكررگفت كهانوارا قبال ازجبين ميرقمرالدين تابان است _ اوخودميفر مودند كه درايًا م صبِّ مطلق رغبت ببازيجه كه مرغوب اطفال مي باشدني شد ' ونواب صاحب قبله یعنی پدروالا قدر که شب با با مشیران جلسه مشورت گرم میدا شتند بذوق دریافت مشورت تانصف شب حاضری بودم واکثر نواب صاحب می فرمودند كه فلانے رفتہ بخوابید ' بمبالغہ و تاكيد برميخواستم و مکنج از آنجانشية تمام داستان بائسنِ وجوه و فتح آن بگوش نیوش شنیدم 'ودرسنهی بمرحمت خنجر مرضع و باضافه چهارصدی چهارصدسوار ، درسال سی و کیم با ضافه نهصدی نهصد سوار ، ودرسال سی وسيوم بعنايت جمد هر مرضع وخلعت خاصه وبا ضافه يانصدي دو صد سواركه دو ہزار یا نصدی دو ہزارسوارشد ' ودرسال سی وینجم بخطاب چین فلیج خان وعطائے ماده فیل سر بلند شد_

بعضی حرکات که شایان بصارت ظاهراست از ان بصیر زنده دل بظهور میرسد و خواجه سرایان بدست آویز عصاکشی د خلے بمزاح یافته بودند لهذا بمز اج عالی گوارنمی شد و در سال چهل و کیم مطابق سنه یکهزار و یکصد و بهشت از پدر آزرده شده بی اجازت بحضور آمده ' بادشاه (ظل الله) هیقهٔ محظوظ گشته ' ظاهراً بیاس خاطر پدر والا قدر تا یکماه بار ملازمت نداد آخر بوسیله اسد خاشرف اندوز ملازمت گشت ' و خاکم شد که ملاقات پدر کرده زود بحضور بیاید و شقه بدستخط خاص بخان فیروز جنگ (بدین

مضمون) قلی گردید که فدوی را به اخلاص چین قلیج خان بها در میگوید که د إنْ لَهْ تَعْفِوْ لَنَاوَتَوْ حَمْنَا لَنَكُوْنَنَّ مِنَ الْخَاسِرِيْنَ "حسب الحكم باوشاه پيش پدررفت " بمان سال بعد چند ماه بحضور رسیده مُو رِدعنایات خاص الخاص گشت ' و بعنایت گوش بند خاصه شال خوش حال گردیدودرسال چهل و دو (جلوسی) تنبیه مفسدان نا گوری ب<mark>ا کی</mark>ن بهین نموده مورد تحصین و آفرین شد ° در جمین سالگی تنبیه نیم در نواحی ناگر کویه نموده بعنایت خنج كمرخاص مسر ورگشت ، و بعد تنبیه كردن كه درسال چهل وسیوم در حضور آمد تحكم شد كه بخش مملكت مخلص خان تا دروازه برم پوري واسلام پوري استقبال نموده بيارد' و یا نصدی دوصد سوار اضافه یافته از اصل واضافه سه هزار یا نصدی سه هزار س<mark>وار شد'</mark> وبمورجال یرلی مقرر گردید و درسال چهل و پنجم بفوجداری بیجابور و کرنا تک از تغیر معمورخان مقررشد ٬ و درجمین سال از پدر آزرده شده بحضور رفته جهار هزاری سه ہزارسوار بود ہشتصد سواراضا فیہ یاف<mark>ت' ودر سال چہل وہفتم بصوبیداری بیجا پورو</mark> عطای سرخ واُسپ خاصه وفیل ممتاز گردید ' ودر ہمیں سال فوجداری تلگوکن عادل خانی واعظم نگرعرف بلکانوں وتھانہ داری سات گانوں <mark>ازتغیر سیف خان با ومقرر شد'</mark> چہار ہزارے چہار ہزارسوار باضافہ یکہزاروسه صدسوار وکژوژدام انعام ' وسید نیاز خان رابه نیابت این کارمقرر کرده درسال چهل وهشت سیف خا**ں ولد فقیراللّدرا نا**ئب مقرر کرده ' بحضور طلبیدند' و در سال چهل ونهم ضمیمه صوبیداری فوجداری کرنا تک از تغیررستم دل خال یافته بهزار سوار اضافه و پنج لک دام انعام سرفرازی یافت ودر بمیں سال خدمات نفرت آبادعرف سکرو مدگل وغیرہ از تغیر بربان الله خال ولد

سرفرازخال وكامل خال مقررشد ' وحسب الحكم براى تسخير قلعه وا كن كهيره بطريق مقلا مرخص گشت ، ودر جمیں ایام خواجه اختیار خان معتمد بادشاه معه یغام محلات که مرکوز خاطر قدس ماثر بادشاه بود بموجب تحكم رسيديك پهر كامل مشورت داشته معه عرضي خو داورا رخصت نمودندافشای رازسر بسته ماند ' مگر بعد چندے معلوم شد که بنابرترک ادب عقد بشا بزادی و مال اندیشها قبول نفرمودند ' با تفاق محمد امین خان وتربیت خان پاوکروہی قلعہا قامت گزیدودا ر الشکر ظفرا اثر بریک کروہی استادہ شد ' سحرگاہی چین فليح خان بهادر ومحمدامين خان بهادر وعزيز خان روسيله واخلاص خان ميانه لال تيكري را كه سركوب كوه نشينان بوده متصرف شُدند بوم نزادان خبر دار شده ججوم آوردند وسيه گران را از اسگبار آن محل اقامت نگردید' و با وجود فرستادن بادشاهز اده محمر کام بخش و اميرالاً مراءفر مان اصلاح عنوان رفت كه رُرَّةً وُدا نسمت نگذارد ' ودرآن روز جمين كوة تمكين بجائے خود قائم ماندہ و بفاصلہ دوجریب محمد امین خان ہم ثابت بود ' چون د بدند که بیج کس سوای فلان وفلان نما ندلا علاج بیمکین تمام هر دوامیر سوار اسب شده بطرف دیگرراه تر دٌ دگرفتند ٔ و در بهان روز که برائے تعین مور حیال ہر دو یکه تازمعر که می آمدندنا گاہ گولہ میرسد و ہر دویائے اسپ محد امین خان و دست اسپ چین فلیج خان می برُد ' هردو بها در در بهان زمان بزمین آمدند ' بادشاه از شنیدن این خبر دواسپ عربي بإساز طلابهر دوويك ثامنه عنمرجهت جين فليح خال بدست مقرب أتخضرت امير خال فرستاد ول نوازیهائے بسیارعمرہ فرمودند ' وہر دو بہادر مابین لال ٹیکری و د هیرواری مکان مورجال قائم نمودند ' وبعد چندے حکم شد که بکشت اطراف قلعه با محمدامین خان دو یکرمغلیه بروند ' و بعد فتح قلعه که بسعی ذوا لفقارخان نفرت جنگ صورت گرفت و مرزا بیم نا یک در تعاقب و تلاش فراریان سعی فراوان بکار برده باضافه مزاری ذات از اصل واضافه پنجیز اری پنجیز ارسوارعنایت شمشیر مینا کاروفیل خاصه گوئی امتیاز دراقران ربود ' و با جمعی از جنو د نفرت و جو دم خص شد که تسلی و استمالت رعایا که از صدمه براس بجابائ دور دست رفته اندنماید ' واز دیگر پالیکران نخوت اندوز که اصد می پیچید که بصیانت قلعه بای مشحکم و کثرت جمعیت بے حمیت طرفه دود خرور بد ماغ می پیچید بیشکش بای نمایاں مخصیل نموده بزاران آفرین گشته قرین فتح وظفر بدار الظفر تعلق صوبه داری خودسعادت رخصت یافت -

 لغش آن بادشاه سرا پاعقل و بوش بجوش وخروش تمام بردوش ارادت نیوش گرفتد و با بخراران افسوس تا بیرون دیوانِ عدالت مشایعت نمود و اکثر نزد یکان مانع این حرکتهائ بی قراری با که دوراز طریقه سلاطین بود شدنداصلاً ملتفت جواب نشد و موافق و صیت آن بادشاه حق آگاه زنده دل در جوار فایض الانوار قدوة السالکین شخ زین الدین قدس برس ه العزیز که در حین حیات با برکات زینت احداث یافته بود مدفون ساختند و آن مکان که مملو بفوضات مزارات بزرگان است بخلد آباد موسوم گشت از نجسة بنیاد بهشت کروه و از دولت آباد سه کروه مسافت دارد و طول چوتره مرقد سه گروع ض دو نیم گردار تفاع پاوگرو و در تعویز جوفی معین است که ریحان میکارند تاریخ فوت از آیه "دوح و در یافت و جست و نعیم" یافته و عمر میکارند تاریخ فوت از آیه "دوح و در یافت و جست و نعیم" یافته و عمر شریفش نود و یکسال و سیزده ایام سلطنت پنجاه سال و دوماه و بیست و مقت روز د

مثل پُنین بادشاہے دراولا د تیموریه صاحب قران بفرطِ غیرت و شجاعت و عدالت تشرّع و تورع سریر آرای سلطنت نشد ه بلکه درطبقات ِسَلاطین دیگر ہم کم سے خواهد بود ' و شرایف و محاس خصائل راحدے نیست ' ضوابط و قوانین واستحکام دستور و فوج کشی و انتظام الکه و معاش مردم و ظیفه فراخور حال و مشروط خدمات شری و نقشه لشکر و نصب رایات و طور تو پخانه بادشاہی و اُمراء و وِزراء و مواجب سِپاه طرفه و ضع بخشیده ' حق تعالی بشرط ها و شروطها مغفرت کرده باشد۔

خلف ارجمند بادشاهزاده عالیجاه محمد اعظم شاه درعزت و شجاعت پائی کمی از پدر نداشت بلکه دعوی پیش قدمی می نمود ٔ روز شنبه سیز دہم ذی الحجه بتحویز اختر شناسان منحوں

دراحمه مگر براورنگ خلافت نشسته من بعد متوجه دارالخلافت گشت ' و بآن برگزیده جناب کبریائی لیمنی نواب آصف جاه غفران پناه سلوک وامتیاز بیش از پیش کرده پیغام اضافه یکهزاری ویک ہزار سوار که از اصل اضافه شش ہزاری مششهزار و خطاب خاندورانی وصوبه داری بر مان پورنمود ' چنانچه آن آگاه دِل بالقاءترک غیرنیست و ترک رفاقت کرده از منزل پاند بار دو کروہی بر بان پور معه محمد امین خان بہا در نقاره نواخته متوجهاورنگ آبادگشت ' دران منز<mark>ل همرائیان دست درازیها به بهیرار دوئے</mark> بادشاہی کر دنداعظم عمداً اغماض نمودہ بتوجہ منزل مقصود گردید ' شاہ عالم کہ بسُرعت سریعه از کابل رسیده بوداعظم شاه درسواد جاجورستمانه و بها درانه جان دادنعمت خان عالی تاریخ و فاتش چنین یافت ـ

شنراده دیوانه و شےاز درودم حقا که نبودا و زا زستم ہم کم

دیدندسروتنش جداگشته بهم گفتند همه بائے محمد اعظم

بعد کشته شدن محمه اعظم شنراده شاو عالم بادشاه غازی محمه بها درشاه سریر**آ رای** چار دانگ هندگشت ' برگزیده جناب کبریای مینی حضرت آصف جاه از دکن آمده إدراك ملازمت نموده بادشاهِ خليق كريم بِالذَّ ات سُلوك م<mark>إى بيش از پيش از نموده</mark> بدستور تجویز محمد اعظم شاه شش هزاری شش هزار سوار و خطاب خاندورانی مقرر نموده صوبداری صوبه ادده با فوجداری لکھنو که در آنز مان فوجدار علحده از حضور میشدممتاز اقران ساختند میرعبدالجلیل بلگرامی تاریخ خطاب مذکوریافته (خاندورال بهادر)_ از آنجا که فراخ حوصلگی و کشاده دسی دوسعت خلق بادشاه که سوال احدی رونی شداودرا کثر کار باافراط و تفریط پدید آید و مراتب و مناصب و خطاب را مطلق و تعی و و قری نماند و برگزیده جناب کبریای عالمگیر بادشاه موافق مزاج خود مرتبت نموده بود و کار بای آن و فت نسیع بروجه عهد عالمگیری نداشت و نبیده خاطر و کمیده دل شده ترک منصب و نوکری نموده در جهال آباد گوشه انز وااز بلندهمتی آباد ساخت و برچند بادشاه در استمالت کوشید و اوبه ثبات قدمی از جانرفت و خودی فرمودند که در ایام انز وا بحدی طبیعت از امور دنیا و فرکور دنیا داران کشیده بود که احیاناً اگر کسے فرکور سے از دُنیا داران میکر دنها بیت تعقر و تکد رخاطری شد و در ان ایام انز واغز لے طبع زاد خاص موز و ن گرد یدو توجه خاطر قدس ما ثربه تصنیف دیوان خواست و این غز ل فرمودند موز و ن گرد یدو توجه خاطر قدس ما ثربه تصنیف دیوان خواست و این غز ل فرمودند .

وسوائ صحبتِ فقراوعلائے دل اوسی چیزلد تے نمی یافت ' و آن قدراز دنیا نفرت بود که پوشش چهتری پاکلی مبارک که برائ إدراک سعادت زیارت بزرگان آسوده وخدمات فقراء ضرورت داشت از چهین بندر بود ' شاید قول امیر صدقے داشته باشد ماعمر ترک الدنیا للدنیا۔

روزے بسواری پاکلی بریارت سلطان المشاکخ میرفتند که در راه سواری مهابت خال بسامان و محمّل تمام دو چار شد برگشتن یا کناره شدن عارتمکین دانسته بخدمت گارانے که درجلو بودند ' فرمودند بطریقی میروند بهروند ' چون اسباب ظاہری دررکاب نبود بمهابت خان معلوم نشد که سواری کیست ' جمیں که پاکلی بزدیک آمده دانست باضطراب تمام پاکلی برزمین گذاشت وخواست که پابر بهنه برآید خودجلد تر برابرش گذشته و قتم بادادند که یاکلی بردارروانه شوند فرد :

بيبة حق است اين از خلق نيست بيبة اين مرد صاحب ولق نيست

باوصفے کہ جزچندخدمت گاروچند بھیلہ برای احتیاط کارخانہ جات دراں ایّا م ملازم نبودندلیکن قریب دہ ہزاررو پیہ بسادات عرب کہ درسرائے عرب سکونت داشتند و دیگرمشائخ دستحقین ومختاجین بحساب یومیہ و ماہانہ میرسید۔

روزے جناب عالی پالکی سوارہ باچند خدمت گار بارادہ ملاقات درولیش از
کوچہ میرفتند چند طفلے کہ مشغول بازی بودند کنارہ نشد ندفر مودند کہ چند بہیلہ نو کرنما پد کہ
برائے اہتمام درسواری باشند ' بادشاہ شاہ عالم بہادر شاہ بعد فراغ مہم کام بخش از دکن
باجمیر داز آنجا بہم کردم توجہ شدند و دواز دہ کروہی دارالخلافہ چندمقامی نمودند عظیم الشان

حسب الحکم بادشاہ برگزیدہ جناب رکبر یائی را بمُبالغہ طلبید ہ بازاستمالتہا نمودسودے نہ
کرد ' مردانہ و بے باکانہ از بادشاہ فاتحہ رخصت خواندہ باز ببلدہ آمدہ منزوی شدند '
وبادشاہ (ناچار) ازین مقامات بہ تنبیہ راجپوتیہ وہم کردکوچ بکوچ متوّجہ گردید۔القصّه
بادشاہ وبادشا ہزادہ عزیمیت لا ہور نمودہ اواخر جمادی الاولی سواد بلدہ کلا ہور را ازمخیم
اجلال آبادسًا خت۔

جهاندارشاه مکرر فرامین استمالت ببرگزیده جناب کبریا لیمنی نواب آصفجاه فرستاده ترغیب و تالیف مفتهز ارسوار و خطاب فیروز جنگ بهادر با مراتب دیگرنموده بود و ستاده ترغیب و تالیف مفتهز ارسوار و خطاب فیروز جنگ بهادر با مراتب که جهاندارشاه آن والا همت اصلا ملتفت نشد بلکه اعتنا بجواب هم شمو ده بعد از رائب که جهاندارشاه بدارالخلافت رسیدخود هم آمد جملة الملک اسدخان آ هنگ استقبال نمود از انجا که فیما بین اسدخان و برگزیده جناب کبریائی محبت مفرط بود مبالغه و مبادرت بلکه اکرام و ساحت که مافو قی نداشته باشد برای استقبال بادشاه همر اه برده با امتیاز تمام بملا زمت

رسانید ' و به ذوالفِقارخان پسر خود که با برگزیده جناب کبریای از وقت عالمگیر با دشاه نقاض ہم چشی داشت مباحثہ ہا نمودہ آخر ذوالفِقار بایمائی پدر با نواب عالیجناب استمالت کرده به تسلیمات شش هزاری شش هزار سوار و ما بی و مراتب پیش بادشاه رسانیده بادشاه نزدیک طلبیده بسیار کلمات جوشش ومهربانی و وعده جاگیر چنده سیر حاصل نمود بامتیازتمام مجراوسلام می گرفت ٬ وبعد داخل شدن دارالخلافت شاهزاده اعز الدین را با قریب پنجاه ہزار سوار با تالیق خواجه حُسن خان مرتبہ کوکلتاش خال کہ خطاب خان دوران وخدمت بخشی گری دویم یافته بودنمهم فرخ سیر روانه ساخت ' از انجا كهطشت ناداني وباختياري اعز الدين وناتجربه كاري وكم وقاري خواجه حسن خان از بام افتاده بودو دیگر سران و سر داران فوج و جم دل نهاد و کار بندمهمات نمی شدند " بإدشاه وبمشورت امير الامراء ذوالفقارخان بركزيده جناب كبريائي رابكمك اعز الدين وبا تالیقی نزدآںمقررسَاخت وسه لا <u>که روییه و وعد</u>ه یک لا ک*ه*از مُضور و دولکه از خزانه اكبرة بادد مانيد ' اعز الدين وخواجه حسن خان بغفلت وباحتياطي قطع منازل نموده متصل کچوه رسیدند ' واز دبد به آمد آمد فرخ سیراز ناتج به کاریها سررشته تدبیر همت از دست داده در دائیره کشکر حفر خندق کرده تقسیم مور حیال نمودند ' فرخ سیر ازین حرکات قوی دل شده سیدعبدالله خان وحسن علی خان وسا دات بار به را جلدی بسر وفت ہوش باختگان فرستادہ بصداے کولہ و بان فی الجملہ ہوش کہ داشتند باختند، آخرش<mark>ب</mark> باضطراب تمام شاہزادہ وا تالیق که رفیق ثم طریق بودی عا<mark>رفراراختیارنمود' وسیوای</mark> جواهرخانه و چندصندوق اشرفیها بسواری برداشت و باقی کارخانه هارا تمامی ض<mark>یافت بی</mark>

سروسا مانی فرخ سیروهمراهیانش ساخت ٬ مردگرسنه چشمان فرخ سیر که نان گریدرایه تیری دوزندیکا یک به چنین نعمتهائے غیرمترقب میسر شدند۔اعز الدین وغیرہ مثل شُتر خانی کے از صدمہ بار بردار کر برنماید بسرعت سریعہ با کبرآ بادرسید جناب عالی کہ طوعا و كر بابرا اجتماع مردم دردارالخلافت چندى توقف كرده روانه شده بودند ، بيت و پنج كروبى اكبرآ بادخرفراراعز الدين ورسيدن باكبرآ باددريافته ناجار دريكروز مسافت مذكور طئے کردہ با کبرآ بادآ مدہ ہمانوفت ملاقات اعز الدین از اکبرآ بادہم میخواست بدر رود خمودند وصلاح دادند كه زود به بادشاه نوشتند وتارسیدن احكام بهمیں جا متوقف بوده اجهاع مردم پریشان ومنتشر نمود " جمیس که خبر گمرایی بگوش بادشاه باده نوش مدهوش رسید ہوش کہ داشت باخت و باستعجال واضطرار گوش عزیمیت بطرف اکبرآ بادنواخت ' قریب ستکده محلّه فوج دیده همراهیان اعز الدین قریب هفتاد هزارسوار بجائزه رسیده ' از اینجا که خانه نفاق خراب می باشداز بے اتفاقی بخشے و وزیر تدبیر یکه می نمو دند کام حسرت می پیودند ' کے میگفت کہ بل دریائے جمنابسة عبور باید نمود ' ودیگری مباحثه میکرد وفرخ سیر بے سروسامان و پے از رمست طافت آنروے دریانخوام د بود' فوجش البتة منتشرخوا مدشدويكا يك فرخ سيربهم عنانے اقبال را ه بست كروه دريكروز طے کردہ آنروئے آب دریائے جمنا مقابل اکبرآباد رسید ' تمام فوجش کہ گرفتار انواع تغب وبسروساماني بودنظر بعظمت وكثرت طرف ثاني وواهمة شبخون لجام اسيال در دست گرفته تمام شب باضطرار وجیرانی گذرانیده "سیدعبدالله خال هراول فوج بر شمولے زمینداری کہ فی الحقیقت خضرا قبال رہبری دولت بودمعبر پایا بی متصل سرائے روز بهانی چهار کروی اکبرآباد بالذَّات سراغیافته ' آخرشب پانز دہم عبور خموده ' وصباح آن فرخ سیر باتمام فوج ظفرموج گذشت 'ود ہلی راپس پیشت گذاشته عقب لشكر خالف نمودارگشت و تنتيكه سيل بلا در تلاظم آمد بلكه آب از سراحتياط وخبر داري گذشت ببادشاه مدار کاران بیخرخر شد وتقسیم افواج وتوپ خانه که شده بود بنابرانحراف تهمت برجم خورع بالتأ واضطراراً ميسره بذوالفقارخال وعبدالصمدخال وغيره ' وميمنه بكو گلتاش خاں وآن برگزیدہ جناب کبریا ومحمد امین خان وغیرہ ' وقر ولی براج محمد خان واسلام خاں ومرتضٰی خاں وغیرہ ' وہراولے وتوپ خانہ برضا قلی خاں وغیرہ مقرر كرديد ' از آنجار وزچهارشنبه سيز دېم دې الحجه سنه يکېزار و يکصد و بست وسه ججري قريب سه پېرعبدالله خان ہراول فرخ سير باسادات شجاعت آيات بار مه باستقلال تمام مابین ہراول وطرف چپ کہ سرداران توران بودندرزم آراگشت ' چنانجہ از سفله مزاجی ونا ہنجاری باشاہ ووزیر تفرقے دریں سلطنت شدہ بود' خصوص بتو رانیہائے غیور سخن نا گوارمی نموده چند تیری از دورانداختند آنچه باید داد مبارزت ندادند (۲۳الف)

می گویند که معرفت علی اصغرخال میواتی که نوشت وخواندی از فرخ سیر وسادات بابرگزیده جناب کبریائی ومحمدامین خان بهادر بوده القصه سید عبدالله خان سران توران راطرح داده بهادرانه و ب با کانه بطرف دیگرریخت واز توپ خانه گذشته فوج التمش را متزلزل ساخته 'واز جانب دیگر حسین علی خال وصف شکن خال و فتح علی خال و میرا شرف و غیره تهور پیشگال بمقابله ذوالفقار خال معرکه نبردگرم ساختند' واز

طرف خان زمان عرف على اصغرخال وغيره بحجا دله كوگلتاش خان كمر همت بسته آوازبان وبندوق وشعلهُ آتش ونیزه وشمشیر بررعد وبرق می خندید ' ونظر حیرت بین هر کجا که مى رسىد بخول مى غلطىد عجب بازار سخيز گرم گرديد ، وطرفه جوم كار مايي حضرت ملك الموت روداد ' صف شكنخال كهرديف حسين عليخال بود وفتح على خال داروغه تو پخانه وزین الدین خال ومیر انثرف برادر میرشرف وا کثر جمع دران نامی وسادادت بار مهه وغيره چېره همت بكلكونه شهادت آراستند وسين عليخال كه قافيه تر د د برم دم خودتنگ تر یافت و دید که کارکارزاراز دست رفت بآئیں بہیں دلاوراںخو درااز فیل انداخت ویائے ہمت فشردہ وجوتی از بہادران بار ہہ کوئے شجاعت از رستم وافراسیاب برد ' وزخم مانی تیروگولی برداشته مندآرای بزم رزم کشته بیخبرا فتاد و جال خال جهانشای ومختارخال ازفوج جهاندارشاه شربت جانفشاني چشيدندوفوج عبدالله خان ازصد مات تیروتفنگ بیک تفرقه اختیارنمود ' زائدازصدو پنجاه سوار همراهش نبود ' ودرجیرت می اندكه چه كندو كجارود واز حال برا در جم خبرنداشت كه ناگهال متفرق آمده پيوستند تقوية روداداوخواست که به بھیر جہاندارشاہ دست ویائے برند کہنا گاہ خبرا قبال برزمینداری رسیده کهسواری جهاندارشاه با کو کبه وشان سلطنت بفاصله یک تیرانداز بنظر درآ مدحال آ نکه جهاندارشاه باسرایا نکبت واد بارشادیانه فتح می نواخت وخبری از بازی تقدیر چنیں خصم جال گیرنداشت سیدعبدالله خال باجمیع سادات بار به که باج جلادت از رستم ميكرفت بادل قوى وہمت درست بسر وقتش تاخت وبہيت مجموعي ہدف تير بلاساخت ' از صدمات سهام قضا پیام طرفه زلزله وشیونے بمردم محلات وخواجه سرایان روداد' وجهاندارشاه باوصف آسودگی مزاج خواست که بمقابله و تدارک مخالفان پرداز دو چندتیر بم انداخت كمنا كاه طبل" توتى الملك من تشاء وتعز من تشاء وتذل من تشاءً" بلندآ وازگشت وفیل سوارے اش تزلزل دلاں دیگر باختیار فیلبان نماندہ اکثر مردم عار انتشاراختیارنمودند ' گوگلتاش خان خواست که درین وقت خو درارساندعلی اصغرخان وچھیلہ رام در کمیں چنیں وقت بودند ' پسرش رنجید ور بودند' ورضاقلیخان داروغه توپ خانه واعظم خان برا در گوگلتاش خال تیر مدف تیرتقدیر کر دند۔ جہاندارشاہ بمعاینه چنیں احوال سرایا اختلال قریب شام پرده ناموس وننگ دریده برفیل سوار شده بطرف شاه جهال آباد خزيد ذوالفقارخال بإوصفيكه چنيں اخبار موحش مي شنيد وعرصه نبر د برخود تنگ می دیداز جانمی جنبید بردافعت مخالفان می بود ومردم رانظمیع می نموده و متواتر (گفتہ)میفرستاد کہ کاش اعز الدین را بیارنداین کہ قصبائیاں سمجے رائے را برمیدارم تا یک نیم یاس بتلاش این برگشته بختا<mark>ں ماتم بود ' چوں اثر ی سواری او باز</mark> ظا **برنشد ه لا علاج راه دارا ^اخلافت بیمود**

گوینداول مشورت از رفقائی خودنمود که حالا چه اولاست؟ اکثری گفتند
بدکن بایدرفت که صوبه داری آنجابنام نامی نواب است و مثل داؤد خال درانجا نیابت
میند ' واکثر سرداران مر میه و زمیندارال دست گرفته نواب اند ' فوج وسامان
بهرسانیده بتدارک باید پرداخت ' سنجا چند دیوان گفت که رخی برشیخو حیت نواب
صاحب کلال یعنی اسدخال کرده بجهال آباد روانه باید شد ' الله وردی خال بجان
بخشی گفت که بمیل علامت ادباراست کے دریں وقت بمصلحت نویسنده راه میروند

القصّه بتفاوت يك ياس هر دو وزير به دارالخلافه پيش اسد خال آمدند ومصر شدند كه بدكن يا بطرف كابل ميرويم ' اسدخاں به دوربینی ہا وعاقبت اندیشها ونظر براوضاع جهاندارشاه وعدم اسباب بذوالفقار خان گفت كهمصلحت سواي اطاعت نیست و هر که از اولا دتیموریه زیب آرای اورنگ سلطنت گردد مارا اطاعت او لازم است ' چناچه باشاه برگشته بحث جهاندار شاه را در دارالخلافه محبوس ساخت ونتیجه دور بینی ماباعکس معائنهٔ نمود ' اینهال رابرای که میخواستند می گذاشت این قدر بارطعن مردم (اسدخال) برنمیداشت اگرمشامده به آرام طلی باخودزیاده ازین آنچه دیذی دید القصه فرخ شير بادشاه بمعرفت مير جملة سلى نامه بامعرك بقسم قرآن فرستاده غافل ساخت ' ودر عرصهٔ سه روز که بادشاه بباره پله بد ملی رسید و پدر وپسر غافل از بازیجه تقدیرعازم ملازمت شدند ن میگویندسادات بار بارااطلاع بایس بدعهدی با نبود هر چندخواستند و پیغام مانمودند که بمعرفت ماملازمت نمایند ' چول صناع تقدیر رنگ ديگرر بخته بودآنهااعتادي بقول وعهدباصل بادشاه غره شده اعتنائي نه كردندورجوع بسادات بارهه نیاوردندوباستصواب ومعرفت میر جمله ملازمت نمودند ' بادشاه بكلمات عنايت ومرحمت خلعت وجوا هراطميناني كرده اسدخال را رخصت ساخت <u>ذوالفقار خان را گفت که برائے بعض امور ضرور حاضر باشد ۔ اسد خال آثار ادبار</u> دريافته باچثم گريال ودل بريال بخانه آمدذ والفقار خال را درخيمه نشانيده پيغام باكي خشونت آمیز که باعث این همه فساد ما وخون ریزی وکشتن بیجاره عبدالکریم سوای تو ديگرى نبود ' ذوالفقارخال ديد كه كاراز دست رفت به محابا جواب باس يخت ميكفت ' چیلہ ہائے بادشاہی وبہادردلخاں برسراورسیدہ ڈول سرمعکوس کشیدہ لکدکوب حوادث ماختند چوں دراصل نام اسدخاں اسلعیل ونام ذوالفقارخاں ابراہیم بود و بنابرسوئے ساختند چوں دراصل نام اسدخاں اسلعیل ونام ذوالفقارخان ابراہیم بود و بنابرسوئے تدبیر ومقتفنای نقد بر باعث قتل پسر پدرشد شخص تاریخ قتلش گفت''اسلعیل ابراہیم را قربان نموذ'۔

وہمان روزگار جہاندارشاہ کہ بقلعہ دارالخلافہ در گھٹا ٹوپ پاکی آوردہ بودند آخر ساخته فردائے آل مفدہم امحرم سممالا ہجری یکہزار ویکصد و بستوچہار بو د باد بدبه وتزك تمام فرخ سير داخل دارالخلافه [شاه] جهال آباد شد ' وسرحها ندارشاه بر نیزه ولاشش بالائے فیل انداخته ولاش ذ والفقار خال را از گوشه بدم فیل بسته بشهر آوردند "فاعتبروا يااولى الابصار" -مدت سلطنت موجوم جها ندارشاه ده ماه چند روز بود ' واسدخال را درحو یلی علیم دان خان با مردم کل نظر بند داشته بلغ پنجهز ار رو پیپه ماہانہ از سرکار والا وبقولے سہ ہزار برائے اخراجات ضروری مقرر کر دہ تمام اسباب وا ثاث البيت وكارخانجات او بضبط آور دند ؛ چناچه جناب عالى ليعنى برگزيده جناب كبريائي (حضرت آصفجاه) كه بااسدخال اخلاص مفرط بود بخانه سيدعبدالله خال رفته گفتند که خوبی و بزرگی اسد خال را حاجت به بیان نیست دریں وقت اگر توانند بهرقشم بسلوك ومراعات ذ خابرنيكنا مي مااندوزند ' چنانچه قطب المك سيدعبدالله خال جميع كار پردازان باور چنجانه وغيره راطلبيد ه مچنت طعام وغيره بدستورسابق از سر كارخو د بر قرار داشت دامیر الامراحسین علی خال بدستور سابق مقرری خرچ پوشاک از خانه خو<mark>د</mark> بحال نمود ' بعداین حادثه عبرت وحیرت افز ابحال دیگر در شکنجه زندگی بود بعنی روزجشن وجلوس خلعت وجوابرامیرالامراخود برده بدستورقدیم دقیقه ادب رافروگذاشت نکرد و اسدخان بهم بهمال و تیره قدیم به اوقات آمد ورفت دست بسینه گذاشته برگ تمبول از دست خودداده رخصت ساخت 'خوشاحوصله حسین علی خال کے از جانرفت و آفرین برمکین اسدخال که متزلزل نگشت 'طرفه امیر باوقارسرایا تمکین فیض رسال بود۔

القصه چول فرخ سیرعروس بیوفائی مملکت ودر بردید چه سامان عشرت که موی الیه بطاق نسیال بچید مردم را باضافه منصب وخطاب وخد مات نواخت ' وروز بروز انتظام کار ها بگریز فکریها میساخت ' وسادات بار مهدرا برروز رنجانید وخود نیزمی رنجید چنانچه رفته دید آنچه دید تفصیلش رقم زده خامه عشرت شامه خوامد آمد

سیده ضایی خان عرف سید عبدالله خان را مخاطب بقطب الملک ظفر جنگ یار
وفادار ومنصب عمده به خت بزاری بفت بزار سوار دواسپه سه اسپ وخدمت والائی وزارت
فرقش بفرقدان آسود و اول غلطی بهمیں بود که بسادات بار بهه که سیوائی جو بر شجاعت
و شخاوت وصف دیگر ندار ند بهمیل کار متبرک فرمود از عهد فردوس مکانی تا این وفت بیج
بادشا به بسادات بار به کار دیوانی صوبه نداد تا بوزارت چه رسد و از چنین نا تجر به
کاریها کشید آنچه کشید و سیده سین علی خان را بخطاب امیر الامراء بها در فیروز جنگ
و منصب بفت بزار بیمن بزار سوار دواسپه سه اسپه وخدمت اعلائی بخشیری نواخت و وجناب عالی متعالی را بمنصب بزاری هفت بزار سوار دواسپه سه اسپه وخدمت اعلائی بخشیری نواخت و وجناب عالی متعالی را بمنصب بزاری هفت بزار سوار دواسپه سه اسپه وخطاب اعظم نظام
و جناب عالی متعالی را بمنصب بزاری به بشر شده بوده وصوبه داری صوبجات دکن معه
فو جداری کرنا تک از انقال ذوالفقار خال مقرر ساخت و داود خال که به نیابت

ذوالفقارخان در فجسته بنیاد بودبصوبیداری گجرات مامورنمود ' ومحدامین خان بهادر را بخطاب اعتاد الدوله ازاصل واضافهشش ہزاری ذات وششهز ارسوار وخدمت بختیگری دوم بلند پایه گردانید ' وخواجه محمد عاصم را اول خطاب اشرف خال بهمال نز دیکے بخطاب صمصام الدوله بهادر خاند ورال به منصب مفت بزاري مفتهز ارسوار افتخار بخشيد وقاضی عباد الله مغل تورانی را که قاضی جهانگیر بود و پیش از توجه رایات برائے اصلاح بعضى امورضر ورروانه دارالخلا فبرساخته بودملقب بمغل على خان بهادر مير جمله بمنصب مفت ہزاری مفتہز ارسوارو ظاہراً بخدمت دار وغلے دیوان خاص وخواصان وڈاک وباطناً همراز ودمساز وصاحب دستخط بود ' واحمد بیگ که کو که معز الدین بود خطاب غازی الدین خان بهادر غالب جنگ وخدمت بخشے گری سیوم یافت ' ومحرجعفرمنشی بخطاب تقرب خال وخدمت خانسامانی سا<mark>مان افتخارا ندوخت ' وغلام علیٰ بیگ پسر</mark> چپ بیگ اعظم شاہی منصب پنجہز ارے وخطاب ذوالفق<mark>ار خا</mark>ل وخدمت میرآتش چندی بازارازخود کرم نموده ' وسیف الدین خال ونجم الدین خال برادر قطب الملک ودیگرسادات بار به ومردم والاشابی وغیره که حسن تر ددخدمت را بحک امتحان رسانید ه بودند بمناصب عمده وخد مات سربلند گشتند ٬ وبعض عمده مثل مدایت کیش وسعد الله خال عرف مدایت الله خال پسرعنایت الله خال مبتلابه بلائے تسمه که بدعت فرخ سیری بودگشتند وزبان سنجا چند که بمردم بدزبانی میکرد قطع ساختند ° وسیدقاسم کوتوال را کشت و تزلز لے بمردم راہ یافت کہ الحفیظ کو پاں می رفتند اسباب نزاعی کہ اول میاں باشاه ووزیر درمیان آمد تجویز دیوانے تن بنام چھیلہ رام نا کر دصدارت کل بنام افضل خال استادخود بادشاه غائبانه قطب الملک که وزیر بودنمود ' قطب الملک بد بلی رسید دیوانی تن رابسیف الله خان صادق وصدارت را بنام سیدامجدخان که درعهدخلد منزل بپایهٔ صدارت رسید ه بو دمعین ساخت بارهٔ منازعت مشتعل شد ' آخر صدارت بپایهٔ صدارت رسید ه و دیوانی بخویز وزیر مقررگشت واصلاح گونه بعمل آمد و چھیله رام به منصب چهار بزاری چهار بزارسوار وصوبه داری اکبرآباد یافته مرخص شد ' قطب الملک سیدعبدالله خال با جناب عالی متعالی بسیارگرم جوشے بامینمو دوی گفت در ماسه برادریم کلال نواب صاحب اندو ما بر دوخوردیم ۔

وچول اخبارتسلط مربهه مكرر بعرض بادشاه رسيد قطب الملك بجناب عالى گفت زود رخصت شده بتعلقه بروند لعنى بدكن چنانچه از باشاه مرخص شدند خلعت خاصه باجارقب طلا دوزی وسر پینج و چغه مرضع و مالای مرواریدوشمشیر وجمد هر مرضع واسپ بإساز طلا مرحمت شد ' وبعد رخصت قطب الملك برائے تہنیت بخانه آمد ہ از پنج خوال پارچه و دور قم جواهر وشمشير و خجر قبضه مرضع و دواسپ و يک فيل رسوم اتحاد بعمل آمد سيواي فيل يارچه وغيره گرفته درخلوت سررشته عهو دومواثيق مشحكم نمود ' وجناب عالي متعالی کہ بخانہاش برائے رخصت رفتند جہارخوان یارچہ ودورقم جواہر ویک اسپ عرب باساز طلا وشمشیر وجمد ہر مرضع باقبضہ نیٹم تواضع نمود ' میر جملہ کے برائی رخصت آمده جارسپر تحفه جو ہردار با گلهائی مینا کارپیشکش آورده وبعده به بدرقه فضل الهی خود بدولت متوجه د کن شدند ' واکثر منازل مثل سوار و بیاده ملاحظه می شدمتصل سرونج <mark> کرز برداران فرمان بادشاه با قدرمیوه ولایتی</mark> عنایت حضور آوردند ' چنانچه مفتصد

روپیه بکرز برداران و دوصدر و پیه بکهارال وغیره مرحمت شد ' چول متصل اوجین دو مقام نموده بسیر وشکار مسر ور شدند نیله گاوی بآسانی تمام شکار شد گوشت او یاز ده من و چند آثار دروزن برآمه بقر اول بیکے خلعت و بقر اولان پنجاه روپیه عنایت شدسی والیہائے میوہ وغیرہ ' وعرضی قلعد ارسین کہ از بنابر وزیر خال بود از نظر گذشت ' درین ایام چندی اثراز ہوارنج برمزاج مبارک ظاہر شد بعنایت الہی جل شانه زودی باستعال میومائی مذکورموجب شفاگشت ' برا کبریور دومقام نموده بشکار ماہی متوجه شدندوكيل زميندار بكرائ بادوضرب بندوق وچندوالي ميوه ملازمت نمودمتصل بربان پوررسیده بازمقام نمودند ' وبعداز کوچ بر بان پورا کثر مردم اہل خد مات متعینه وغیره منزل بمنزل ملازمت حاصل میساختند ٬ وبطی منزل نصرت شاغل از کتل فر دا پورمظفر ومنصور بخسة بنياداورنگ آباد بجائے تخت شش صوبه دكن است نزول اجلال فرمودند از آنجا كهاباً عن جدٍ نامرداران مربه ثه را يائمال انواع تنبيه ولكد كوب اقسام تعاقب ساخته بودند عالم گیر بادشاه بچنین کار هاشعور ایثال را پسند طبع <mark>دفت پسند غیور جرأت</mark> دوست خود میداشت ٬ از و دبد به آمد آمد موکب ظفر کوکب اکثر نامر داران مر میشه خصوص نواح جحسته بنیا د ہوش وحواس باختہ بخراب ہائے خودسا کت وصامت گشتند _ جناب عالى متعالى بعد ورود خجسة بنيا دخطوط محبت ودهشت آميز واشعار دست کشی از خودسریها به راجه ساموونا سر داران دیگر فرستادی<mark>د و درجمیع محالات ومواضعات</mark> وپر گنات صوبه فو جداران وعمالال وضلعداران را باستصواب محمر غیاث خان (محمر عباس خال) وشیخ محمد اعظم که بدیوانی سرکارافتخاریافته بودتعین فرمودند ' وبرائی منع اقسام ابواب ممنوعه که نابیال کسال داؤد خال بآمیزش اشقیا از مسافرین ومتر ددین مبلغ هامی گرفتند پروانه هائی تا کیدمع سزاولان شدید جمیع محالات صدوریافت۔

روزسواری نماز جمعه مردم غربانالش گرانے غله که از آمد نے در شکنجه بمیں عذاب بودند نمودند ' بداروغه و دیوان خانه تا کید شد که از کروژه مجل کا بگیر دوالا تغیر خوابد شد۔

ضلعدار یکه داودخان بمحالات وتهانه جات مقرر کرده بود _ آنها ل فوج مر هشه راروکش کرده قریب بست لکهه روییهاز جمیع محالات جا گیر داران وغیره بطریق ضلعداری وصول نموده کلمه شابخیرو مابسلامت نصف لی و نصف لک گفته معترض آنہاں نمی شدند ' مصدیاں و کفایت شعاران سرکار خصوص مثل کھیم کرن نام کے از تغیرشخ محمداعظم بوالا یابیه دیوانے رسیدہ وموافق مرضی کا ہارامتمنی می نموداین مقدمہ بعرض رسانید چنانچه نهایت بے د ماغ شده برائی انهدام بنیان چنیں بدعت اوورتق ونتق محالات وتهانه جات محمر غياث خان كه داروغه توپ خانه بودوكھيم كرن ديوان سركارخو درا بافوج شائسته وتوپ خانه بائسته بطرف شاه گره وانبر وغیره روانه نمودند ' وبعضی مر مهثه تهورات وغیره که درنواح نیوسه جا گیرات داشته جمعی فراهم آورده وازقوم بنجاره با که اکثر گڑھی ہائے پٹھ پرتو روشیوگانو وغیرہ می نمودند ' وآمدآمد چند ناسرداں از طرف احمد نگر بارادهٔ باطله بعرض رسید " بجر داستماع جمیں تائید قوی مطلق وہمعنا نے اقبال دولت بتاریخ ^{ہفتم} شهرشوال سنه دوجلوس (فرخ سیر شاه) تخمینًا باشش هزار و پنج هزار پیاده و یا نصد جزار و بیت ضرب ره کله طرف مونگے پتن متوجه شدند ٬ دومقام کنار گنگ متصل پتن نموده از بندوبست آنجا خاطر جمع کرده طرف شاه گڑھ وامرتی نواح

پرتورعبور ومرورنمود ' ذی الحجه سند دو داخل فجسته بنیا د شدند ' از دبد به نام نامی وصولت اسم سامی آنفذر رعب بود که ناسر دارانے تاب نداشتند که مقابل کشکر ظفر اثر شوندیا نبرد آرای بافواج نفرت امواج نمایندگریز را مایی و حیات و مافیها دانسته از دور فراراختیاری نمودند به مربی می نامی که محمد که در مربی افراد می افراد می داند به مربی می نامی که محمد که در مربی افراد می داند به مربی می نامی که محمد که در مربی افراد می داند به مربی افراد می داند به می می نامی که محمد که در مربی افراد می داند به می نامی که محمد که در مربی افراد می داند به می نامی که محمد که در مربی افراد می داند به می نامی که می که در مربی افراد می داند به می نامی که می که در مربی افراد می داند به می نامی که می که در مربی افراد می داند به می نامی که می که در مربی افراد می که در مربی افراد می که در مربی افراد می که می که در مربی افراد می که در مربی که در مربی افراد می که در می افراد می که در مربی که در مربی که در مربی که در مربی که در می که در مربی که در می که در مربی که در می که در می که در مربی که در می که در مربی که در می که در که در می که در می که در می که در می که

بعد نزول فجسته بنیادوآمدن محمد غیاث خان وکھیم کرن ببلد ہ گاہ گاہ برمسافرین ومتر ددین وقافله مائی دوردست ردشروع دست اندازیها می نمودند ' چنانچه چندی از سوداگران سورت و گجرات بارابه های اجناس به اورنگ آبادی آمدند ومحمد ابراهیم تبریزی بخشی ووقائع نگار بکلانه از انجمله بوده ' به اکثر بمرتبه شهادت رسید و چندارا به مای سواری زنانه مردم که از بر مان پوری آمدند متصل کولیگانوں برگنه اودلگانوں بغارت رفتند' ودوسه سودا گرمغل ایرانے کہ جنس چھینٹ بندرو وغیرہ از حیدرآ بادمی آور دند چند کروه شاه گڑھ یامیمال نہیب اشقیا شدند' زمین دار دیوگڑھ سلسلہ جنباں رسوخ قدیم شدیک ڈورآ ہو کہ نسبت بآہواں دیگر رنگے بسفیدی داشت ' باجار قلادہ یوز وتحائف دیگرارسال داشت فوجدار پٹن ماہی کلاں کہ کے بیکمن بست آثار بوزن آمد مدیه فرستاد ^{، جش}ن ختنه صاحب زادهٔ بلندا قبال میرمحمه پناه فیروز جنگ بهادر ومیر احمه ناصر جنگ بهادر با ئین بهین و کمال تزئین آرایش یافته قریب صدخلعت بمردم رکاب مثل محمرغياث خان داروغه توپ خانه ومير مرزا خال بخشے وساير وکھيم کرن ديوان وسعد الدين خان ميرسامان والل خدمات بلده مثل قاضي مسعود خان وغيره وغياث الدين خان داروغه جزائير بردارال وتوپ خانه جنسے وخوش خبر خال وسيدخواجه خان وعمر خال وغیره عمده های رکاب لطف شد [٬] وشادیا نه بالای بهرگل بلندآ وازگش<mark>ت.</mark> از آل جا که مزاج نظافت وسلامت امتزاج در کمال عدالت معروف قدرشنای ومراتب حفظ الغیب وضیع وشریف بود حید رقلی خان بعلاقه دیوانی بادشای وغرورتوسل واتحاد میر جمله که تصرف بمزاج بادشاه داشت طرفه بازار سخت گیریهاوز جرو تو تخریم مصدیان وکر و رئیان وغیره گرم کرده بودنهایت بر بهم شد در دیوان خانه طلبیده زبانی محمد غیاث خال وسعیدالدین خان خانها مال محکم شد که ازین کردارنا تواب وخود سریهائی به حساب بازآید والانتیجه نیک نخوام دید خرش طاست ، باریاب حضور نشد از بیرون مرخص محمد عیان دیرون مرخص محرد بیدازین احکام حیدرقلی خال مار برخود بیچید واز بدوضعی بادست نگشید -

ودر جمال ایام خبر انتشاراشقیاء در نواح جالنه پور بعرض رسید " اول بهادرخال عرف ابراجيم خال بانوج نمايال تعين آل طرف شدند من بعدرايات ظفرآیات با ہتزاز آمد وحیدر قلی خال ہم بعدد دوسه روز بحمل سامان وسایروتمام طرفه دوكانے برخود چيره بود ' وعجب گفت وشنود داشت ملحق رايات گرديد ' ودوروز درکوچ با جمعیت ہمراہین خود برائے مجرا ایستادہ بجاں فشاں خاں میریزک حکم شد بار مجراند ہدبے آنکہ دولت ملازمت حاصل نماید بخفت تمام مراجعت بلدہ نمود ورایات هم برهمان وادی منظفر ومنصور داخل بلده گشته ' یوسف بیک نامی را مبارز خان صوبه دار حیدرآباد با تحایف و مدایای آن دیارمثل چھیٹ ہای قلم کار وظروف شیشه وچینی آلات وغیره فرستاده ملک عنبر دارالا مارت نو کھنڈه بلد ہ خجسته بنیاد ودروازه ہائے کلاں كمالحال بهبهركل خور دوكلال شهرت دارد وتالاب ومعجد جامع وعمارت طويله كه زبان ز دمر دم است احداث نموده وگاه گاهی برای سیر وشکار درقلعه دولت آبادی آید بمرور ایام چندطقه نوکهنده ازصدمه برق ضائع شده سه طقه باقی بود جناب عالی متعالی دو طقه دیگر که اسلوب نداشت مسمار نموده جریک طبقه که الحال بجائے نهه خانه موجود است طرح عمارتی انداختند باتمام نرسیده بود که نهضت دارالخلافه دبلی رونمود حسین علیخال دربلده رسیده عمارت ندکور را باتمام رسانید ' بعد جنگ عالم علیخان که بلده فاخره بفروغ قد وم میمنت از وم زینت وارالی یافت عمارات ساخته حسین علیخان منظور نشده مسمار نموده ' عمارت کلال دورویه با دونعمت خانه بائے کلال تغیر فرموده مسمی بخلوت کلال نمودند ' ودرگ سرا جم بعض عمارت تغیریافت۔

درموضع ناگر برگندانتور که قلعه کوی استحکامے دار دواز بلده مسافت بیست وسیر كروبى واقع است اشقياء قلعه كلى بإستحكام تمام ساخته مسكن ومقرخود بإنموده بودند وذ خائر أسباب جنگی از قتم سرب و باروت وغیره که از مرتها آباده داشتند درعمل داؤدخان ا كثرتاخت وتاراج دورونز ديك نموده به بهال قلعه مي خريدند ' ونظر باستحكام آن مكان کسان داؤدخان دراغماض میز دند ' کنکاجی وسنجاجی نامی سرداران اشقیاء که نواح نفرت بور وراجد يهررا تاخته بقلعه مذكورآ مدند ورانوجی ناسر دار كه بانامبر ده با مناقشه داشت نیز باجعی آمده بساط منازعت وخشونت گسترد ' چناچه قریب هشت مفت ناسرداروده یانزده بزارسوار مجتمع شدند ' کالیونامی که سابقاً کمالیش چند برگنه داشت واز چندی تغیرشده بامید بندگی جناب عالی همراه محمرانوار خا<u>ں ضلعدارا تنورو بیضایورو پھول</u> مری تقدیم خدمت مینمود' کالیوباستدع<mark>ا ئی رانو جی محمدا نوارخال را باعانت وکومک را</mark> نو جی کهاین ہم بانوارخاں دراخلاص میز د ترغیب وتحریص تنبیه مدعیا<mark>نش نمود چنانچ*ه محم*ر</mark>

انوارخان را باعانت واتفاق آنها روانه پھولمری گشت ' در اثنائے راہ خبر مصالحہ واتفاق ناسردارال كه باجم بساط مخالفت چيده بودندرسيد محمد انوارخال كه طاقت مقابله جمعیت بے حمیت نداشت رجع القهقر ی نموده ' ازراه مشورت بعضی نا قباحت اندیثان ہمراہی خود کالیو مذکور را کہ از مدتے گویا در ذیل ہمراہیانش بود غافل ساختہ وشكيرنموده ' چول خبر دشكيرساختن او بانبوه نكبت پژوه اشقياء رسيد بها نوقت باجم اتفاق خمود قریب سه ہزار سوار یکا یک برسرمحمد انوارخاں ناتجر به کار تاختند ' ومحمد انورخاں وغيره كه في الجمله سامان وتر دروتلاش داشتند دفعتاً حواس باختند ' چنانچه كاليوجي رااز قيد برآ ورده محمرا نوارخال رامقيد ساخته بقلعه مذكور بردند، ازين جرأت وجسارت از هر طرف فتنه خوابیده بیدار شدو هر جانب آثار فسادنمودارگشت، چول خبر بعرض جناب عالی رسید بے تو قف کمچه ولحظه بها در خال عرف ابراہیم خال برا در مراد خال (پنی) را با جار ہزارسوارودو ہزار بیادہ برقنداز وغیرہ برائے تنبیہ وگوشالی آل گروہ ضالین تعین فرمودند، ابراهيم خال ازايلغار بسروقت كفارمتصل بلاس رسيد، جمعيت همرا بى ابراهيم خال سيوم حصه شقاوت پژوه نبود ' شدت با دبارال اسلحه کارزار را بیکار ساخت ، اشقیاء بهیمت اجتماعی قریب یانزده مزارسوار مقابل ابراهیم خال رسیده بجنگ بیوستند وخال مذکور را محصور کردہ عرصہ نبر دبسیار تنگ ساختند ، ابراہیم خان یائے استقامت افشردہ برائے كومك معروض داشت، چنانچه تمام فوج ظفر موج سركار وجميع متعينه يادشا بى بسر دارى نونهال حديقة اقبال والانسب عالى گهرمجمه غازي الدين خال بها درمهيس بوررياست را شروع سال نهم ازعمش بود باتالیقی محمر غیاث خال که داروغگی تو پخانه هم داشت ومیر

مرزا خان بخشی بهمت عالی نصرت و تائید قوی مطلق مرخص فرمودند ہراو لے بعہدہ اباجی ملائكه مداركه وشرزه خال غياث الدين خان داروغه تو پخانه جنسي وجزائر اندازال واسفنديار بيك وغيره ٬ وچنداولى بذمه عمرخان وميمنه بصوابد يدميرحسن برادر مير مرزا خان بخشى، وميسره بكار دانى خواجه خان وخوش خبر خان وغيره قراريافت، محمد عنايت خان درخواصى نونهال حديقه اقبال نشسة با تفاق مير مرزاخان تمشيت كار مأ مي نمود ، فوج ظفر تمثال بجناح استعجال بسروقت اشقیائے خذلاں مآل رسید بجر دا تصال، باوصفیکہ قریب ده پانزده بزار باچندناسردارال بودند چول بنات النعش ازمم پاشیدندابوجی نامی سردیسمکھ قصبہ سیزاز گریزفکریہا گاہے دراطاعت مردم یادشاہی بود وگاہے راہ رفاقت همرا هی می نمود، درا نوقت باصلاح مواد فسادا شقیاء بهمال مجمع رسیده بود طاقت قیام وقدرت قعود درخود مفقو د دیده مشورت ومصلحت گریز و**فرار باناسر داران کفار** نمود، ویکروز بهزارصعوبت ودل باختگی مقابل فوج ظفرموج شده داد جنگ گریز داد، روز دوم راه هزیمت پیمودند بنگاه بااسیان بسیارغنیمت بهادران اسلام گشت ، باوجو<mark>د</mark> شدت بارال وکل ولائے بے انتہا قلعیہ مذکور رانہیب وغارت فصیلش رامسمار نمود، دست از تعاقب برنمیداشته در ہر منزل اکثرے بواصل جہنم می شدند وبسیاری از مادیاں وگاؤوغیره غنیمت ساختند ، وہمیشه ہراول فوج ایں طرف چنداول آنہا را تنبیه واقعی می نمود _ وفتوحات پے در پے نصیب غازیان اسلام می شد ' قریب ہشاد کروہ چنیں تعاقب کہ فرصت دم زدن نمی دادند وہر روز جمع کثیر را بجہنم می فرستاد ند واسیا<mark>ں</mark> وگاواں وغیرہ اسباب دست خوش اصحاب جہاد<mark>می گشت ، آنہا بحد بے مغلوب ومنکوب</mark>

گشته تقرحیات را ازمغتنمات دانسته در دره بائے قلب وکوه بائے دشوارمتفرق شده خزیدند که باز سرفساد برداشتن نتوانستند ، دورنجیرفیل خوب با چندشتر وقریب دوصداسپ ماده وغيره وآفتابها گذاشتند، فوج ظفرموج بافيال وغيره اسباب غنائم طبل فتوحات را بلنداوازه ساختند مراجعت سرایا نفرت رونمود ' وهرجا که بهمسکن ومقراشقیاءی دید وى شنيرنهب وغارت كرده گذهي بامساري نمود ، و هرسودر فوج ظفر موج جميل خيال نقش بست طرفه زلزله دراركان ثبات اشقياء وعجب تسكين بإضطرار عمالان ورعايائ منقادروداد ،محرغیاث خان ومیر مرزا خان باجهاں جهاں مبار کی وعالم عالم فرخندگی بعد حصول دولت ملازمت تقريبا التماس نمودند كهصا حبزاده بلندا قبال بخطاب متطاب غازی الدین خال بها در سرفراز انداول مرتبه بیمین سرداری ایثال چنیں فتح نمایاں که مقدمه فتوحات باندازه است بحلوه ظهور رسيداميد فدويانست كه بخطاب فيروز جنگي كضيمه غازى الدين خال است متازشوند ' فرمودندانشاء الله يتعالى بحول قوة الهي از قوة بفعل مي آيد، چنانچه بعد چندے فرمان بادشاه عز صدور یافت سمچین حدیقه فیروزی گشتند ' انصاف اینت که چنین فتح که در وقت عالمگیر بادشاه جم کم اتفاق افتاده ، وچنی غلیمتے کہ افیال واسیال بیشار بدست آمد کم دست داد ' اگرعهد بادشاه جها د دوست قدرشناس می بود چه ابواب قدر دانیها و نواز شیها که برروئے مجامدان نمی کشود۔ ودر ہماں ایام آبلہ بسینہ بے کینه مبارک بورم قرحه انداخت وروز بروز باز دیاد وجع وورم بيقرار ميساخت ' اكثر حكما ومثير وجراحال كهمرهم مي گذاشتند وتدابيري نمودندمفیدنمیشد واند مال نمی یافت ، بو هر تازه از گجرات وار دبلده گر دید گویا مجکم شافی

حقیقی باصلاح ہمیں قرحہ رسید، بوسیلہ بازیافتگال محفل بجراًت تمام معروض واشت کہ مچلکا می دہم اگر بدویٹی مرہم اصلاح نشود مجرم باشم ' جناب عالی التماس او قبول نمودند ،نفع پی در هفت هشت روز ظاهر شد ° ودر عرصهٔ بست روز گویا نبود، بو هره را بميزان عنايت سنجيدند فيخ هزار و چندصدر و پيهر كه بوزن آمدمع خلعت سرفراز ساختند ،ايس مژ ده علاوه چنیں فتح نمایاں سامعهافروز عالم وعالمیاں گشت نهه روز جشن عالی تز^سئین یافته ،انواع روشی وتقسیم الوان طعام بتقدیم رسید ' عالم دامن درمن گلهائے تمنا از حديقة عنايت چيده وجهال كامياب اقسام مطلب ومقصد خود كرديد ، واضافه خطاب وجا گیرات وقریب صدخلعت بوضیع ونثریف مردم ر<mark>کاب متصدیاں ومتعینان بلدہ</mark> ومردم كل مرحمت شد ' واكثر مثل محمد غياث خال وابرا ہيم خال ومير مرزا خان بخشي وسعيد الدين خال خانسامال وغيره بعنايت جواهر واسپ واضافه وخطاب مفتخر شد ه ، سمند آرز درا به بمسرمیدان سرور کر دند_افیال و بعضے اسپاں خوب ہمراہ میر مرزاخاں روانه حضور گشت_

جناب عالی را از روئی علومر تبت وسموء منزلت توجهی باحوال وافعال وقائع نگاران واخبار نویبان و هرکاره هائی بادشا ہے نبودلهذا نچنیں واسوختگی هابهگوتے داس نام نائب بهاسکر راؤ هرکاره صوبہ خجمته بنیاد بمدیب خود که در حضور بادشاه بود 'کیفیت چنیں شکست مر مشه های کافر ماجرا که از فتو حات غیبی توال شمر دبیمس وخلاف واقع بایں طور که قریب یکهزار افغان بکتر پوش همرا بی ابراهیم خان عجب تر ددنمایانی نمودند وناموس کار های بادشابی را چنا بیدنگا بداشتند والا کاراز دست رفته بودمرقوم ساخت

حال آنکه ابراهیم خان در محاصره آنها زندانی بود " بر جانبازی و تلاش که بعمل آمد از فوج سرکار دولت مدار بعمل آمد " وکیل سرکار عالی که در حضور بادشاه می بود بحنس افراد اخبار مرسله به گوتی داس را بازپس فرستاد " چون بملا حظه جناب عالی در آمد نهایت به دماغ شد بحمد غیاث خان فرموده که برکاره به حیاء ناکاره تمام محنت فشرده ماوفوج مارا بر با د دا دوسر اولال شدند " فرستاده اورا از خانه اوکشیده بیارند و در جلوخانه خوب زیرتازیانه گیرند و بتدارک اخبارتر اشیده اور یش و بروث اورا به بیشاب تر اشیده و تشهیر سازند " چناچه سر اولال از خانه کشیده آور دند و در جلوخانه تنبیه واقعی نموده خرسوار ساختند نعو فه بالله من غضب الحلیم.

بعد نظر گذشتن افیال واسپان غنایم که مصحوب میر مرزا خان ترسیل یافته بود بادشاه خلعت خاصه وسر پیج مرضع گرال بها واضافه پانصدی ذات پانصدی پانصدسوار بغازی الدین خان بها در مصحوب کرزبر دارال مرحمت فرمودند در باغ فرمان باری رفته بخواب محمول گرفته بزار و پانصدر و پید دوخلعت بگرزبر داران لطف نمودند مصدی بندرسورت دو آئنه قامت نما با شحایف دیگر ارسال داشت مقبول و مستحسن افتاد -

سابق مرقوم شده که ابوجی زمیندار بقابوجوئ باگاہ بروساء اسلام می
ساخت وگاہے به ناسردارانِ کفار می پرداخت درال ہنگام که از کھنڈو جی وبہارتیہ
سرزنش یافتہ باہزارسوار بوسیلہ محمر غیاث خان دولت مبابات از حصول ملازمت یافت
بمبالغہ ومبادرت معروض داشت کہ کھنڈو جی فدکور درموضع ما ہور تعلقہ بکلا نہ کہ درآل
وقت سلطانپوردادہ نذر بارہم در تصرف سرکار نبود و گڑھی احداث نمودہ ومسکن متعلقان

چندرسین پسر دهدبا جی جادوسینا پی که از عمده بائے رائ مرہ شه بودو در عہد عالمگیر بادشاہ چہ خیر گیہا کہ باسر داران آنوقت نی نمود بیاوری طالع دست توسل بدامن دولت زده ملازمت حاصل کردہ بعطائے منصب نفت ہزاری نفت ہزارسوار وعلم دادہ شدہ بضابطہ دکن فرق اعتبار بفرقد بین شود ' وہمراہیائش بقدر مراتب بہ تجویز مناصب وتخواہ جا گیرسر ماییافتخار اندوختد و ملغ بست و دولک رو پیپنواح بہالکی وغیرہ تخواہ گشت عزت بیگ خان بہ نیابت فوجداری کرنا تک حیدرآ بادسر فراز شدہ باہزارسوار و دیگر مرانجام روانہ تعلقہ گشتہ باعبدالنبی خال فوجدار معزول جنگ نمودہ شکست فاحش خوردہ ' چناچہ برای تنبیہ و تدارک آن رایات عالیات بطرف کرنا تک تاقصبہ ابتداء وانتہا منودہ بود کہ خبر تقر رصوبجات دکن بنام حسین علی خان اشتہاریافت و مخفی عریضہ و کیل در باراز نظر گذشت لہذا از ال برمراجعہ بخستہ بنیاد شد۔

وبعد چندروز فرمان بادشاه فرخ سیرمشمل برطلب حضور وتقر رصوبه داری دکن بنام حسین علی خان امیر الامراء ضمیمه میر بخشیگری وسند نیابت و نظامت وحراست مجسته م

بنیاد که پائے تخت ملک دکن است بنام نجابت خال صوبہ دار بر ہان پور ومتصد مگری محالات ومقدمات مالى بنام حيدرقلي خال ديوان دكن معهمهم صحوب شخ نجم الدين ونگامداشت یکهز ارود وصدسوار بسراسری سی و پنج روپیه و تنخواه آن برحیدرقلی خان رسید چنانچیمن بعد جناب عالی متعالی اواخر صفر سنه دوجلوس باتمام جمیعت متوجه دار الخلافت شدند ودربر مان بور چندمقامے فرمودہ خواستند کہ از آنجاہ انتہاض بمل آرند درا ثناء راه خبررسید که کنکاجی نام شقی با پنج ششهز ارسوار بیجا گڈھ عرف کھڑ کون رامحاصرہ نمودہ باستعداد تنبیه او پرداخته بحول وقوة قوی مطلق روانه شدند ' نام برده بجر داستماع قريب بودن كشكر بمنازل طويل اختيار فرارنمود وامير الامراءآ خرجمادي الاولى سنهيوم از دارالخلافه روانه دکن گشت ، هر دوامیر کبیر بفاصله دوکروی از هم گذشتند ، امیر الامراء ایمائے بملا قات نمود جناب عالی متعالی بیاس مرضی بادشاہ وننگ نظر عزل ونصب قبول نكرده كوج بكوج داخل دارالخلافه شدند_سيدعبدالله خان قطب الملك وزبر تاباره پلهاستقبال نموده برای ملازمت بادشاه برده ' بادشاه بسیار کلمات عنایت فرموده خلعت خاص باحارقب مرحمت نمودند ' قطب الملك بخانه آمده كلمات عذرخوا بي مابه مبالغه برزبان آورده كهتمام وزارات ازشاست تابه صوبیداریها چدرسد ، برائے رفع بعضے مجہلہ ہا رفتن امیر الامراء ضرور شدہ حالا ہرصوبہ کہ بخواہند حاضر است 'بعد استماع مراتب زباني قطب الملك جواب همه كلمات جميس قدر فرمودند به بفضله آنچه <u>مے فرمایند بسلامتی صاحب مافوق آن متصوراست 'چوں صحب تہائے نفاق میرووز بر</u> بافراط تقرير وتحرير بمعاينه رسيدروز بروز از دياداشتعال نايره فتنه وفساد درحضور بتقيق انجامیداز حداثت می برزاج لوچ امتزاج با قسام سیر و شکار بود و نواح سنجل مراد آباد انواع شکار باداشت و نبیت بصوبه داری بائے دیگر بخوش ہوائی ہم مسلم الثبوت بود ' ویانچ ابوالفضل در جلد دستور العمل اشعاری بآل مینماید و میگوید که کر کدن ہم دران چنانچ ابوالفضل در جلد دستور العمل اشعاری بآل مینماید و میگوید که کر کدن ہم دران شکارگاه کهم میرسدو چی شکارگاه درصوبه دبلی بایں وسعت نیست لهذا مصلحاً فو جداری سنجل مراد آباد مع بعضے محالات دیگر که بفو جدارانِ سابق نمی شدقبول فرمودند۔

اگرچهمقصود اصلی از این کتاب تسوید احوال و آثار جناب مستطاب است لاکن برائے انتظام وار تباط سلسله اخبار واستحکام وانضباط سررشته وقالع حضور که باجم منوط ومخلوط است ملحوظ داشتن ضرور شد ' واحوال صوبه داری حسین علیجان و چوتھا مر ہٹہ کہ مقرر کردہ بدعت اوست واکثر ضوابط وروابط برباد دادہ اونیز لازم افتادہ ' لہذاعنان اشہب قلم اجمالاً بتر قیم امور عظیمہ ضروری معطوف میساز د۔

بعدروانه شدن جناب عالی متعالی به تنسیق و تنظیم دکن هرروز رنجش و کدورت خاطر عاطر بادشاه و و زیرومیر بخشی از دیاد بود ، واز طرفین انواع ناخوشیها رومی نمود ، وارس عمن اخبارخود سری هائے راجه اجیت سنگه مکر ربعرض رسید بلکه شهرهٔ آفاق گشت، امیر الامراء حسین علی خال که میر بخشی و سپه سالا ربودا فتتاح این مهم بعهده خود قبول نموده و

احوال اجیت سنگه اجمالا این که بعد رحلت بادشاه عالمگیر از جاده پابیرون گذاشته باحداث و تعمیر بعضے بت خانه کلال وتخ یب اکثر مساجد و درمنع اذال کوشید، و در تعلقات زمینداری خوداز منع گاوشی جرعه ضلالت چشید، خلد منزل بعد جنگ اعظم شاه بنابرمهم کام بخش توجه به تنبیه و گوشالی آل مضل خیال شمو ده که اخبار شورش و فساد گروه

صلالت یژوه آشوب جهان سرگردید باز دراغماص آن عازم تنبیه فرقه ضاله شدند ' چنانچه مجمل بقلم می آید بعد فوت خلد منزل گروه ندکور زیاده از سابق حود سری با با فراط رسانید،امیرالامراء تادیب وسرزنش این کا فر فاخر ذمه بهت خودساخته بافوج سطوت چنیں سر دار ہوش وہواس باختہ حلقہ بگوش وسر براطاعت وانواع عذرخواہی واجرائے او امرونوایی واحکام یادشایی گذاشته، و تعمیر مساجد وتخریب معابد پرداخته، مدایا و تحف يبين اميرالا مراء فرستاد، ومعرفت وكلاء كمتمس عفوجرائم گشت،حسين على خال اميرالا مراء استدعائے ملاقات کردہ صبیہ اور ابرائے بادشاہ درخواست نمودہ بعدر دوبدل (بسیار) صبیہ خودرابرائے بادشاہ معہ پیشکش لائق وفرستادن پسر جہت ملاقات قبول کرد، چنانچہ شائسته خان خالوی بادشاه را برائے آوردن صبیهاش معین ساخته امیر الامراء خودرا بحضور رسانید، ہر دو برادر بمعاینه اقترار میر جمله که بادشاه نائب دستخط خود کر دوعالمے را از منصب وجا گیروخطاب کامیاب می نمود ، واز دفتر وزارت بدون پیشکش که برائے وزير دريس چند بقال مدار المهام مقرري كرد، وبرآ مد كار ما نميشد وباجم انواع ذخائر ناخوشیها وکدورت ما می اندوختند، ومیر جمله بغرض پیش آمدخود اقسام شکایت سادات وارادهٔ فسادات بعرض بادشاه می رسانید، و بادشاه نا تجربه کار راغریق بحروساوس وافکار مى ساخت، چنانچەشب وروزنردىدا بىردىگىرساختن مى باخت، فجوائے ''التقديس يضحك على التدبير "سودمندنيفتاو_

می گویند که بادشاه بنابرعهد و بیان اطلاع بسادات میداد ، هر قدر اسباب دنیاداری پیش حرص وظمع بیش از پیش نظر بسیر حاصلی وافز ونی سیاه ومزید قدرت و دستگاه امیر الامراء دندان طمع تیزنموده صوبه داری دکن ضمیمه بخشگری بدستور ذ والفقار خان درخواست نمود كه وجهه نصفے از داود خال مقرر كرده سند نيابت بفرستد وخو د درحضور باشد، مرضى بادشاه بتلقين مير جملهآ نكهاميرالامراءخود بدكن برود تابييت اجتماعي سادات از ہم باشد، ردوبدلہا بطول کشید وصحبت ہائے بے مزہ بے نہایت تکنی وشوریئے انجا میدحتی که هر دو برادرترک آمد ورفت در بارنمودند و بنگامداشت پیاده وسوار جادهٔ خود سری پیودند ' آخر قراریافت که اول میر جمله که مایی فساد مزاج بادشاه بود بصوبیدارے تهية مرخص شود ' ومن بعدامير الامراء بشرط اينكه عزل ونصب جميع خدمات تعلقه دكن از جز تاكل حتى قلعداريها بقبضه اختيار من باشد روانه دكن گردد بينانچه مير جمله را خلعت صوبه داري تهية داده مرخص ساختند وكرباً مطالب صوبه امير الامراء يذير إنموده رخصت دکن نمودند آخر جمادی الا ولی سنه سیوم جلوس مطابق سنه یکهز ارویکصد وبست و هفت ہجری امیر الامراء براہ مکندرہ روانہ دکن شدمیر جملہ عضی کونة فکریہا بوقت روانہ شدن تلقين بإدشاه نموده بود وصمصام الدوله اطلاعے داشت 'چنانچ مخفی فرمانے بخط خاص به دا وُدخان افغان بنی که از وقت عالمگیر بادشاه نامی به نهوری داشت و همیشه نز دمحب<mark>ت</mark> باسرداران مرہٹه می باخت ومدتے بہ ہدایت ذوالفقارخان نظامت صوبہ جات دکن سر انجام نموده بود ' دران هنگام صوبه داری گجرات احمر آبادتمشیت می نمود فرستاده که در دار السرور بربان پور بماند واجتماع فوج وناسرداران مربههٔ نموده حسین علیخان امیرالامراءرا ازمیان برداشته انظام مهام صوبه جات دکن نمایی ' چنانچه نامبرده ما بر ہان یور رسید وسدراہ شدہ مستعد جانفشانیہا گردید ود<mark>ر منزل مشہور نز دیکے دریائے</mark>

نربدامرزاحسين عليخان اميرالامراء ازين ماجرامطلع شده خط اشتياق بإنواع وفاق بداؤدخان مفيد نيفتا دوروز بروزمنزل بمنزل اخباراز ديادمواد فسادوبنيا دمخاصمت مضحكم گوش را پر میساخت ' باوصفیکه امیرالامراء پنج شش کرو ہی بلد ه نزول نموده دا وُ دخان از باعتنائی تمام اندرون شهر کوس جلادت میزد ' بنیانام سندهیه ناسر دارعمده مربه شدرا شاه عالم با دشاه بها درشاه بمنصب مفت بزاری مفت بزار سوار وجا گیرات چندسیر حاصل داده درسلک بنده مائے بادشاہی منسلک ساختہ بود باچندمر ہدنامی منصبد ارمتعینه دکن ظا ہراً بقصد ملازمت امیر الامراء وباطناً برائے کومک داؤدخاں نزد کی بلدہ قیام داشتہ تماشائے غالب ومغلوب وانتظار قابومی کرد ۔ امیرالامراء زبانی متہورخان خویشگی وشيام تنكهنام راجيوت معتبرا قسام پيغام التيام گفته بجهت استمالت نز دا فغان جاہل كه زیاده از دو ہزار سوارنه داشت فرستاد اصلاً گوش کرد ' شخ نجم الدین نامی که افغان اعتقادے باوداشت باچندمشایخ وسکنائی معتبر بعجز والحاح گفتند که از بودن اندرون بلده تاراجی بلده است متصل بها در بوره که دو کرو بهی غرب رویه بلده است منزل باید ساخت ، ویکجانب آباد بوره قرارداده طرف دیگر بحفر خندق باید پرداخت گوش نکرد ، بارديكرز باني بسالت خان اعظم شابي را فرستاد پيامها ئے موالات اليتام واقسام وعدہ مائی جا گیر بشد ومدتمام دراستمالت او افغان جہالت توامان یااز دائرہ جہل وتہوری بیرون مگذاشت فردائے آن کہ برائے طرفین کم از فردائے قیامت نبود امیر الامراء باراتنگی وتر تیب فوج خود که قریب ہزدہ ہزارسوار وہفتاد فیل کخبال موجود داشت روز دوشنبهشتم رمضان سنه یکهزار و یکصد وبست وهنت ججری سوار شده نز دیک زین پور که

مابين شهرو بهادر بوره واقع است منزل نمود _امابار كان ثبات تمكين دا ؤدخان تقرر چنيل فوج سكين اصلاً تغير براه نيافت وازجائے نجنبد ' امير الامراء تمام شب باحتياط گذرانیده صبح بتسویه مفوف برداخته درمقابلهاش ایستاده ' خان تهورنشان هیرامن تبسریه را که مدارمهمات ملکی ومالی خانه اش بود بمجا دله چنین سر دار نامدارتغین نمود ازطرفین جنگ توپ وتفنگ عرصه ناموس وننگ را گرم ساختند درین همن هیرامن از تیر بندوق كشة شدواز بارش بيونت آلات توپ خانه امير الامراء از كاررفت ' يكا يك دا ؤدخان كه گويامتر صدبميں وقت قابو بود باسه صدچهار صدا فغان پنی ميرسيف الدين على خان وميرمشرف درستم خان ويوسف بيگ دار وغه توپ خانهٔ هراول امير الامراءمثل شيرغرين وفيل دمان حملهنمود وبيك دم زدن كار داروغه توپخانه ورستم خان را آخرسا خت وطرفه زلزله در اركانِ ثبات افواج اميرالامراء انداخت آشوب قيامت قائم گشت وآ ثار رسخير مويدا گرديد ، پيغام سهام دست خود بهر كه ميفر ستاد فرصت دم گرفتن نميد اد ' بسالت خان ومنوخان وستایش خال جان بجهال آفریں تعالی شانه سپر دند' وعالم على خان برادر زادهٔ اميرالامراء باوصفيكه حداثت سن داشت چېرهٔ همت بكلكونه زخم ہا آراستہ طرفہ تلاش جوانمر دانہ نموڈ۔

دریں تلاظم مرد آزمائی اکثری از افواج امیرالامراء عار فرار اختیار نمودند وزیاده از چهارصد پانصد کس و چندسردار فیل سوار نماندند قریب بود که نیم فیروز بے بر پرچم اعلان افغان وزید که ناگاه گلوله جا نکاه گخبال چنال بسرش رسید که بازاز جا نجنبید ' امیرالامراء شادیانه فتح نواخته سرش را بالای نیزه و تعشش را برفیل کرده درتمام لشکر گردانید ' ودست از نهب وغارت وتعاقب گریخته باباز داشته همانجامنزل فیروزی شامل نمود ' و چندمقامے در بر بان پور کرده بخسته بنیاد که پائے تخت صوبه جات دکن است داخل شده به انتظام مهام پرداخت۔

اگرچہ از جنگ داؤد خال رعبے دردلہائے مردم راہ یافتہ بودلیکن از ناخوشیهائے بادشاہ بروساء وسرادران دکن متواتر فرامین عدم اطاعت امیرالامراء ميرسيد 'لهذا چنانچه باينقش درست نمى بست ' وعلاوه آل كشة شدن ذوالفقار بيگ بخشے وغارت رفتن تمام فوج همراى از كھنڈوبہاريه شد ، تفصيلش باجمال اينكه كهنڈوبهاربیاز ناسرداران عمره راجیسا ہو که مكاسه صوبه خاندلیس از طرف سا ہوداشت قلعه چه مانی مشحکم مابین راه سورت و گجرات احداث نموده از مردم قوافل و تجار چهارم حصه بعنف میگرفت اگر کسے نمیدادتمام اموال او پامال نہیب وغارت مینمو د باستماع این اخبار امیر الامراء ذوالفقار بیگ بخشے خود را با قریب جہار ہزار سوار ودو ہزار پیادہ برائے گوشال آفریق ضلال تعین ساخت ' نامبردہ بمنازل طولانی عبور کتل کساری تموده داخل صوبه خاندلیس شده بسرونت کهنڈوبہاریہ مذکورکہ درنواح گالنہ وبگلانہ باجمعیت قریب دواز د ہزارسوار رخت ادبار داشت رسید ' شقی مذکور برسم جنگ دکن گریز نموده بطرف کوه وکریوه ناهموار دشوار گذارخو درا کشید " هر چند هرکاره ما نظر بد شواری راه با ذ والفقار بیگ را گفتند که مکان وز مان جنگ نیست نام برده از فرط تهور بخاطر نیاورده راه مجادله بیمود ' اشقیا یا نصد سوارخوش اسپه درمقابله داشته باقی بهیت مجموعی فرار اختیار نمودند ' متهوران ناتج به کار دلیرانه وبیبا کانه اراده نموده بجلور

یز ہائے مفرط سررشتہ احتیاط از دست دادند ' یکا یک اشقیاء برگشتہ بخت از ہر چہار طرف ریخته سررشته استفامت فوج بخشی را کینته ' ذوالفقار بیگ با چند جماعته نامدار واكثر مردم بانگ وعار شربت شهادت چشيد ، وباتي مردم در لكدكوب جنود يامال نهبت وغارت گشت ' باستماع این خبر موحش اثر امیر الا مراء محکم سنگه مدار المهام خود را كه سليقه سرداري مهم داشت بافوج وسامان شائسته بامر مهد تنبيه شقى مامور ساخت سیف الدین علی خال صوبه دار بامدادش نیز پیوست، هر دو سردار جدوجهد بسيار درتاخت وتاراج مساكن اشقياء بعمل آور دندوبهاريه مذكور پيش راجه ساهو بستاره رفت وفوجش متفرق گشت، ہمیں کہ سر داراں مراجعت نمودند باز تہانہ ہائے خودرا قائم ساخت وفائدہ مرتب نشد ، بعد چندے باز چندس دارے طرف احرنگر رایت نحوست نامز دنمود، اگرچه نامبرده تاستاره تاخت، فاما اندازهٔ تدارک شکیته ذوالفقار بیگ نیافت، اکثر مردم اسناد خد مات عمده وجز از حضور با دشاہی می آور دند

امیرالامراء بخاطر بیاورده دخل نمی داد، حیدرقلی خال که باستقلال تمام سرانجام مهام دیوانی دکن می کرد پیش از رسیدن امیرالامراء در جخسته بنیاد بتوجم مربی گری میر جمله روانه حضور شد، مبارز خال صوبه دار حیدرا آباد که فی الجمله نام ونشانے داشت برائے ملاقات امیراً لامراء آمده وملاقات کر دباز بتعلقه خودرفت _

تالینجااحوال تسویداز امیرے که این فانی بنیادخا کی نهاد آن رابه بیاض آورده و میراحوال از کتبهامثل سروآزادوخزانه عامره وغیره اخذ کرده به تکیل آن می پردازد_

شاهجهای آباد میان بادشاه ووزیر که قطب الملک برادر امیر الامراء حسین علی خال بود ملال خاطر روداد، ومنجر به عداوت جانی شد، ناچار امیر الامراء عالم علی خان برادر زاده خود را نیابتاً در دکن گذاشته خود باراده امداد واعانت قطب الملک روانه شاهجهال آبادگشت ، نجر د داخل شدن در بلده اندرون قلعه بادشاهی بندو بست خود ممود بتقریب ملازمت بادشاه مدهوش را دشگیر کرده کیبارگی بشها دت رسانید، مرزابیدل تاریخ آل حادثه عجیب چنین می گوید۔

رباعي

دیدی که چه بابادشاه گرامی کردند صد جور و جفاز راه و فامی کردند تاریخ چوا زخر دیه جستم فرمود سا دات بوئے نمکح امی کردند القصه بعدازاں رفیع الدرجات رابر تخت نشانیدند، بانقضائے دو ماه از اجل طبیعی درگذشت و تخت سلطنت بجلوس محمد شاه با دشاه زیب وزینت یافت۔

ودران ایام جناب عالی متعالی از حکومت مراد آباد تغیر گشته بصوبیداری مالوه در بلدهٔ اوجین اقامت می داشتند ، وسادات باره در فکر استیصال دولت بے زوال این اقبال مند از لی شده فرمان طلب او از حضور فرستادند ، جناب عالی بعد ورود فرمان بامقر بان خود مشورت خواستند ، محمد غیاث خال که از خیر خوابان واز قدیم الحذمتان این بامقر بان خود مشورت خواستند ، محمد غیاث خال که از خیر خوابان واز قدیم الحذمتان این گرامی القاب بود معروض داشت که رفتن حضور بهجو وجه مناسب نیست زیرا که بادشاه قائم بغیر و حالات فرخ سیر را در خواب می بیند معه بذا از پنجه کشمنان زیر دست ر بائی دشوارخوا بد بوداول اینکه عبور دریای نربدا کرده عالم علی خال را از میان باید برداشت

ور پاست دکن راباستقلال سرانجام باید داد و بیشتر گویم وشنوم مصرع: "شبه حامل است ماچه زاید فردا"

جناب عالى رارائے صواب نمائى محمد غياث خال پيند آمد فرمودند_مصرع: "جانان سخن از زبان من ميگوئى"

روز دوم آن خطوط بحضور وناظم دکن روانه کردند وراز خلوت در گنجینه سینه سربسته مانده - بعد دوسه روز جناب عالی متعالی بغتهٔ بدان سمت عازم گردیدند ' چنانچه اخبار داعیه جناب عالی را وقائع نگاران وارباب تحریر صوبه مالوا داخل سواخ ساختند حتی تادورا به منزل بمزل کوچ بکوچ ظاهراً وباطناً گوش مردم اعلی وادنی آنجارا بخبر آمد آمد دبلی از غفلت مملوساخته فیرض برداران رابانعام نقدراضی نموده پیشتر روانه دبلی فرموده محفل مشورت خاصه راشب وروزگرم داشته برکاره بارامعه نا یک خفی باخبار باطنی دبلی شانه روزم معین کرده روانه نمودند ' درین اثناء خطوط دکن بنظر مبارک گذشت لاکن شانه روزم بین نام شکر بهمین اندیشه و خیال که سفر بهندوستان می شودو بیج افشا که رازنشد که بقلم آید ' تمام شکر بهمین اندیشه و خیال که سفر بهندوستان می شود و بیج کس رااز کارآگانی نه که یکبارگی چنانچه می آمدند بازگشتند به مگنان را آمکینه جرت گشته با یکدیگر گفتند که یاران این چه غنچه شگفت واین چه غنچه گل کرد -

الحاصل در عرصهٔ چندروزه غره رجب سنه یکهزار ویکصد وی ودو بهجری از دریای نربدا عبورکرده بآسیر در رسید ند ' عیوض خان بهادر که در انوفت ناظم ایلچور بود بافوج یکهزار و پانصد سوارر چیده آمد ملحق گشت ' طالب خال قلعد ارآسیر بخر دم شامده گشکریال درخوف که آیابر آسیر محاصره میشود بخر دم شامده گشکریال درخوف که آیابر آسیر محاصره میشود

لاکن از مشحر کلام پیچ کس را اطلاع نشد که حرف آشی فیما بین مشحکم است ، چول دیدند که باز توپ خانه خالی بود مطمئن خاطر شد فر د فر د قرین شادی گشتند ، چنانچ یکمقام اتفاق شد قلعه دار معرفت مجمد غیاث خال سعادت ملازمت دریافت ، چول افتتاح آسیر بآسانی دست دادروز دوم آن عزیمت بر بان پور بعمل آمد ، انورخال که از طرف سادات بار به بصوبیداری آنجاما مور بود صرفه خود در ستیزه ندیده بلاتوقف معرفت مجمد غیاث خال مستعد ملازمت شد ، مردم آسیر و بر بان پوراین معنی دا فوز عظیم دانسته دست بدعائی ترقی مدارج برداشتند و طمانینت خاطر بهمر سانیدند ، این چنیل دوات را اجابت فی الفور و اثر بالکل است که پے طلب مراد برآید و الا احداز جنود دورت و جود راضی بسفر بهندوستان نبود بجهت آنکه بهمداکثر از قدیم سکان دکن بودند تسری بقول جناب عالی متعالی:

"ادبارتا که بست بخاطر نیاورند اقبال چونکه یار شود عالم آشناست" و شنودی رعایا که بدائع و و دائع ایز دی انداز بهم من جانب الله است و رنه چه معنی دارد که که به به باشاهی متصرف شود و رعایا که که کسے بهم بادشاه واجتماع معاندین و خالفین بر مما لک باشا بی متصرف شود و رعایا آمدن اورا باعث امن خود و آسودگی خود شناسند "خوب نیکنامی با و زهب نیک نها دی و بلند حوصلگی حضرت نواب و الا جناب با وصف که سر دار بائع عمده را با فوج سکین امیرا لامراء از طرف خود بتعاقب و سید عالم خان در اورنگ آباد بالشکر جرار و مربه شه بائع خونخوار به تقابل وامیر الامراء کنفس ناطقه ریاست بهند وستان بود در عناد وخصومت بنام و گرانی و به سامانی در فوج روز افزول کیکن از راه خدا شناسی و نیک نیتی نظر بر بنام و گرانی و به سامانی در فوج روز افزول کیکن از راه خدا شناسی و نیک نیتی نظر بر

افضال ايز دمتعال فرموده سريمور واواز ايذالي خلق الله وتاراجي شهرنشد ندالاعهمال بالنیات ' چون خربوش رباسامعه افروز سادات گردید در اجمه تیم غرق گشته حواس در باختند وسيد دلاورخال رابسرعت سريعه باجمعيت هفتده هزارسوار جراربا كمال اينكه در مهلت جمعيت درست ہم رساند بعجاب نواب والا جناب تغين نمودند وسيدعا لم على خال را نیز نوشتند که با فوج دکن آمادهٔ پیکار باشد چون سید دلا ورخال نربداعبور کرد نواب عالیجناب کوهتمکین صرفه خود دریناه قلعه آسیرندیده امل بیت خودرا درقلعه آسیر گذاشته رجع القهقری نمود ' و درموضع حسن پورسر کار که باندیه سیز دہم شعبان ایکہزار ویکصد وسی ودو تلاقی فریقین دست داده سید دلا ورخان بغر ورجمعیت خود خیال کرده بود که نواب قلعه بندخوامد شد وجمعيت قليل اواز فاقه كشي انتشار خوامد بيافت نمي تواند كه بمقابليه ماپردازد ' چون خبر برگشتن شنید سراسیمه شدوخود را کم کرد که این چه شداز بیحواسی بند وبست فوج نموده لا جارصف آرا گردید ' نواب والا جناب خبریافت که سید دلا ور خان پشت بقبله توب خانه ترتیب داده استاده است از فیل سواری فرود آمد وضونموده دوگانه خوانده یکبارگی که سوار شده فاصله دوکروه راقطع کرده بسرعت مانند برق وباد بريشت آنها آمده وقبله راخود پشت داده مستعد پيکارشد ' چول اعلام ظفرانتشار نواب گردول جناب نمود ارگشت سید دلاورخان غافل از تدبیر کارسخت متحیر گشت وقریب داروغه هركاره شناخت ناچارتو پخانه را همانجا گذاشته متوجه جنگ شدچهارساعت نجوم بازار سخیز گرم بود ' مجیم سنگه باراد سنگه بادو هزار را جپوت از طرف مخالف از اسپال فرود آمده داد جلادت دادند ، قریش بیگ باچهل تن تیرانداز بمقابله نامبرده با

پرداخت وبمعاونت ایز دے جنگ شیرانی نموده آنها را برخاک عدم انداخت وخود نیز زخم مای بسیار برداشت ' حاصل کلام عافیت انجام آئکه سید دلا ورخان باچهار ہزار ويا نصد سوار غلف نتيخ بدر ليغ گشت، وسيم فتح برايات عاليات نواب عاليجناب وزيد ازين طرف قريب صدكس درجه شهادت يافتند سبحان الله وبحمده كجافوج نواب وكجا لشكرسيد دلاورخال'' داد حق را قابليت شرطنيست'' (بلكه شرط قابليت داداوست) نواب متطاب شادیانه فتح نواخته هما نجا استقامت ورزید ' وجعا قب فراریان هر گز نپر داخت بلکه جراحان را برائی مجروحان لشکر مخالف تعین نمود ' و ہر کس را مناسب <mark>حال سرفراز کردوتا حالت تندرسی معخوارگی پرداخت و بعد صحت تکلیف نو کری سرکارخود</mark> خمود ہیچ کس قبول نکردنا جار ہریک رازادرا حلہ دادہ رخصت نمود و بتجیز وتکفین مردہ ہائے لشكر مخالف بتقيد برداخت وراجه اندر سنگه را برائے سوختن لاش ہائے راجپوتان نيز مامورساخت ' وبعد آن نواب متطاب بفوج فیروزی مراجعت نموده داخل بر مان يورشد ' ہنوز زخم مجروحان التيام نيافتہ بود كەسىد عالم على خان برادرزادہ امير الامراء نائب دکن بندارک کمر بست واز اورنگ آباد بافوج سنگین قریب هشاد هزار سوار جلوریز جانب بر مان پورشتافت ' ششم شوال ۱۱۳۲ یکهزار و یکصد وی ودو ججری درنواحی بالا بوراز مواضع صوبه برار جگے عظیم روداد ' سید عالم علی خان بمقتصائے جلادت وجوانمردی پائے استقامت افشردہ خون خود را بے محابا ریخت ونواب مظفر ومنصور داخل جحسته بنیادگردید ' امیر الامراءحسین علی خان از استماع این خبرحواس در باخته قطب الملك برادر كلال خودرابضبط و ربط مندوستان از اكبر آباد جانب دارالخلافه رخصت کرده 'خود باباد شاه عازم دکن گردید 'چول مشیت ایز دی مجوز زوال دولت سادات بار به بوداعتاد الدوله محمد امین خان بهادر میر حیدر نامی رامقرر کرده تاامیر الامراء را در عین سواری پالی بخنج دغا کشت این حادثه ششم ذی الحجه سال فرکور در منزل توره واقع شد 'قطب الملک بوصول این خبر وحشت اثر یکے از شابزاد بارا از قلعه دارالخلافت برآ ورده بسلطنت برداشت و فوج فراجم آ ورده بمقابله شتافت ' و بعد محاربه دشگیر گردید -

چوں نواب عالیجناب بینظیم ممالک دکن اشتغال داشتند وزارت بحمد امین خان بهادر قرار گردنت که محمد امین خان پسر خواجه بها ؤ الدین است و <mark>برا در نواب عاً بد</mark> خان مذکور قاضی بلده سمر قندمجمرامین خان ازعهد فرخ سیر بختیگری دوم باستقلال داشت وبطور یکه تحریر یافت بیایه وزارت اعلی مرتقی گشت [°] امابعد وزارت اجل فرصت نداد [°] درایام معدوده درگذشت جناب عالی متعالی طلب حضورشد ^۴ نیابت <mark>صوبه داری دکن</mark> بعصد الدوله بهادر عيوضخان مقررنموده متوجه دارالخلا فه گشت وخلعت وزارت يوشيده خواست که قواعد دضوابط خلد مکانی که متر وک شده بود بتازگی رواج دید ' امراء جلیل القدراين امررامخل مقاصدخود ينداشته بإتفاق يكديكر مزاج بإشاه راازنواب عاليجناب نوعی منحرف ساختند ودر بهان ای<mark>ام مطابق ۱۳۵ ا</mark>خس وثلثین و مایه والف آثار بغی از ناصیه حیدرقلی خال ناظم گجرات ہویدا گشت نواب والا جناب بتادیب اومقررگر دیدو بیاین امر نواب را از حضوری بر آوردند چنانچه بمنزل چهانویه قریب هجرات رسید حیدر قلی خال که بارادهٔ جنگ مسافت طے کرہ بود تاب مقاومت درخودندیدہ خودرا دیوانہ قرار داد ' نواب والاجناب بدارالخلافه عطف عنان نموده درجلدوی حسن این خدمت صوبه داری مالوه و گجرات ضمیمه حکومت دکن ووزارت مقررگردید ' امازنفاق امراغبار خاطر باافزونی گرفت_

نواب والا جناب بعد فتح جنگ مبارز خال مقتول عنایت نامجات با مرائے دکن فرستاد 'عنایت نامه که براجه ساموضمن کیفیت جنگ بوداین است:

نقل عنايت نامه

مبارز خال را فساد طبیعت و وبر گشتگی طالع در پیرال سالی با قتضائے حداثت سن و باغوائی سبک مغزے چند ہوائے ریاست دکن در سرافقاد وسر رشتہ پیش حقوق واحسان ہاکہ وضیع وشریف راعلم تفصیلی به آل حاصل است از دست دادہ و پااز جادہ بآب زمزم وكوثر سفيدنتوال كرد كليم بخت كيراكه بافتندسياه

نه آن رذل سهیل وآن سرایا بوجهل اصلاً وقطعاً سخنان مفید ومؤثر اثر پذیر <mark>ونصیحت نیوش</mark> نکشتہ یائے شقاوت برجادہ مخالفت قائم نمودہ بادیہ پیائی جہل وشرارت کردید وازكبرت ونخوت ووفور غرور باوصف تكرار نصائح وتمبيهات ذومال ونكال مسلمين (مطلق)نهاندیشیده باسورار و پیادهٔ بے شاروتو په وجزائل وبان کیخان ور ه کله بسیار وبندوقچیاں منتخب کرنا تکی زیادہ از حدوعد دہ سر داران متحن کار دیدہ ج_ر ّ ارکب^{عظمیع} وتذ<mark>ور</mark>ی از اطراف وا کناف وجوانب آنها را فراہم آوردہ رفیق جنگ ویر خاش ساختہ قطع مراحل وطی منازل نموده بترتیب لشکر وتسویه صفوف پر داخته ' بها در خال پسر و برا د<mark>ر</mark> عبيدالله خان ودليرخان وجميع افاغنه دست راست ' ودلا ورخان با دوپسر دست حيب' وغالب خان بافوج تمام وسعادت الله خان وامين خان دکھنی وسيدعبدالو _لاب <mark>خال</mark> وقریش خان ومحمد بیگ خاں و فاکق خاں وجم غفیری از نو کران خود ہراول ' سه پسر دیگ<mark>ر</mark> با فوج گرا<mark>ں انتمش طرح قرار دادہ ونوج بستہ روز پنجشنبہ بتاریخ بست وسوم محرم الحرام</mark> ک محد شای درنواح قصبه شکر کھیڑہ چہل کروہ جستہ بنیاد معرکہ آرائی نبردگردید ومرداران ممتحن مذکور باسا پرسیاه و کرنا گلی <mark>بابرقنداز بابهادران نصرت قرین ما نند خناز بر</mark> کہ باشیرارن وہز بران درافتند درآ ویختہ ' یک پہرودوگھڑی کامل بکارفر مائی <mark>آتش</mark>

خانهمله مائے رستمانه دادتهور وجلادت دادند دقیقه از دقائق کوشش فرونگذاشته از شدت گری منگامه کارزارابواب حیرت رابرائی تماشائیان ملاً اعلی کشادند ، آخر بمتقاضای "الحق يعلو" نسيم فتح وظفراز تهنيت عنايت ازلى برير چم مل حق وزيدن گرفت <mark>وخاشاک وجودشرارت آمود آن سرگروه اشرارمعه پسران وبهادرخان وامین خال دکنی</mark> وغالب خان وپسر وبرادرعبدالنبی خان ودلیرخاں وخانز مان خان وعزت بیگ خان وسيرعبدالواب خال باجمع كثيراز فجار ببادفنارفت "ان الساطل كان ذهوقا" دریکموضع چهار بزارسوار که اکثر ازینها پیاده شده بجنگ کونه ریاق مبادرت نموده بودند بقتل رسیدند واز کشته پشته باشدند ٬ دو هزار و هفصد اسپ ودوقیل کشته شدند و بقیه غنیمت گشت زائداز دو ہزار ہانجا زخمی افتادند ' وتتمه دراطراف وا کناف رزمگاه جری وقتیل گشتند ، حاصل که کم کے از انہا جاں برشد ، واز احوال پیادہ ہای تنجاكه مقتول گشتند چه توان نوشت از حیز شار خارج بودند ' شهامت بناه باجی راو وتهور دستگاه سلطانجي وجلادت انتباه بيلاجي در استيصال مخالف تر دات شايان تقتريم رسانید ندمسای جیله این مردم که فی الحقیقه پرتواخلاص آن منیج الثان پیش از پیش باعث خورسندی وخورمی خاطر دوستی ماثر شده اوسجانه دوستان یکدل را دوستکام داده ' چوں نیم فتح و فیروزی پرچم لوائے اولیائے دولت این عالی جناب وزید باشاہ (محمد شاه) نادم شده باستمالت نواب کوشید و همیشه بارسال فرامین عنایت و بذل انعامات مخصوص ساخت ٬ ودري ايام (فرخنده فرجام) نواب والاجناب بخطاب آصف جاه ب<mark>لند آوازه گردید_ودر ۱۵۰ ا</mark>حسین و مایه والف با دشاه بمبالغه تمام نواب را طلب حضور

نمود - چنانچه جناب عالی خلف الصدق خودرا که نواب نظام الدوله بهادر ناصر جنگ است نائب دکن مقرر ساخته خود بدار الخلافت تشریف فرمود و شرف ملازمت بادشاه دریافت ' فضل علی خال نامی تاریخ قد وم میمنت لزوم چنین در سلک نظم کشید - رباعی

صد شکر که ذات دین بناهی آمد رونق ده ملک باشاهی آمد تاریخ رسیدش بگوشم با تف گفت آیة رحمت الهی آمد

نواب عالی جناب بزار رو پیدنقد واسپ باسازنقره در وجه صله عنایت نمود و بعد دوماه از وصول دبلی باشاه نواب والاجناب رابرائی تنبیه مربه شدکن رخصت فرمود ' نواب والاجناب چون با کبرآ بادر سیداز بعض وجوه شارع جنو بی گذاشته سمت شرقی روان گردید و برسرا ثاوه و کصن پورنز ول نموده زیر دریائے کالی جمن راعبور فرمود واز اینجار و بجنوب کرده بملکت مالوا در آمد بعد طی منازل بشهر بحو پال از توابع صوبه مالوه رسید فوج مربه شد از دکن استیصال کرده در ماه رمضان سنه مسطور جنگ بائی صعب در سواد بحو پال واقع شد چون آمد آمد نادر شاه گرم بودنواب مصالح راصلاح وقت دیده بدارالخلافه رجعت فرمود



احوال نادرشاه

چنیں گویند کہ نا در شاہ از قوم افشار بود، طہماسپ قلی نام داشت، پدرش بمرو
پوستین دوزی صرف اوقات می نمود، طہماسپ قلی از پدر جداشدہ در ذیل قطاع طریقاں
درآمد، چوں مال کاربد دید با پانز دہ سوار بحالت پریشانی باراد ہُ نوکری بادشاہ ایران در
مشہد آمدہ بوسیلہ بزرگان دولت در سلک ملاز مان بادشاہی منسلک گردید، از بسکہ بلند
بالا وجوان نمایاں بود بفر مان بادشاہ در ذیل بساولاں حضور سرفرازیافت۔

دران ہنگام افا غنہ غلبہ تمام بھر سانیدہ اکثر بلاد مملکت ایران رابضبط خود آوردہ، فنج خال فخر کہ رکن السلطنہ بودروز ہے شکایت اودرخلوت می کرد، طہماسپ قلی بعرض رسانید کہ اگر بایں بندہ حکم شودسرش از تن جداساز د، فردائے آل کہ فنج خال فخر باریاب حضور شدہ بادشاہ بزبان درشت شخن آ مد کہ غلبہ افا غنہ روز افزوں است از تو بیج کارے بظہور نمی آید، او در جواب می خواست کہ چیز ہے بعرض رساند بادشاہ بغضب کارے بظہور نمی آید، او در جواب می خواست کہ چیز ہے بعرض رساند بادشاہ بغضب آمدہ طہماسپ قلی را فرمود کہ ایں رابکش ، بجر دیم بجلد دسی تمام چنال تینج برسرش زدکہ فنج خال ہمال ساعت برزمین افتادوزندگانی راجواب داد۔

از وقوع این سانحه تمام فوج فخر مذکور مستعد جنگ گشت، طهماسپ قلی جمعیت باشابی باخود گرفته بمقابله رسیده بمحاربه پیش آمده برال جماعة فنخ یافته از جمله امرائے عظام کشت و بجنگ افاغنه رفت بعون عنایت ایز دی افاعنه از دست شکست فاحش بنوعی یافتند که نامے ازاں قوم نمانده ، بعده کار طهماسپ قلی بجائی رسید که باشاه ایران

را که از اولا دسلطان صفویه بواز میال برداشته خود برسر ریسلطنت نشست وخطبه وسکه خویش جاری کردنقش نکینش این بیت بود - بیت:

مکین دولت دین چول کرفته بوداز جا بنام نا در ایران قرار دا دخدا چول مملکت ایران بنظرف خود آور دهمت به نیم بیشت اقلیم گماشت اگر چهاز آنجا که ابتدا وانتهائه نادر شاه ارزوے نادر شاه نامه اجمالاً بخریر آمده بطریق انتخاب بیان کرده می آید بطرف ماوراء النهرعزیمت نمود و بر بادشاه آنجا غالب آمد و خراج گرفته رو بهندوستان کرده بکابل رسیده برافاغنه کو با بکو بستان که پیش از مور و ملخ بودند چیره دست شد کله بورداگرفته در بلاد صوبه شاه جهال آباد داخل گردید محمد شاه باشاه که مدموش از ساغرعیش و عشرت بود آنوقت خبر دار شده با جماع افواج و تیاری تو بخانه مدموش از ساغرعیش و عشرت بود آنوقت خبر دار شده با جماع افواج و تیاری تو بخانه داسباب حرب پرداخته نواح یانی پت مضرب خیام ساخت۔

درآن ایام بر بان الملک سعادت خان بهادر صوبه دار پورب را باجعیت
بست بزاراسوار جرار باستان بوسیے باشاه می آمدروز ملازمت بهیرو بنگاه عقب گذاشته خود بمنزل طویل بحضور رسید و فوج نادر شاہی بر سرعقب ماندگان رسیده تمام لشکرو بنگاه را تاراج نموده ' بر بان الملک از بسکه شجاع بود این خبر یافته بها نوفت رخصت انتقام خواست باشاه بجانب امیر الامراء خان دورال توجه فرموده امیر الامراء بعرض رسانید که در امر محاربه حضرت جهان پناه تابع داری آصف جاه اندآنچه رای صواب نمای در امر محاربه حضرت جهان پناه تابع داری آصف جاه اندآنچه رای صواب نمای ایشال اقتفافر ماید عین صواب نمای مینال اقتفافر ماید عین صواب نمای مینال مین

قوی بنگاه راعقب گذاشته از بے پروائی آمدن مناسب نبود بهرحال آنچه شدنی بود شد بالفعل در شل حود رفته فرود آیند تاسپاه از تعب راه برآساید فردا انشاء الله تعالی با تفاق یکدیگرد یاراز روزگار معاندان برآورده میشود ' بر بان الملک قبول نکرده جواب داد که تدارک از عدو نکردن جبن وشترولی است یازده بنرار سوار جرار جنگ آزموده با توپ خانه بسیار موجود دارو بفتر رمقد وردری امرکوشش مینمایندا گربمشیت عنایت ایزدی شیم فتح وزید در در بار والا سرخروئی حاصل مینماند ورنه از طعن نامردی نجات خوا مهریافت بود-

بمكارجهان ناموس ونام است وكرنه نيم نان روزيتمام است ازین قبیل هخها گفته همال لحظه رخصت شد و بے تو قف نبر د آرا گر دید قضارا تیر تفنگ بر تنش رسید و بیهوش شده از فیل در افتاد ٔ بمعاینه این حال تفرقه در سیاهش روداد ٔ چوں ایں خبر بعرض با دشاہ رسید امیر الا مراء خاندوراں بہا در را با یا نز دہ ہزار سوار خونخوار رسبيل كومك فرستاد ' چون امير الامراء روانه شدنواب عالى جناب بإمير الامراء رقعه نوشتند كهاز آبنهر قدم بيشتر نخوا هند گذاشت _امير الامراء بعدمطالعه رقعه جواب داد که فرست نوشتن رقعه نیست زبانی ظاهر کنند که فیل نشان و هراول از نهر گذشته اند الحال بودن من باین طرف نهر صورت نمی بندد واز نهر عبور نموده با فواج نا در شاه در آ و یخت شجاعان مندوستان دست بشمشیر برده بسیارے از فوج نادر شاه مقهور ساختند نادرشاہ باستماع غلبہ مردم ہندوستان ہشت (بیست) ہزار سوار دیگرانتخابے کہ درتمام لشكر ممتاز بودند فرستاد متعاقب آنها خود هم برآمده ستيزه وآويزه سخت رودادتا آنكه امیرالامراء چند زخم کارے برتن داشت فیل بان فیل سواری امیر الامراء از دست

وشمنان تالشكر بادشاى رسانيد ' چون از زخم كارى حالتے نداشت بهان لحظه جال گذاشت ' بادشاه در انوقت وزير الحمالك اعتماد الدوله قمرالدين خان بها در وزير ورگراعيان راطلب فرموده صوابديد خواست بر كے بقدر فهم خود اصرار بر جنگ كردند جناب عالی متعالی بعرض رسانيد كه بر بهان الملك وامير الامراءاگر چه بعزت وحشمت وشجاعت از راه فدو برخروئی وجان نثاری نمودند اما زسخن ناشنوائی اينها كاركلی حضرت ولی نعت راضائع ساخت الحال اسلوب جنگ نمانده بالفعل صلاح جمين است كه بارسال پيام صلح غبار فتنه را فروبايد نشانيد اگر بحسن كردار ولطف گفتار صورت مصالح رونمود ' فهو المراد و إلا متو كلا على الله آماده بحنگ بايدشد ' بادشاه فرمود مصرع:

صلاح مابهم أنست كان صلاح شاست

نواب عالی جناب شکل مصالحہ بخو دقر اردادہ فردائے آن ہمراہ عزیز یارخال ایکی نادرشاہ کہ پیش از جنگ بر ہان الملک وامیر الامراء پیغام صلح آوردہ باعہدو پیان بخدمت محمد شاہ بادشاہ آمد ' واز ہمہ ابواب خاطر شاہی جمع کردہ بملا قات نادر شاہ ہمراہ خود برد ' نادرشاہ بعظیم وکریم پیش آمدہ ملاقات بامحر شاہ نمودہ رخصت ساخت وبہ سید لشکرخان کہ چند بار از طرف نواب عالی جناب برائے سوال مصالحہ آمدہ شدداشت ' نادرشاہ فرمود کہ بادشاہ شارا برطبق عہدو پیاں خود رخصت دادیم وبسیار خواستیم وگفتیم کہ شب یجابودہ بہتما شائے رقص وسرود مشغول باشیم قبول کرد آنچہ بوددریافتم کے قابلیت بادشاہی نداردسید شکرخان بعرض رسانید کہ بادشاہان ہندوستان بوددریافتم کے قابلیت بادشاہی نداردسید شکرخان بعرض رسانید کہ بادشاہان ہندوستان

درغایت عالی دماغی می باشند و با مرائے عظام خود بقدر ضرور ہم کلام می شوند چوں در حضور حضرت کثیر بود شاید ازیں سبب رخصت خواسته باشید که بنده اہم صحبت شاہنشاہی بفراغ خاطر دست دمدنا درشاہ سکونت ورزید۔

<mark>درین ضمن نادر شاه درخواست بست کر وژ روییینمود ، نواب عالی جناب</mark> جواب داد که وصول این قدر مبلغ ممکن نه باشد - بربان الملک که زخی شده در قید نا درشاه آمده بود گفته فرستاد که محمد شاه بادشاه در دست آصف جاه است ودر دادن زر بائے مطلوبه ابهال ازطرف اوست تا كه تقيد واقعي بعمل نخوا مد ، خاطر خواه صورت نخوا مد بست، نادرشاه این معنی را برآمد کارخود شناخته بنواب پیغام داد که شامهمان باشند چندروز درنگاه داشت، چول این فضیح زبان درفصاحت وبلاغت نظیر نه داشت بحسن تقررنوع ذهن نشین ساخت که نا در شاه از نواب بسیار محظوظ شد ، و بامحمر شا موافقت وا خلاص کرده با تفاق کوچ نموده داخل د ہلی گردید ،محمد شاہ مکان خوب جہت نزول نا در شاہ مقرر فرمود۔ روزے در کوچہ وبازار اشتہاریافت کہ نادر شاہ بقتل آمد، از شہرت ایں خبر مردم شهرمغلیه نا درشا بی بارا هر جا که می یافتند کشتند ،از معا مینه این حال نا در شاه در قهر وغضب آمده حکم قتل عام نمود خلق کثیر بقتل رسید ،از سه لکه آدم ما فوق تصور توال نمود ، <mark>دراں حالت غضب کسے را مجال نہ بود کہ دم زند، خود نواب عالی جناب بفترم جرأت</mark> پیشش رفته از عجز وانکساری طلب امان نمود، درجهٔ پذیرائی یافته به قپیال حکم شد كەازقىل عام امان دادىم ، ہميں كەبەتقى صدائے الامان گوش زدىجر دشنيدن آواز دست ہرکس بہر جا کہ رسیدہ بود ہمہ جاماند۔ سبحان اللہ زہے تھم وحکومت والا۔

در تواریخ مسطور است که صاحبقر ان تیمورشاه بشاه جهال آباداند و حکم قتل عام کرد و چول منع نمود تا هفت روز دیگر سپه دست از قتل برانداشت قصه مختصر نا درشاه چند ماه در شاه جهال آبادا قامت کرده جواهر بسیار و خزانهٔ بے شار مع " تخت طاوس" که یک کرور پنجاه لکھ روپیہ قیمت داشت گرفته مراجعت بایران نمود۔

وقت مراجعت بانواب عالی جناب فرمود که من مثل تو کسے را نه دیده ام ، قابل سلطنت تو کی مجمد شاه لیافت سلطنت ندارد، تر ابادشاه این جامی کنم و ده هزار سوار خونخوار با تو نگاه می دارم که اگراحدی سرازاطاعت تو بردار د پوست از بدنش جداسا زند، نواب والا جناب معروض نمود كه قوت وعظمت شامنشاه زياده ازيں است كيكن ايس كار در باب بنده بوجه شامنشاه خوب نیست، نادر شاه پرسید چگونه؟ عرض نمود که ^{دم}ن **در د نیا** به محرامی وشابنشاه به بدعهدی مشهور آفاق خوا مندشد' - نا در شاه آفرین و خسین گفته رخصت ساخت_چنانچه اکثر اوقات از ایران فرمان عزت وعنایت بنام نامی می فرستاد، دریں سفر ہندوستان درگاہ قلی خاں ملازم رکاب ظفرانتساب نواب عالی جناب بود بیان می کرد که روزی نادرشاه بنواب منظاب فرمود که دیدن نقشه دکن اجمالاً منظوردارم ميتوانيد بفرصت قليل نشان داد ' جناب عالى متعالى آ داب بجا آ ورده بعرض رسا نند که حاضری کند چنانچه درآن وقت بدرگاه قلی خان فرمودند که بروید ودو قرص پایژبریاں کرده زود بیاریدموافق حکم تیارنموده دررومال سفید گذاشته آورد جناب عالی متعالی از نظر نادر شاه گذرانیدند وعرض نمودند که این نقشه دکن حاضر است قبه با که فزونی کرده اند همه قلعجات اند ' وماورائی آن جو با و تالاب ودیبهات و آبادی جاب<mark>ا</mark> وصحراودرخت ها وکوه باوز مین از انجمله مزروع وغیر مزروع و جنگله باست طرفه مخطوط شده فرمودانشاء الله تعالی بعد چندسال منظور و مرکوز خاطر است که بطریق سیراز راه دریا بدکن خواجم رسید و پیش از آمدن خود برائے تیاری کشتی با حکم فرستاده آگاه کرده خوابد شد جناب عالی آ داب بجا آ ورده کیسوشدند درگاه قلی خال (راکه داروغگی داشت) را نواب والا جناب برائی خبر رفتن نا در شاه کر تحقیق نمی شد ما مورکرده بودند که تحقیق خبر آ ورده بعرض رسانند چنانچه خان فدکور آمده ظاهر ساختند' الندد کل معدوم" کل لفظ بکاف عربی مفتوح که در بهندی جمعنی فر داست الهام بهم رساند نواب قدر دال از ی لطیفه خبر تحقیق آ ورده بسیار محظوظ شدند

چون امیر الامراء خاندوران در جنگ نادر شاهی جان فشانی نمود منصب امیر الامراء عضمیمه ومراتب دیگر بنواب عالیجناب مقرر شده و بعد رفتن نادر شاه بحال ماند نواب والا جناب در ۱۵ از هر براه از هر بایر به انتظامی ریاست دکن و به پروائی صاحب زاده و شورش باجی را و مربه و دیگر خلل از بادشاه رخصت دکن گرفته طے مسافت نموده پرتو قد وم میمنت لزوم برسواد بر بان پورا قلند معنویان خانه برانداز از نظام الدوله ناصر جنگ را بنا بر شوی طبع خود با از قبله برگردانید ندو برین آوردند که سدرا باید شدا کشر سرداران وافواج دکن بحسب عهدا تفاق بستند و آخر الامر نظر به کمکوارگ نواب عالیجناب دراقد ام حرب تقاعد نمودند۔

نظام الدوله صرفه خود براعتاد سبک مغزی خیرندیده حواس باخته باضطراب ترک لباس نموده چارونا چار بامعدودے چند بروضه منوره که مخاطب بخلد آباداست

سبيل پيمود و به پناه بزرگان آسوده آنجا قيام ورزيد ' ونواب والا جناب طلب افواج متعینه ناصر جنگ فرموده از بر مان پور بنواحی ناسک وتر نک وتسخیر قلعه بتا کا که اشقیاء در تصرف خود داشتند توجه نموده وحيهاؤنى فجسته بنيا دقر ار دا دند نظام الدوليه بانديشها ينكه مبادا آ دیز شے رود مداز روضه منوره خودرا بر آ ورده بسمت بکلانه تعلقه ملهیر انداخت ودرفکراجتاع جمعیت بوده بع**د**دریافت افواج در چر<mark>ا گاه ورفتن گاوال حیشے از اورنگ آباد</mark> بچرائے چوں شیطان لعین کر ہزن بن آدم است واہل دنیار ابر ورتسویلات ازراہ می برد وآ دمی شیطان آ دمی است از امر نیک دورواز بدآ موزی نز دیک میکند ' نظام الدوله بتحریک واقعه طلبانی باراده اورنگ آبادعز م مصم ساخت وقریب مفت بزار سوار فرا ہم آورده بلغار به اورنگ آبادرسید ' نواب فلک رکاب با هر قدر مردم که حاضر بودند وتو پخانه در سواد شهر جانب عيد گاه بمدافعه قيام نمو دندبستم جمادي الاول سم 118 ه وقت شام جنگ قائم شداز کثرت تو پخانه آصف جابی ظلمت شام وتنگی وقت شام فوج طرف ثانے از ہم پاشید ' نظام الدولہ فیل را تاختہ بامعدودی خودرا قریب فیل نواب والا جناب رسانید ' سیدلشکرخان تیز روئی را کار فرموده بسرعت سریعه خود را نز دیک رسانیده نظام الدوله را که چندزخم تیربرتن داشت برفیل خود آ وارده طبل مبار کبادی بلند آوازه شدوفتنه فرونشست ومغویاں گریختند_

نواب والا جناب بعد این فتح نمایاں داخل اورنگ آباد شد فردے بدستخط خاص مزین فرمودند کہ ساختہ و پرداختہ میراحمہ نامنظور سید لشکر خال درجلدوی اینخد مت خطاب نصیر جنگ مباہی کردید ' بعد امضائے ایام برسات توجہ بہ انتظام مملکت بخطاب نصیر جنگ مباہی کردید ' بعد امضائے ایام برسات توجہ بہ انتظام مملکت

فرموده در ۱۲ اله یکبرزار و یکصد و پنجاه وشش بهجری کمرعزم بنسخیر کرنا نک بر بستند و بعد وصول آل دیاراول قلعه تر چنا پلی که در دست مراری نام مر به به بود بمحاصره آن رامفتو تر ساختند واز آن بعد ملک آر کاٹ را از قوم نوایت که از مدتے آن الکه را در تصرف داشتند انتزاع نموده بخواجه عبدالله خان تفویض نمودند مومی الیه شادی مرگ شد در تجویز دیگرے بودند انورالدین خان بها در شهامت جنگ که خیلے شجاع ورساو تیز فهم والوالعزم و مزاجدان و سردار با تمکین بوداز راه جرائت عرض نمود که بهتر از وکس در نظر نیست مواب عالیجناب استفسار نمودندگفت که انورالدین خان نواب قدر دان تبسم فرموده بعطائے خلعت حکومت آنجا مهای ساختند وخود بدولت در کالا ه یکبرزار و یکصد و پنجاه وفت بهجری مراجعت بخلیم بنیاد کرد

در ۱۹ اله یکمزار و یکصد و پنجاه و نه بجری قلعه بالکنده درا که از توابع صوبه محمد
آباد بیدر در دست بعضا مرائے دکنی بود بعد محاصره در فرصت کی مفتوح ساختند ' ودر
الاله یکمزار و یکصد و شصت و یک بجری آمد آمد احمد خال ابدالی از جانب کابل
بیثا بجهال آبادگرم شد ' نواب عالی جناب با قضای مصلحت ملکی از اور نگ آباد بسمت
بر بهان پورنهضت فرمود که در بر بهان پور خبر رسید که احمد شاه شانزاده ظفریافت واحمد خال
ابدالی شکست فاحش خورده در اه کابل گرفت فقره'' آفت رفت' تاریخ این سانح است
نواب والا جناب دا درین سفر مرضے شدید عارض شد بهمال حالت بست
واحفتم جمادی الاولی (سنه مذکور) خیمه جانب اور نگ آباد برآورده از استیلای مرض
در سواد شهر بر بهان پورزیر خیمه وقفه کرد ' و بیاری روز بروز قوت میگرفت سیوم جمادی

الآخرالا الصنظام الدوله بهادر راطلب حضور فرموده چند کلمات وصیت فرمودند که علحده بخفیل بقلم آمده حاشا و کلا که آن وصایائے عالیجناب ظاہراً وباطناً روندگان راه عالم نظامت رامنزلیست مشتمل برحصول معارج دولت وشاد مانے وشناورال بحسلطنت را منزلیست مشتمن لنگر عظمت و کامرانی وقت عصر چهارم جمادی الآخر الا الهجری علم بکثور بقاز دوقت برداشتن نغش غریوی از خلق برخاست که زمین و زمال لرزه درآمد صداوندائے که بگوہوش برمتنف میرسید ' قتم خدا که امن دکن برخاست وفساد وبغض وعناد چهابواب کدورت که بررونی کشاد ' امراءعظام وارکان ذوی الاحترام جنازه را دوش بدوش گرفته درمیدان بردنماز اداکرده بروضه منوره که قریب قلعه دولت آباداست بابهتمام ضیاء الدین حسین خان واین کمتر کمترین روانه ساختند پایان مرقد حضرت شاه بابهتمام ضیاء الدین حسین خان واین کمتر کمترین روانه ساختند پایان مرقد حضرت شاه بربان الدین غریب قدس مره مایل قبله فن نمودند

نظام الدوله بهادر ناصر جنگ سند تولیت آنجا معه روضه حضرت خلد مکان وفو جداری وقلعداری قلعی خلد آباد بنام ضیاءالدین حسین خان مرحمت فرمودند بنانچه میر غلام علی آزاد بلگرای مدظله العالی "متوجه بهشت" تاریخ رحلت نواب یافتند" ودر جمیس سال فردوس آرام گاه محمد شاه با شاه ووزیر الملک اعتادالدوله قمرالدین علی خان بهادر دخت رحلت ازیں جہال فانی بر بستند میر صاحب آزاد مدظله السامی در تاریخ بر سیخیس می فرمایند:

فآدحیف سه دریگانه از کف د هر نماندشاه زمال باوزیر آصف د هر سهر کن مملکت منداز جهان رفتند برائے رحلت ایں ہرسہ یافتم تاریخ

وديكرتاريخ برتميه نيزميكويد بيت:

گشت تاریخ چول کشیم آه موت شاه ووزیروآ صف جاه

حضرت نواب قدی جناب از اعاظم امراء دولت تیموریه بهندوستان بود به فتاو و نه سال عمریافت از آنجمله بست سال در خدمت پدر بزرگوارخودگذرانیده و بست و نه سال در عهد حضرت خلدمکان (عالمگیر بادشاه) تا انتهائے دولت محمد شاه بادشاه بر جپار بالش امارت کامرانی کرد ' وقریب سی سال بحکومت شش صوبه دکن که قلمروچنیں بادشاه عالیجاه بود پرداخت و جمیع امراء عهد فردوس آرامگاه محمد شاه بادشاه عیال او بودند و مراسم و آداب فرزندانه بتقدیم میرسانیدند۔

عجب ذات ملکی صفات مجبول بخیر بود و باخلاق حمیده مخلوق و بصفات فرخنده موضوف و شجاعت جبلی و دلاوری اصلی مما لک ستانی و جهانگیری می نمود و به به آرائی و تنج گذاری ' مخالفان را از دلاور یهائے عجیب و غریب منکوب و مقهور میساخت ' وبرعیت پروری و دادگستری عالم را رونق فراوان می بخشید و بعدالت و رزی وانساف پروری ستمگاران را بسز او ستم دیدگان را بهرعامی رسانید بخطا پوشی و عطایا شی مجر مان را مجشش میداد و بسخاوت شجی و فیض رسانی مفلسال را تو نگر میساخت ' دینداری و پر بهیز گاری شیوه قدیمه او بود ' و در تروی احکام شریعت غراوا جرائی او امر ملت بیضا نصیبه گاری شیوه قدیمه او بود ' و در تروی کا حکام شریعت غراوا جرائی او امر ملت بیضا نصیبه وافر داشت ' ازین جهت ایل اسلام غازی گفتند و از بسکه نیت صاف و بهمت عالی و موصله فراخ و شجاعت ذاتی و بخت بلند و طالع ار جمند داشت بهرطرف که روی آ و ردظفر و فیروزی بطریق استقبال در پیش می آ مدنظم:

هرجاه که جنش رسیده اقبال بر هنه پا دویده شیران جهال شکار کرده وزمور چکال کنار کرده

حقا در خن دانی ونکته فهی ولطیفه گوئی و مدعا شناسی نظیر خود نداشت " وشعرمتین ومضامین رنگین می گفت ومی بست ٬ وفضیات وعلمیت درست داشت ٬ فضلا وشعراء وفقراء را اعزاز واحترام میکر دوبان جماعه رعایت واحسان میفر مود ' وسرآ مدفضلائے روزگا<mark>ر</mark> وسردفتر شعرائے نامدار امرزا بیدل علی<mark>ه الرحمة ہمیشه معتر ف او بود (وطرفه اینکه) در</mark> مدت ریاست دکن احدیے راحکم بقتل نکر دہ احیاناً اگر کیے قابل قصاص می شد جگم بھا کم شرع می نمود که بموجب امر شرع اطهر بعمل آرند چنانچداین جهان فانی تنکنا نے ظلمانی بعلا قه متصدیگری صدارت کل یعنے شش صوبه دکن دریافت کرده که <mark>سس</mark> لکههه رویبه سالیانہ بدسخط خاص سیوائے انعامات بادشاہی واراضی مددمعاش درصوبہ جا<mark>ت دکن</mark> بطريق يوميه ودر ماههه وسالانه بإرباب استحقاق واردين وصادرين هر ديارعرب وعجم وروم وشام وایران وتوران و حج رومی رسید ' در یکتاریخ زیاده از هشتاد هزار رو پی<mark>ی</mark> جهت خیرات فقرا بدستخط رسیده بودازخزانه بهمون وقت بهله بردار رسانید وبست و چهار ہزار روپیہ بطریق ہنڈوی معرفت متصدی بندرمبارک سورت ہرسال بلاناغہ بمکہ معظمه ميفر ستادند_نثريف مكه معظمه نام بهرمستحق آنجاداده قبوض هركدام رامعها فراد تقسيم آنجا درحضورمعرفت خواجه كمال الدين خان ميفر ستاداز راه <mark>نوازش بصدر حضور مي</mark> فرمودند كهزركم ومردم بسيارمن نيت دارم كهزياده ميفرستاد باشم_

نواب عالیجناب را باوصف مشاغل ریاست ذو<mark>نے ازعلم وضل بسیار بود</mark>

ہمیشه صحبتِ بافقراء وفضلاء وصلحاء وشعراء میداشت وخود ہم فکراشعاری کردند دیوان ضخیم دارندواین چندابیات رااز آنجناب تیمناً بقلم می آرد۔

سرمه درجشم قيامت ازغبارم كردهاند

تاشهید خنجر مزگال یارم کرده اند د:

ائے باغ وفا آب وہوائے کہتو داری

فرد: افسوس که باطبع بتان نیست گوارا فرد: درخیابان باغ نظاره

آصف خستدانهال كند

اين قدر بست كهآ بهونگهان رم نكنند

ازخفاہم نبود مطلب دیگر بخیال

منت از صیقل نمی جویددم شمشیرتیر

جو ہرذاتی بدارداحتیاج تربیت

بارآ وردز باغ مراد جهال بهی

آصف نهال خیرنشاند دریس خن .

گرکاستآبی طلبد چیثم پرآب است

ازنورفراق توبود بسةلب ما

<u>ب</u>مهرعلی آب زکوثر نتوال یافت

أصف ذحديث نبوى مى چشداي جام

فرد:

ایں چہ ماراست کہ یکسر ہمہ گو ہردارد

ول صديارهٔ مازلف تو در بردارد

فرد

كشتن ماسخت دشواراست سيماب اليم ما

از برائے کشتن تاکس نمی آید برول

غرال

اضطرا بی عجبی دارم وآ ہے عجبی خلف مز گال کجت ہست سپاہ مجمی گفتن روئے تو خورشید گناہے عجمی ریسما ن عجی دیدم و حا ہے عجمی مي كشد آصف بتاب تو آئجيمي فانوس ایں چراغ دست دعا بود بگشمی رسددائم زهربرگ گل آواز بدرست نازنیش پنجه گیرابودنازیب برنگ ماه باشدوشی باهم فلک تازیے نمی بندد حنابردست از آنروز گلبازے بغيرازبل ويرجمى كندسو يتوروازي

تا بت شوخ بمن کر د نگاہے بھی مرد مان چثم ترشاں جہاں میگویند يرتوحسن تراوصف نمودن نتوان برزنخدال وزلفت چونگاتهما فتاد ميكشي گرقدم ازجلوه آن شوخي ناز د ولت ز دنشگیری فقرا بیا بو د زا ندا زنسیم جلو ہ^{محب}وب طنا ز بے اگرناخن بدل زوسن دياش كهجادارد نمای*ی می کندخودراولیکن دورتراز* ما زشوخى نيست برأكشت اوبي يكدم محبت نيست مختاج محرك وطلب آصف

الحاصل بے شائبہ وتکلف او صاف حمیدہ وصفات پسندیدہ واخلاق حسنہ وآیات مستحسنہ وجلائل شاکل وجزائل خصائل آنجناب نصرت انتساب ازتحریر وتقریر بیرونست ' ازانجا که قدرت قادر قدیر برخق حضرت رب العزت لا انتها وابتداست و فیم آن چون شار قطره های بارال د شوار است کراس هاید ادراک وقوت دریافت آل تواند بود واعتقادای خاکی نها دوفانی بنیا دابران رفته که درآ فرینش سلاطین دوران که ظل الله بستند بیچ کس را در آیچ عهدے بایس مزاج بحرامواج آیا دیده وشنیده باشد یا نشنیده باشد یا شد پیس در جرگه و زارت امراء زمانیان چه رسد ' بغایت دانا وصاحب تجربه و با وقار و فیمیدودانای و آگایی بوشیاری مهام مرجوعه بے اعانت دیگر نظام آورد ہے۔

ظم

چه نیکومتاعیست کارآگی مباداازی نفته عالم تهی کسے سربرآ ورده بعالم بلند که درکارعالم بود ہوش مند

کارمما لک جز بمردم اکابرنفرمودی اشرار و مجادیل (واراذل) و اباطیل را بکار با دخل ندادی تا نسبت صلاح و تقوی کیے مشخص نشدی عمل نفرنمودی و در تنقیح حسب ونسب مبالغهٔ نمودی اگر بعد سپر دعمل در کیے قص ذاتی وصفاتی ظاہرگشت فی الحال تغیر دادی۔

لظم

ند مد هوشمندروش رای بفرومایه کار های خطیر بوریاباف گرچه بافنده است نبرندش بکارگاه حریر

اکثر می فرمودند که جمله مردم را بیک نظر نباید دیدموازنه حال هریک نگاه باید داشت اگر نوکراصیل ونجیب را بے اعتبار وخوار داشته بد کهروفر و مایدرانوازش بایدکر همچنان است که سلاح سربیاانداختن واسلحه پارابرسر بستن کارشمشیر بکارد وکارسنان را بسوزن کردن وکاردست رابیاوکارگوش را به بینی فرمودن است فرد:

بود پااز برای ره سپردن نباید دیده را چون پاشمردن

قال النبى عَلَيْكُ : "لا تعلق الجواهر في عناق الخنازير" تا آخر عمر بإسفها كي انام بمز باني نكر دواراذل و ہزال را درمجلس خودراه نداد۔

گویندسکندرنام رئیس بازار که سالها خدمت کرده بود و بهنگام سوار بهضت سفر اند رون شهرگل کلال واقع بلده مجمته بنیاد نخ عدد قرص نان با قرخانی را بطریق تفاول گذرانیدن درسواری مبارک معمول خود داشت نخ رو پیدنقد بهیله بردار موافق عکم باوی داد بمقر بان بارگاه التجا آورد که اگر نواب والا جناب با او بهمز بانی نمایند بسیاری از نقد وجنس پیشکش کند " چون این معنی بعرض والا رسید پذیرائی نیافت فرمودند که بهم زبانی بامیر بازار مهابت را از دل عوام زائل می کند چه گنجائش که بطمع زر با نیمردم بهز بان شوئم القصه مظهراوصاف پیند یده ومصدرا خلاق گزیده بود و

امراءرا گائی از وقوع تقفیرتازیانه نزدی ودوری بقصاص تحکم نمو دی فا مامحض از افضال لایزال حضرت ایز دمتعال صلابت و دهشت آن قدسی جناب در دل امراء قوی بود کهار کان دولت ومردم غرباء ء درمعاملات ومناقشات درعدالت مساوی بودند_

درجیج امورعدل را کارفرمودی بخوف قهروسیاست احدی را قدرت نبود که قدم از جادهٔ اطاعت بیرون نهد ' واوامرونوا ہی را کماینغی رعایت نمودی وضوابط وقوانین مملکت را که درایام فرمال روائی شاہزادگان بعد رحلت حضرت خلد مکان مختل ومندرس شده بودند بتجدید استحکام واستفامت داری ' و بنائے عدل وراُفت رااساس نهادی_

عدل نورست كز وملك منور گردد ونسيمش بهمة فاق معطر كردد عدل پیش آرمراددل درویش برار تاترا آنچه مرادیست میسر گردد

وازنوا درات آئکه درایام جوانے ہم از جمیع امور مناہی تائب و بادائی فرائض نماز تہجر واشراق وحايشت وديگرنوافل وموافقت جمعه وجماعات قيام داشتى ٬ واصلابے وضونمي بودي دورخانه مائے مشائخین بزرگ رفتی ' وبعدازنماز جمعه زیارت مقابر کردی ' وپسران وخويثان ميت راانعام وخلعت دادي وجا گيرومناصب ومواجب ووظا ئف وتعلقات وخدمات موروثی بحال داشتی ' ومراعات ارث مسنون پنداشتی - قال النبی غَالْطِیم، "من قطع ميراث وارثه قطع الله ميراثه في الجنته يوم القيامة" ونيارا خواب وخيال وزندگاني رانقش برآب انگاشتي محيط را دوست ومصرف راعد والبيته كماشق

بها در دلیر و بدل هوشمند نهامضائی دانش بجرمحض خیر خانت دراندیشهس گذشت كمنسوخ شدرسم قفل وكليد بكردول برافراش ادرنگ خولیش گماں در نیاید که باشد بشر

بدانش بزرگ وبهمت بلند نەرالىش نەتدېيرمختاج غير ندرشهر محزول ندركوه ودشت اماں درز ما^{نش} بحدے رسید بيزوي مردى وفر ہنگ خويش بایں دانش وراءوآ ئین وفر

بیک شعله زال کشور سوختی چونچ پیش خور شید بگداختی شدی تیره رخسار باخور شیدوماه چنین نیکنا می نه برده کسی چوخور شیدروش بودنام شان که فرزندش بماندیا د گارش

اگر آتش قهر افر و ختے بکوه از کمین سابیا نداختی بخشم از سوئی چرخ کردی نگاه بر فتند و بر دندنیکی بسی زے نیک نامی که تااین زمان فرد: نماندنام دردورال کے را

公公公

بسم الله الرحمن الرحيم وصايا باكتواب ا

وصایا ہائے نواب مغفرت مآب نظام الملک آصفجاہ غفران پناہ علیہ الرحمة والغفر ان کہ بالمشافہ بنواب نظام الدولہ میر احمد خان بہادر ناصر جنگ شہید وقت رحلت خود چہارم شہر جمادی الآخرہ الاال یکہزار و یکصد وشصت و یک ہجری روز دوشنبہ درسواد برہان پور برزبان مبارک رحی ترجمان رفتہ۔

اول: آنکهرئیس دکن رالازم است بامر بهته که اینها زمینداراین ملک اند که به آشتی خوامد و بموافقت ومصالحت ساز و و داب و رعب اسلام مستولی دارد که از جادهٔ خود قدم بیرون مگذارد و پاسبان شرایط دینداری باشد در شروط عمده شرط اینکه در ملک دکن از فوج اینها ملک گیری مکند -

دوئم: آنکه درانه دام بن آدم که بنیاد رب العالمین است (تیز دوی نکند)
ودر مندی انگیز د (که دانا و بینا اوست) و بفهمد که اینها مثل خوشه بائے جو وگندم وجوار
اند که برسال میر و بند درین کار بخوف تمام پیشتر از پیشتر احتیاط بکار برند مگر مجرم سقیم را
بحکم خود به قاضی دراصل متحمل بارای امر خطیر اوست تفویض نماید او داند و کاراو سیوم: آنکه زندگانی خود مدام در سفر جوید که برروز منزل نو و آب نو وسایه
خیمه دراشعارخود ساز د که بساانظام امور ریاست و انضباط کلیات در واست مگر و قفه بقدر

ا. این وصایای نواب آصف جاه در توزک آصفجاهی میرعلی جملی علی جالی عاب حیدر آباد نیز شبت است

ایام چهاوئی ورخصت و تعیناتی مردم نوکر پیشه وسیاه بقدر مناسب و ضرور که قطع نسل بمیان نیایدوباخودخدائے تعالی نگردد۔

چهارم: بافضال ایز دی و تائیدات سرمدی کار بائے خلایت که متعلق بخو د است آنرابعدادای فرض خمسه وشکریدا قتد ارواعتبار خداباید داشت که اوقات عزیز خودرا بغورتمام بنظیم امور متعلقه بخو د چهار چهار گھڑی بهریک کار باتقسیم نماید و در هرکاروفت را بیکار ندار د که خلل در کار بانیز بر د توجه مدام در انضباط کلیات گمار د و جزیات فرع کلیات است اصلاضا کع نمیشو دخو د بخو د به تنسیق کلیات می انجامد

پنجم: آنکه بنای دولت ابدمت این خاندان عالیه ودود مان در ابتداء
بعطای شابان تعلقه منصب صدارت حضور بسر فرازی جد ما جدنواب شهید سعید عابدخان
مرحوم ومغفور مبر وراست مع بذا تقدیم و تعظیم این تعلقه تیمنا برسائر امور معظم نه لازم
گشته واستمد اد همت از فقرای باب الله خواستن و سبقت در سلام علیک که سنت مصطفوی
است از خودنمودن ثواب عظیم حصول ورحمت آسانی نزول در ال است موافق احادیث
اعظم نصیب باو۔

ششم : آنکه زمین وآسال از بنائے قدیم خلقت است وخلق خدا ہم از قدیم خلقت است وخلق خدا ہم از قدیم خلقت است وخلق خدا ہم ازقدیم خلیفہ زمین راشاید که بقدرت کا ملہ اوخوب غور کندونداند که در زمین فقط حصه ماست لازم که به ادائی حمد الهی خود رامتعهد احوال اینهمه با فردا فردا دانسته اتلاف حق احدی از وارث نکند تاروز بیم ماخوذ نگردد۔

مفتم: آنكهدكن عبارت ازشش صوبه داردو در برصوبه ازسلف باشام عين

بود و در میک امراء و و زرا و ارکان (دولت) متعدد ولکوک سپاه موجود داشت بعد شخیر این ملک از همه با در عهد حضرت خلد مکان ریاست اینجا بیک تعلق گرفته "سزاوار آنست که خبر گیری هرخاندان ماسبق ما مورنمودن بکار بائے سرکار بقدر لیافت هرشخص نوبت بنوبت از آنها جمله واجباتست و تعلقه متعدده بیک شخص ضم نباید کرد که تضایع کار در دست سرر شته این کار بارا در شمیر خود مدام جاباید دا دو بمشیر ان خود تهدید لا زم کند که از حالات ما یخارج همه بامی گفته باشند -

مشتم: آنکه ریاست وکن عالم نوکر بیت آداب بادشابان که هیقتاظل سیانی آنها اندازخودفوت عکند که عندالله ماخوذ وعندالناس مطعون مگردند ' چنانچه نادر شاه (بادشاه هفت اقلیم که شامنشاه در رابع مسکون میگفتند) از وفورغلبه بد بلی رسید واز فرط عنایات خود نظر برمن انداخت وروبر و بعطائے سلطنت مندوستان خطاب کرد فی الفورع ض کردم که ما مردم نوکر بیشه مشهور نیمکر امی وخود بدولت به بدعهدی شهرت خواهند یافت سیوائے این دوامر حاصل ازیں ارشاد دیگر سیج منفعت یافته نمیشود (بغایت) مخطوظ شدو بافرین و تحسین پایم مراتب افزودروزدویم کوچ کردومخارمخارساخت۔

نهم: آنکه درتقر رکار های ادنی بعمد ه وکار های عمده بادنی توجه نباید کرد در هردو صورت کارسر کارضالیع میشود و چهتقر ردیوانی سرکار به پورن چند که پایه این مراتب نداشت و محض ادنی بود چگونه باشد و جهاینت که امرای حضور قدر نعمت ماندانسته بتکالیف شاقهٔ درایجاب این تعلقه اغماض با داشتند بحض نفس شکنی آنها و سزای اغماض آنمر دم کافر نعمت در مجرائی او صلحت دیدم از تدبیر خالے نبود هرگاه کار فرما درست بود کارکن هرکه

باشد باشدمضایقه ندارد چون پورن چند مذکورادم خوب برآمده درمقدمه خصیل زرجا گیر ات تخته بردیوانیان سابق زده سه سال دیگراین را پیجا مکنند -

وجم: آنکه تاممکن ومقدور در جنگ مالی ومکی ازخودا قبال نشاید ونظر برخل ظاہری واستعداد خداداد بانی فساد محاربہ نباید شد که غیرت الهی البته نه پبندد "وهاته وفیقی الا بالله" بقدرمقدوروامکان دررفع نزاع وخصومت کوشند که باصلاح انجامد گرناگزیرولا چاراگر ببیند که این جمه سودنداردوطرف ثانی برخلاف است و ده مانا و لا غیری" میزندامداداز حق طلبد وازمکان خود نه جنبد وقبلدرا بریشت گیرد واستد اداز قبله خوامد ودشمن را میدان د مند ودر حفظ خود و کسان خود بسیار کوشند واز امداد غیبی فتح جویند " دوم قدم استوارتمام وقایم دارند

یازدهم : آنکه آنچه از آغاز هوش بتر به رسید از جمله مردم بلا د دکن مردم بران پورویجا پورشایان اعتماد نمیشد و در هندوستان مردم گجرات و در ولایت مردم کشمیر بد بلاانداحتر از واحتیاط ازینها لازم دارند بهر چند که ولی وقت بود گفته آنها را با و رنباید کرد که دعائے بدفقراء واولیاء بآن بلادست _

دوازدهم : آنکه اسبابیکه من موجود دارم دیده هوشیار کوکه معاینه کند ودریافت این معنی نماید اگرفتدم برقدم من نهند بهمین مصارف موجوده خدا داد بهفت پشت اکتفامی نماید واگرخوامد که بطورخود کشد سالے دوسالے نمی خوامد ودولت برخیز د تایار کراخوامد و باشد۔

سیزدهم : آنکه میدانند که این همه خزانه موجود داشتن در رکاب از چه وجه

باشد مباد اوقت بداگر سپاه بهنگام وبلوای طلب و تخواه خواهند حال آنکه از سه ماه حق طلب آنها درسر کارندارم مگر محض برائے شاکه فی الفور در چنین اوقات حکم تخواه کنند

چهاردیم: آنکه بمقنهای بشریت بنایستی در پیری امرے سرزندوکل نوقرار یابدا تفاق شداز آنجا که مقدمه ناموس است بال واولا دیاس آن مقدم وامداد واعانت آن ضرور۔

پانزوهم: آنکه زنار داران دکنی قابل کشتنی وگردن زدنی (اند) بتر بهتمام هم آید وارشاد حضرت خلد مکان است که سرگروه این همه بادواند موروورام داس هر همزن دولت اسلام که درقلعه محمد نگرمقید کرده ام ' درتقیداینها انتظام امورخود دانندو پندت خانه عبارت از قید خانه تمام اینم دم است از وقت حضرت عالمگیر بادشاه هم بود هر جاکه زنار دار باشد برده قید کنند

شانزدہم: آنکہ برادران صغارخود را بجای فرزندان خود دانستہ پرورش نمایند ودر تربیت کوشند ودرافزونی مراتب آنهاسعی موفور کنند مخوارخودسازند کہ اینها قوت بازوے یکدیگر وتقویت ناموس اند ' وہدایت محی الدین خان صلدرم دارددر اصل بازو (شا) است و بفرط الطاف از ان خودساز دودر بندوشکست اونشوندوگوش برشخن عمازان نه نهندوعوام را به خودراه ند هندومر تکب منهیات نشوند

مفد جم: آنکه برخیزندوزودرویدومردم کارخانه خود باراروزانه بکارخانجات سرکار مامورکنندوقایم سازند بخداحواله کردیم خدامعین شاست و بدایت عطافر ماید-از استماع این کلمات بدایت سات که از زبان گو جرتر جمان ارشاد شد- چنانچه بنواب نظام الدوله بهادر ناصر جنگ رفت آسته لب جنبانید ند که از گریستن یک لحظه چه میشود گریستن نمام عمر باقیست ' بفاصله دو گھڑی کلمه طیب یا د کرده متوجه بهشت شدند ـ واز جمیس فقره'' متوجه بهشت' تاریخ برمی آید ـ

تمام شدوصایائے عالیہ وخدا بخش خان خواجہ سرا کہ معتمد خدمت حضور پر نور بودودر انونت یکسرانی می کرد ' وبایں فانی محبت والفت تام داشت وخیمہ بخیمہ متجاور فرودی آید' نقل می کرد کہ جمگی نوز دہ وصایا بوددواصلایا دنماند۔ (بفضله و کرمه تتم الصالحات)

تامشر ☆☆☆

とこれによるとは、まかれた、中に関するではない

بسم الله الوحمن الوحيم مناقب والامراتب

مناقب والامراتب سراسر مدایت جناب مستطاب حضرت نواب آصف جاه علیه الرحمة والرضوان آنچه این فانی بلا واسطه غیر بگوش از الفت نیوش ساعت نموده و بعض از معتبران حضور برنور حاضر باش یافته برصفحه یا د گار ثبت می نماید -

منا قب اول: از نادرستی احوال بادشاه ومردم خیالی وزراء وامراء دبلی بعد فتح جنگ دلاورخاں وعالم علی خان یکبارگی مبارز خاں صوبہ دار حیررآ باد را ہوائے نخوت وغرور وتكبر وبپندار درسر بيداشده ' جناب عالى ومتعالى بمقتصائے مال اندیشهائے دوردوارونیرنگیهائے فلک غدار کج رفتار محمدانورخان صوبددار بر مان پور را بفهما کیش مبارز خال مع فرمان با دشاه فرستاد که بےموجب مجوز خونریزی انسان وحیوان و هنگامه آرائی قبال وجدال جماعة مسلمین نگر دیده بحضور بادشاه عالم پناه بد بلی برونداگر از تغیر من سند صوبداری (۱۰۱) دکن باردیگر بادشاه بشماعنایت ومرحمت خواهند فرموده اقرارآ نکه من بشماجنگ نخواہم کرد ' مبارز خان نظر برکٹرت جعیت وفوج که چہار چند افزون تر وسرداران نامی باخود رفیق داشت اصلاخریدار سخن زبانے محمد انورخان نگردیده سه مرتبه جنگ جنگ برزبان رانده یکبار کے بعدرخصت نمودن محرانورخان به بیئت اجتماعی از سوار و پیاده بے شار وامرای نامدار بکوچہائے طولانی از حیدر آبادیلغار

نموده بنواح شکر کھیڑه پروانه واررسیده مهیای جنگ شد ' جناب عالی از اورنگ آباد کوچ نموده بفذر چېارم حصه ټم نوج و پياده با همراه نبودند با تو پخانه سر کارونوج خود ناج<mark>ار</mark> متو کلاعلی الله تعالی سر بسجو د نیاز نهاد بهمگی همت وتمامی نیت با عجز خود دعا خواستند که یا ذ والجلال والاكرام تو دانا وبينا عليم وآگاه دلهااست مخالف (قوی) يكصد و پنجاه <mark>كروه</mark> مهافت راه طے کرده ومن از چہل گرده کو چیده ام واو به تکبر وغرور ونخوت و پن<mark>دار خود</mark> جمعیت فرا ہم آ وردہ قبل ہزاراں بنی آ دم میخواہدومن روا دار ہلاک پشہومگس ومورجی بیستم، واو برخوزیزی ناحق کمر بسته ومن برضا و تسلیم خود استوارم ° واز همه حال با جمیع توابع ولواحق خود را در پناه اخص الخاص دا ده تن بتقدیرام ظاهر و باطن آشکارا ونها**ل برتو هویدا** ست ' الهام غیبی نوید ذر داد که قبله را بر پشت بگیر دوامدا داز حبیب ماطلب کندوتو<mark>پ</mark> خانه را این طرف بر کنار ناله قایم دارد و هر کاره بای آن طرف را بانعام و اکرام (شاد مال كند) وازان خودنمايد كه مخالف رااز ورود ناله خبر نه د مهند _

جناب عالی متعالی (بعد نزول القاء غیبی) فورا آگاه گشته (تجدید) وضونموده دوگانه نماز اداکرده پنج بزار رو پیداز خزانه طلبیده بر دیوژهی زنانه برکاره بارا معه مرد به و نویسنده آن طرف را (اخباری نوشت) مخفی انعام مرحمت فرمودند آنها آداب انعام بجا آورده عرض نمودند که کدام امر درجلد وی این عنایت میفر مایند که (سعادت ابدی دانسته بجان ودل) بجا آریم حکم شد که ناله بایله را در فردا خبار ساقط کرده بنویسند ' آنها تسلیمات بجا آورده رخصت یافتند خود بدولت بترتیب و تقسیم فوج و نقشه بیمین ویسار کشکر توجه فرموده آبسته و نرم بگوش داروغه توپ خانه خودار شاد کردند که در نصف توپ خانه کشکر توجه فرموده آبسته و نرم بگوش داروغه توپ خانه خودار شاد کردند که در نصف توپ خانه

مبلغی لیعنی خورده که آنرافلوس گویند پر کنندوبا قی نصفی توپ خانه را موافق معمول از گوله ما پرسازند چنانچه بدانموجب بعمل آمدیکیاس چهار گھڑی ہنگامه آتش توپ خانه در کار زار بود کشیم فتح و فیروزی برغازیان اسلام وزید ' مبارز خان بقتل رسیدواز کشته ما يشة باشدوشاديانه نصرت بلندآ وازگرديد عكم شدكه احدى از جاى خودنجنبد وقلمدان مقتول رااز بالاعے فیل سواریش بیارند چنانچة فلمدان از نظر مبارک گذشت خود ملاحظه مفرمودند که چندخطوط مردم لشکرور قفائے خود دران قلمدان موجود اند ، ہمہخطوط را یکیا کرده پیش خودنها دعضدالدوله بهادرقسوره جنگ را که در چنڈاولی بود طلبیدند واز ماجرائے خطوط رفقائے خود بیان نمودند۔عضد الدولہ (عوض خاں) بہادر گفتند بکرمی اگر خطوط بمن لطف می کنند (که خطوط جمه را مطالعه کرده) جمه با را بد بن توب می کنم که به متيجه كردارمقرون شوندوديگران عبرت گيرندو بمجونمك حرامي نكنند جناب عالى فرمودند بإشيد واين كاررا چنيں نشايد كرداز براى اينكه حق سجانه تعالى بتصدق حبيب خود مارا فتح بخشيد ورفقائ مارااز جان ومال محفوظ داشت اگراينها في الجمله از تقدير خبر ميداشتند چرا المجنین میکردند ' نظر براحتیاط وموافقت بظاهر مناسب جمیں پنداشتند که مبادا فتح اگر بطرف ثانی شود جائی نوکری مامردم درانجا بے تلاش میسرخوامد بود مارا درینجا اول کشکر ومن بعد انصاف شرط است که ما مردم سرداری داریم برای این شکم کمینه چه فعلهائ (فتبیج)ست کمیکنم اگرازاینها یک خطائے چنیں و چناں بمقتضائی بشریت بوقوع آمد در گذر مستحسن واولی دارد ' ونادیدن خطوط این مردم ومطالعه نا کردن رفع کدورت دلی ودفع کینداز ہریک مناسب ودرستے کارخودی دانم ' وبرائے کاروخدمت خود

مردم رااز ولايت نخواجم آور د كارمن ضالع خواېد شدوشاميخوا هيد كه رفقائي ماراحق سبحانه تعالی قایم داشتہ آنرا شادر توب مید ہند شارا برای این (چنیں کار ہائے ناسازوار) نطلبیدم ' همه پشتاره خطوط رااز دست خود بفیلبان خودعنایت فرمودند که کیچی و آفتا به گرفته تر کرده زیریائے فیل دفن کنند وبعصد الدوله بهادر حشمنا ک فرمودند که من بع<mark>د</mark> دوسہ گھڑی دیگرور فع انتظارا خبارا طراف حکم ایستادن خیمہ ہامی کنم درایت قول برائے مردم متفرقه هولناک ویرا گنده وگریختگال نصب می نمایم اگرچه دیشب هزاران مردم زنده را طعام وآب ومکان میسرنشده و حیوان را دانه حیاره بدستور نرسیده و در عجب حالات بخوف جان خواهند بود وهم بمعالجه مجروحان وبندقین مر <mark>دگان می بردازم</mark> ومراتب ریاست خدا داد رالشکر فراوان موبمو بلن<mark>دی سازم بعدازال بتعزیه وعیادت</mark> بار ماندگان واقر بائےمقتول متوجہ می شوم که فر دااین چنین روز بیکسی ہائے بہمہ ہا در پیش است والا نه بدبخت کسےاست که برخودغلط بودہ بمیل طبیعت خود کوشد وشکر نکند و بر پندارتکیه کندوبتد بیرنازان گردد بوجهلیست _

و (بعدهٔ) خود بدولت از اینهمه مرقوم الصدر بفرصت قلیل فراغ یافته بکوچهای تواتر و پیم بسمت حیدرآ باد توجه نموده چهاونی تصمم فرمودند واز گرمی خبر فتح فیروزی و توجه رایات عالیه برهیم بعنایت الهی ملک سیکا کول و راجبند ری و پیملی بندر و کوتوروسروا پلی و ایلور و مصطفیٰ نگر و مرتضی نگر و آر کا ب و غیره تعلقه کرنا تک پیجا پور و کرنا تک حیدرآ با دخود بخود در تقرف اولیائے نفرت رسید ' وقلعه داران و پالیکران اطراف و جوانب بهمه با مراز اطاعت نه پیچیده بعرایض با وارسال نذ و رمعه و کلای خود بهره و رفراند وختند ' مراز اطاعت نه پیچیده بعرایض با وارسال نذ و رمعه و کلای خود بهره و رفراند وختند '

واکثر بسعادت ملازمت رسیدندواستقلال خاطرخواه حاصل ساختند وکام دل پیودند خوشاد ولت وزیے حوصله عالیه جناب عالی متعالی که نشهٔ اقبال یاوری وسعادت و بختیاری بهضم فرموده به تنظیم امور مالی ومکلی ودور ونزد یک را نواختن و بمراتب و مدارج و دلجوئی بهمه با ودادری جز وکل و پروردن باز مانده بائی مدعی و خبرگیری آنها از وظیفه و انعام و جاگیرومعافی تکلیف نوکری کار برکدام نبوده است -

منا قب دویم : بعرض رسید که قلعه داران دولت آبادسیدمبارک خان وسیرختبی خاں از راہ کو بتداندیشیہا فراوان وبرخود ہاغلط بودہ قبائل عالم علی خاں وحسین علی خاں را درقلعه فدكور جاداده مال ومتاع وافر وجواهر ونقذا كثر زراين واسباب بيشتر بدست كرده تصرف خاطرخواه نموده اند تنبيه وسزا وگوشالی بانهالازم بوده است ' بعداستماع اين مقدمه برام سگیمنشی حکم شد که بهر دوقلعد اران دولت آباد که اندرونی (قلعه) وبیرونی حصاروشهر پناه عنایت نامه جات برنگارند بدین مضمون که "از پناه دادن بقبایل سادات بارههموجب فراوان آفرين وتحسين كشة وتوقعات عظيم از شاماروداد هرمطلي كه داشته باشند برنگارندانشاءاللدتعالى پذيرائي داننداسنادآن را فرستاده خوامد شد بالفعل بقبائل فركور بكويند كمقدر چنين بودآ نراج إره نيست صبر بايداختيار كردسواى سادات مقتول مهمه چیز مامیسری توانندواگر بودن (درملک) دکن بخاطر بود جا گیرسیر حاصل بقدر کفاف مه ما در مرصوبه كمنظور بودمهيا است ، ودرصور تيكه قصدوطن باربه درخاطرتصيم جا كرده است بدرقه وراه ميد جم وروانه (آنجا) مي نمايم"-

چنانچة قلعه داران بعجز وانكسار عرايض نوشتند كهاز قبايل سادات استفسار نموديم

ارادهٔ رفتن وطن اظهاری نمایند ' از راه فضل و کرم ده هزار روپیدنفتر و دوصد سوار معه و دستک تعیناتی مرحمت شد و تنخواه دوما هه نفتر از خزانه بسواران متعینه نیزعنایت کردوقبایل ندکور بار هه رفته رسیدخو دبسواران رخصت حضور نمودند-

منا قب سیوم: روزی از راه نوازش بحاضران مجلس مخصوص خلوتگاه میفر مودند که کار ہائے حق سبحانہ تقدس تعالی بے شارولا انتہا وعجیب وغریب است ' اتفا قا درسر کار نواب غفران بناه عليهالرحمة والغفر ان يعنى نوا<mark>ب غازى الدين خان بها در فيروز جنگ</mark> كاشميرى بعلاقه ديواني محيط سركار بود ' ودرمزاج خل تمام داشت ونعوذ بالله اين مردم بدقوم که مزاج حفرت رابے ہیج از طرف من بغمازیہائے بیہودہ برگردانیدند بحدیکہ غفران پناه مزاج جہاں پناہ راہم ازیں جانب سوء مزاج ساختند کشمیرعبارت ازخوبے است از قوم نیست ' چنانچه روز بے موافق معمول به دربار عالمگیر باشاه رفتم باریایی نشد بازگشتم وبفکرمتغزق بودم وقت مراجعت از در بار درا ثناءراه دیدم که بر دوکان نان پزگان بسیار برائے لقمہ جوم آوردہ اندویارۂ نان از نان سالم شکتہ نان پزیسگاں مى د مد وسكان قوى جسه لقمه راجست كرده بدبهن مى گيرند وميخورند الاسكے ماده حقير وناتوان وضعیف از همه دورتر استاده از گر^{سگ}ی بیتاب رمقی جان درچیثم م<mark>ا دار دولقمه از نان</mark> یز با ونمی رسد ' وسگان قوی لقمه را با ورسیدن نمی د هند که تا او بخورد ' بخاطر آوردم که امروز (ایں)سگ مادہ راہم در دخود یافتم در دل خورگفتم کها گرتورم برحال سگ مادہ می کنے خدائے تقدس تعالی برتورحم خواہد کردیا کئی راایتا دہ کردہ دورویبے نقدرابدو کان دارد ادم که طعام شکم سیر بسگ ماده مذکور بخو راند وقتے که سیر شود مابقی طعام رابسگان دیگر بد م<mark>د</mark> واومچنیں کردومن میدیدم کهسگ ماده طعام شکم سیرخورده و برزمین نشست وسه مرتبه بسوی آسان دیدگفتم حالا درحق تو دعامیکند ومن خود درلیها نرم نرم آمین آمین مین میگفتم _

بعدازان بخدمت گارخودگفتم دورو پیدروزمره برروز بنان پزمیرسانیده باشند بهمین دستوراول مرتبه طعام بسگ ماده خورانیده آنچه باتی ماند بسگان دیگر بدمداز انجا روانه شدم تا خانه خودرسیدم وخواستم که از پاکی فرود آمده اندرون خانه بروم که یکبارگ کرز بردار خاصه بادشاه در رسید و حکم طلب حضور رسانید بازگشتم و حاضر شدم اسدخال که متوجه احوال بود موافق حکم در خلوت برده خلعت صوبه داری بیجا پور وفو جداری کرنا تک و تالیکو شخلع گردانیدی سبحانه تعالی چنین فضل فرمود -

مناقب پنجم: درسفراتفاق مقامات برکنار کشنا افتاد مینا جانور بجای بادریشه در خیمه دیوان خانهٔ مبارک بیضه باداده وروز کوچ از انجافراشال سرکار بعرض رسانیدند ' حکم شد تا پرواز بچه باکی او خیمه بهمونجا قایم ماند ودوصد بیاده متعینه خیمه معه بار بردارشد بعد دوماه چول عرضی بزرای و بیاده باوعمالان نواح رسید که بچه بادر پرواز انداز ان بعد حکم رفته که خیمه در حضور بهرساند -

مناقب ششم: درویشے التماس گذرانند درسواری مبارک که در روضه شاه عبدالقادر قدس سره واقع ظفر دروازه بلدهٔ مجسته بنیاد برائے خرچ اعراس وروشنائی و تیل و چراغ وعود وگل معین چیز بے نیست نقرائے وار دین صادرین جهت سر برائی قوت تصدیع کشند و تمبا کو وحقه طلبند ازینها ما مردم را قیام آنجا د شوارگر دید ' دستخط خاص بر فردالتماس مذکور مزین کر دید بدین مضمون که خانقاه کل نوراست نوررا بآتش و تمبا کو چکار برائی دفع تمبا کو کشال که آتش بجان آنها افتد تولیت آنجا بنام سیدمحمد مدنی مقرر شده سند به ده ندازان روز تولیت به سیدمحمد مدنی بلا شرط تفویض یا فته بود و فر د مذکور به نوز در دفتر صدارت حضور برنور موجود -

مناقب بفتم: بعد جنگ دلاور خال وعالم علی خان ومبارز خال بفضله احدی (دردکن) کربسته مستعد بجنگ نشد (گر جنگ ناصر جنگ مجنونانه ومعذورانه بود الا) در سواری سفر روزکوچ عضد الدوله بها در وخواجه عبدالرحیم خان بها در وحرز الله خان بها در وحرز الله خان بها در وحالد خان بها در وحاله خان بهادر ودیگر اقربائ عزیز (از راه نافنی با وعدم مزاح دانی و ندیدن در بار سلاطین) بحضور جناب مغفرت مآب رسیده فیلان سوارے خود بارا برابر فیل سواری خاصه ورده به اماریهائی پرتکلف زردوزیها بوید در ابر مقرلات سرخ و مکلل و در خواصی خدمت گاران خود با نشانیده مورچیل بدست آنها داده یکسرانی خود با می کنانیدند 'خواصی خدمت گاران خود با نشانیده مورچیل بدست آنها داده یکسرانی خود با می کنانیدند ' درال اجتماع اصلا فیل سر دار معلوم نمیشد و بر مزاح مبارک سخت ناگوار می گشت ' درال اجتماع اصلا فیل سر دار معلوم نمیشد و بر مزاح مبارک سخت ناگوار می گشت ' درال اجتماع اصلا فیل سر دار معلوم نمیشد و بر مزاح مبارک سخت ناگوار می گشت ' درال اجتماع اصلا فیل سر دار معلوم نمیشد و بر مزاح مبارک سخت ناگوار می گشت ناور می گشت درال اجتماع اصلا فیل سر داری خاصه دران خاصه در این معنی در این معنی در این حور موردی خاصه درانشانده از از ه کشال حبثی سرکار دوز به در عین سواری کوچ سواری خاصه درانشانده از از ه کشال حبثی سرکار

خواصی اماری خاصه بریده امیر برا فرمودند که درخواصی بے سایه نشسته از دو پیه بکمر خود (خود بسته از ہمول دو پیه پکسرانی) کند ومور چپل ہم موتوف شد ہمه عزیز ان از قوع این مقدمه بهره شعور پیدا کرداز آن روز بغیر طلب حضور اقدام در سواری نمیکر دند ودور دور کسے جانب راست و کسے جانب چپ و کسے پیشتر از چنداول و کسے بعد چنداول و کسے بیشتر از چنداول و کسے بعد چنداول و کسے بیشتر از ہراول و دیگر ہے جان از ہمه در بهیر بمزل میرسد ہمه ہاتعلیم یافتند وخود ہم ازاں روز احدی را در سواری روز کوچ نطلبید ندگر کسے را دل خود میخواست و با دب بود ومعروضه او مقبول و مزاجدال را گاه گا ہے بعد استعداد والا خیر۔

مناقب مشم : در ۱۱ محرشای بعدر صلت عضد الدوله مرحوم سه روزنوبت موقو نف فرمودند وعنایت نامجات تعزیه به نام سید جمال خال وغیره (پسران مرحوم و دیگر ورثه) شرف اصدار یافته بعد عطائی جاگیر به پسران مرحوم (بقدر حصه و آسامی محلات را) در ما به از خزانه شامل کل تخواه قرار دادند و (وبرائ دیگر جاگیرمرحوم) پروانجات ضبطے جاگیر صادر شد وارشاد گردید که من امروز صوبه داردکن شدیم وفرد بدستخط مزین شد که ساخته و پرداخته عضد الدوله مرحوم موقوفدردفاتر بعمل آرند (بدانموجب بروانجات موقوفی و ضبطی از دفاتر دیوانیان جا بجاروانه شدند) -

مناقب نهم: در سلامه محمد شاهی فردی بد سخط خاص مزین کردند که زرسار بلاد داخل خزانه سرکار عالی (نمایند) و تخواه داران خلد مکانی یک حصه موقوف دو حصه تنخواه و خلد منزلی دو حصه موقوف یک حصه تخواه د هندو درانوفت اعیان حضور (که توفیق کلمه الخیر داشتند) بعرض رسانیدند که تخواه داران دریافتگی سالم بناء برکثرت عیال مندی بعمرت می گذراننددر کمی تکلیف سخت خواهندیافت ' فرمودند ما ہم نیت داریم که بعضے ہارااضافہ و بعض ہاراسالم و (اکثرے) را از سرنو جدید که مطابق معاش ندارندمقرر خواہم نمودمقر بان حضور سکوت کر دند مالطف دستخط مبارک احدی معلوم نکرد که ساخته خلد مکان بحال وکردهٔ خلدمنزل درمعنوی موتوف کر دند فهم من فهم۔

مناقب وہم: حیدرقلی خال درعهد فرخ سیر بدایونی دکن (ازعهد فرخ سیر بدایونی دکن (ازعهد فرخ سیر بادشاه) مامور بود به پشت کری سادات بار به بعین حسین علیخان درا کثر امور نافر مانی می نموذ روز ہے بخاطر مبارک رسید که شکوهٔ مردم کهتر درحضور بادشاه نوشتن سود ندار دوشایان خود نیست بلکه بر کثر ت حساد حضور اورامستقل ساختن است ورخنه درکار بائے خود گوار اندارم ' مع بذا بدرام سکھنٹی حکم شد که عرضی برائے حضور تیار کند بد شمضمون که دیررقلی خال (مردم) کاردال وفدوی دولت خواه ومعامله فهم ومتصدی رسا وراست ودرست است بهچوکس فدوی دولت خواه بکار وخدمت احدا آباد گجرات که مکان خالیست ودرست است بهچوکس فدوی دولت خواه بکار وخدمت احدا آباد گجرات که مکان خالیست اومتیت که بسبب نبودن متصدی درست خزانه آنجادر سرکارنی رسد و ملک بهم بتقر ف

چنانچه عرضی در حضور رسید بجر در سیدن عرضی هم بحید رقلی خان صا در شد که زور خود را باحمه آباد گجرات رساندوآن ملک را مقبوضه کنداگر چهاز نافهمی شاخاطر مامحظوظ نبود که مدام شکوه نظام الملک بهادر می نویسند ونظام الملک از کار دانے ورسائی شا در حضور معروضه داشت مع مجروضه داشت مع مجرات تفویض معروضه داشت مع مجرات خود بدولت از راه مرور مرور می در می بازراه مرور

ميفر مودند كه الحمد لله صدر اع رابيك كلوخ يرانيدم ومن امر وزصوبه داردكن شدم_ مناقب یازدهم روزی درخلوت خاصه از مشیران خود (حکایة) از بدنیتی مبارز خان مقتول حرفی برزبان مبارک آوردندمتهورخان بها درعرض نمود که مبارز خان آنچینیت داشت نتائج آن یافت فرمودند که بگوید کدام نیت کرده بودم تهورخان عرض کرد کہ از نیت پدر بہ پسرش کہ در رکاب (حاضر) است معلوم خواہد بود فرمودند چوبدار (رفته)مبارزخان حال رابیارد ، چنانچیموافق علم دررسیدوبرسلام گاهسلام نمود خود بدولت بآواز بلندفرمودند بيائيد بيائيد خان مذكوراً مده موافق معمول برجائي خود نشست بعد فرصت لمحه ارشاد كه راست بگوئيد والد شاروز جنگ چه نيت كرده بود؟ رنگ بشرهٔ مبارز خان حال تغیر شدوم رغ روح در پرواز بال و پرکشاد ' خودراجع کرده عرض نمودعمر ودولت حضرت درتر قی بر مایان را حضرت خود پرورش کرده اند پدر رانمید انم واز نيت اوچه خبرشد بارديگرارشاد شدسعادت مندي شااظهر فامابلاخوف ازنيت والدېگوئيد ً مرتبه دويم عرض كرد كهازنيت وبطون پدرم خبرنيست هرقدر كه بعرض رسيد ونتيجهآل او ديد جمول راست خوامد بود ' از ال بعد جناب عالى متعالى آب درچشم آورده فرمودند _ الحمد للدكه ازمن ورحق شام اليج بدى بوقوع نيامد وشام را بجائے فرزندان عزيز ميدارم ومدام خوا بان خیریت می باشم و پرداخت مرعی در هرحال وجا گیر بادادیم و تکلیف نوکری معاف نمودیم ورای آن جگر گوشه بائے خود رابشما با دادیم وزنگ از آئینه دل شا با دور ساختیم ' بعدهٔ فاتحه نیزخوانده که ق سجانه تعالی چنیں توفیق مارامدام عطافر ماید من بعد رخصت فرمودند ' اینهمه زبانے مبارز خان مرحوم پسر مبارز خان مقتول است بلا

واسطهاع نموده بتحريرآ ورد-

مناقب دوادېم: ايا مے روز کوچ لشکر بود بعد فرود آمده بمنزل گاه خود بدولت برائے نمازعصر درخیمہ دیوانخانہ مبارک برآمدند ملاحظہ فرمودند کہ درخیمہ دو دوغبار بسیار جمع شده در صحن خیمه خود بدولت در آمده نگاه بطرف آسان نمودند چون هوا بند بو در آنج<mark>ا</mark> ہم غبار فراوان دیدند بداروغه دیوان خانه که حاجی حسن نام داشت فرمودند چه وجهه باشداجهاع غباررا؟ اودست بسة عرض نمود كه درميان احاط لشكر ظفر اثر چندديهي اتفاق است ولیه با (لشکر) آتش بدیهات داده اند بنابر بند هواغبار و دود جمع گشته و درخیمه جم رسيدهم شداهتمامي حاضرشود وخود بنما زمتوجه شدند بعد فراغ نماز چون اهتمًا مي مجرانمود فرمودند كهمن الوف در ماهه بسواران اهتمام ميدهم تر ارساله دارا هتمام نمودم از انجاكه لچه با آتش بدیهات می د مندتو بکدام کارخوابی آمد ، اوحواس کم کردوعرض نمود که غلام تقید بسیار دارد تا که دو چهار لچه را دست وگوش و بینی آنها بریده نشوند عبرت نمی برزیرند مزاج مبارک برآشفت وفرمودند که ' دس<mark>ت وگوش و بینی آ دم رامثل خوشه گندم وجوار</mark> ودیگرغله دانستی که هرسال میروید (حکم شد) بکشید این ظالم را فی الفورتغیر دادهٔ 'بداروغه سقه كه حاضر بودا بهتما مى مقرر فرمودند ' وارشاد شدخر دار باشيد يوايذا تقيد وتهديد بایں کارہابکار بردونارسائی ظہور مکند_

مناقب سیزدہم: شاہ غلام محمرنام بزرگ درد ہلی مشہوراز آفتاب بودروزے جناب عالی متعالی بدیدن آل بزرگ تشریف بردند ودیر نشستند بناء براینکه بزرگ متوجه بسماع بود اتفاق افتاد بعد وقفه چندے دیگر جناب عالی قصد رخصت نمودند.

<mark>و یا نصدر و پی</mark>نفتر برزگ گذرانیدند در ویش بزرگ فرمود بقوالان بد هند چنانچه ملغ **ن**د کور موافق ایمائی بزرگ بقوالان مذکور مرحمت نمودند از ان بعد بزرگ فرمود که تعلقه دکن بشما تعلق دارداوز مدت بامی شنوم که شامدام خواه نخواه بعدیکسال کامل تعلقه بمردم خود بحال ندارند بتقصير خواه غيرتقفيرتغير بالزم است جناب عالى متعالى درجواب گذارش نمودند کہ مدت عمر درخدمت بزرگان گذرانیدیم الا پیچ بزرگے گاہی این چنیں ارشاد باستفساراین مٰدکور متفسر نشد وجه اینست که دکن عبارت ازشش صوبه است ودر هرصوبه بادشاه معین بود و هریک از لک سوار ودولک پیاده ووزراء وامرای متعدد باخود ملازم داشت ودرعهد حضرت خلد مكان عالمگير بادشاه تمامي الكه دكن بتسخير درآ مدوبيكس تعلق گرفت چوں امراء ووزراء آنجاذی خاندان ہر کدام بےروزی ماندہ مع ہذا نوبت بنوبت تعلقه وخدمت بآدم خاندانی کافته یافته (آدم بکارشاخته) مامورمیکنم که ب روزي نباشند وبدادن تعلقه يكساله سرماييسه جهارساله بهم ميرسدسرمايياو بإتمام نميرسد اورابطعام وخوان ميوه بإدمينم ازخراين معنى مهاجنان كشكرعنايات معلوم نمود بخوشي قرض مى د مند تاكه اورا بكار مامور مينمايم كار اوخوب مي چلد جميل قدر حساب مردم بخاندان وبيكاروبا كاروامتداد بيكاري آنها برانكشتان خودشب وروز درشار داريم ودوتعلقه رابيك كس ضم نمي كنم وبه باريابال حضورتهديدوتا كيداست كهاز احوال مردم خانداني وبيكاري گفته باشند (بزرگ فرمود بخوشی تمام که جزاک الله فی الدارین خیراً "شائسته سلطانی توکی")۔ مناقب جهاردهم: روزع حكم شد بداروغه ديوان خانه كه محدانورخان وخواجه عبدالله خان رابدر بار بارند هند وموسوى خان را كه در حضور بود بعلت تقصيرنا زك مرد جه

هیبت از د یونخانه موافق حکم او را کشیده بیرون کرد و محم^{رحس} منشی از تغیر موسوی خان امتيازيافت ومتهورخال بهادر كهاميرصائب تدبيروازقوم افغان خويشكي بود درامور كلمة الخیر وسله ونت کس بکیسال بود به عنخواری ویریشان نوازی ورلجوئی مظلومان ید طولا داشت ومزاجدان حضور پرنور بحدی بود که بالاتراز ودیگر نبود ° وبعد وقوع این ماجرا فورا در حضور رسید و باریاب خلوت گر دید و به کلمات مرغوبانه سرشته مزاح بحرامواج هرگاه بدست آورد بعرض رسانیداگر چهخواجه عبدالله خان راحکم اخراج (ازلشکر) <mark>صادر</mark> شد فدوی مستحن دریافته برائے رخصت حضوراورا همراه آورده درخیمه آثار شریف در شفاعت نبوی ایسه گذاشتیم جناب عالی فرمودند مغضوبان را از حضور رخصت نمی شود وخطائے عظیم سرز داز دست اوشاخود بے صرفہ چراچنیں غیرمتوقع عرض معروض میکنند فی الفور (تشلیم بجا آورده) آ هسته ونرم بگوش مبارک گذارش نمود (الحق وتصدق برارشا<mark>د</mark> ہدایت بنیاد فاماعبدالله خال)اوبمصاحبت حضور برنور در چہار دانگ<mark>مشہور و بایں اعتبار</mark> مغرور دسرفراز (درنشگیری عالمےنموده ومردم عمده کام ودل از وحاصل مینمایند) و بای<mark>ن</mark> اختصاریے وقار "ضرب الغلام اهانت المولا" درینکار ماراملحوظ است وفدوی رابرنام این جناب عالی بدنظراعتبار وحرمت اوخو درفت وابروئے او درسر کاخرپیدشد ه مگر جان اوبا قیمانده ما لک جاں دیگر است حضرت باینکار<mark>غور فر مانید ہرگاہ ہیجو امیرمعتبر</mark> حضور پرنوراز نظرا فتاد وبے رخصت حضور مغضوب حال بخانه خود برود بدیہی ویقینی است که کنیر خانه او دراطاعت اونخوامد م<mark>اند پس بزن وفرزندود گیر توابعین وخلق چه</mark> رسد دولت خداوندی مزید با د در آوان پنجبران اگرتقفیری وخطای در امورعبادت الہی

واقع می شدعیوض خطایک کمال (از ومنجمله کمالات او) می شمر دند وباز می فهمانیدند که آ بنده نکند ہرقدر کے ' درعفولذتے است درانقام نیست' قطع نظرازان ہمہ حالات کہ در شفاع<mark>ت شفیع پنیمبروایش</mark>ه خداپناه آورده ماچگانه باشم که نوع ریگر (دم زینم) خود بدولت سکوت نمودندمتهور خال مذکورخواجه عبدالله خال را از خیمه آثار شریف آورده (برسلام گاه استاد وخود جم برابر استاده آ دب بجا آ ورده) بار پاب خلوت نمود عرض در دویم مرتبه عرض که سراسرافسول بود (چه شرح دمد) کاری کرد که عقل حیران ماندفرد قلعداری بھونگیرصوبہ حیدرآ باد بنام پسرش (مغضوب) بمعر وضه عجیب بدستخط خاص مزين كنانيد وطور طور درخلوت وجلوت شريك قهوه وطعام خاصه موافق معمول قديم نمود (وغریب تر آن که) به جهت آوردن محمر انورخان بخواجه عبدالله خان رو بروهم د مانید وبرائے عفوخطائے موسوی خان (منشی) کہ خطائے نازک سرز دبود فی الجملہ و برکشید۔ حق ایں است که ذات متهورخان بها درمکی صفات بوده زبان خان مذکور در كام بج كلمه خيرنمي جنبيدند ' ودريرداخت نجبا وشرفاء وغرباء وآل امراء واولا دواحفاد وزراء ودورونز دیک ذی خاندان نظیرنداشت وبساکس را تا درستی در حضور پرنور هم متنفسی رابفذر شخصیت اواز خانه خود خبری گرفت و در مزاج بدی برابر سریمونبود هر که رجوع آورد اورانواخت وحاجتش روامی نمود ' مع مندامقبول بارگاه (حق) بود و برعالم وعالمیاں احسان بائے آل مرد بسیاراست وہم ابدالآباد حسنات دایم وقایم ویادگار است مثل صمصام الدوله صمصام الملك شاه نوازخال بها درصمصام جنگ نام اصلی میرعبدالرزاق خان خوشه چین خرمن الطاف ورشگیری اوست _

مناقب مانزدہم: سالے قط بنا برامساک بارال در جستہ بنیاد رواداد وچھاؤنی آنجامقرر بود' از جناب عالی بعلماء شہر وفضلائے رکاب خطاب شد کہ در قط دادن زر نفته اولاست (یاغله خریده) خیر (خمودن) اولا؟ بعضے ما باختلاف (یکدیگر گذرانیدندمنظورنشد) مگر کریم الدین خان که قاضی خجسته بنیا د ولی الله بودخود رفته گذارش نمود که در همه حال زرنفتز اولاست دادن که بهمه کار مها کارمی آید ارشاد شد حوش میفر مایندوالا درخریدن غله از نام خریدی سر کار (قط افزوده خوامد شد) به مختاجین ومساکین صدقات خوامدرسید (وغله قدرو قیمت پیداخوامد کرد) دیگر آنکه آدمی را چن<mark>ر</mark> حوائج لابديست پس غله كه خيرات يافته آل رابفروشد تا دفع حاجت خودنمايداي مقدمه متحن ندارد ودرا نظام این کار بغر با قباحت ہاعظیم است ' تھم شد کہ جہارلکہ روپیه نقذازخزانه بچهارکس دیانت دارتفویض نمانید تا هر کدام بامکنه وسیع نشسته بار هه كرده بغرباء ومساكين يك يك رابد هند ' چنانجه در قلعه ارك ومحدى باغ ومقبره بيكم ومسجد جامع بعمل آمد وارزانی غله روداد وباران رحمت الهی نزول شد_ جناب عالی متعالی بفراوان سرور دوگانه نماز ادانمود شکر مزید نعمت ورحمت الهی بجا آوردند

مناقب شانزدهم: اکثراوقات برزبان وی ترجمان میگذشت که سبب ظهور آفات در سلطنت سلطان زمان وزمانیال چهاراموراست: اول بیخبری بادشاه از نیک وبدو حالات خلق خدا دوم مرتکب بودن بشراب علی الدوام (ومباشرت واهمال درکار هائے خود) وسیوم محبت یکدیگرامراء که باجم از افراط در

گذروچمارم زردادن باراذل قوم_

ونیز میفر مودند که بیچاره آدمی سراسر عاجزتر است اگر بغور دریافت شود حق سبحانه و تعالی فریضه میخوامد و محمد مصطفع ایسته سنت و شیطان معصیت و ملک الموت جان وفرزندان نان ' چهار چیز پشت آدم رابشکند دشمن بسیار دام بیثار عیال پر قطار صحت ناساز دارنعوز بالله۔

وہم می فرمودند کہ ہر چہ میگو یم بدنیائے کہ من برائے اوباتی مانم واوبرائے من باقی نی ماندوا گراو برائے من باقی می ماند من از برائے اوباتی نمی مانم دنیا اگر چیز دیک است چوں رفتنی است دوراست و آخرت اگر چه دوراست چوں آمدنی است نزدیک است زے قدرت نمائی خالق کریم مطلق۔

مناقب مفدیم: بار هامی فرمودند که درا لکه دکن درامور معاملات لازم ترین آنست که از سه قوم احتراز باید (کرد) خصوص قلعه داریهارزنهار تفویض بایس مردم نباید کرد والانه دشوار سخت بعد خرابی معلوم خوامد شد کیے افاغنه دویم دکنی سیوم مربشه که اینها دعوی ریاست دکن بوجو هات می نمانید وفریب و دغا کارعزیز اینها است -

مناقب بجدیم: میز مودند که حضرت خلد مکان در حویلی احمد گرقطعه زمین انعام بنام مستقد برطبق فرمان مرحت فرمودند و مداری نام چیله باشاه عامل احمد گر بود باوجود چهار مرتبه تحکم برحکم صادر شده که (زودتر زمین مزروعه) تجویز کرده رود بستقه فرکور بدید او با ظهار عدم خارج جمع بمواجب اظهار زمیدارال در برحکم مدامندی کرد. روز حستقد مرتبه چهارم در سواری نماز جمعه در مسجد جامع احمد گرقا بویا فته استغاثه نمود که

سه هم بعامل رسید به مل نیاوردار شاد شدسر بسنگ زند مستقه فوراً عرض کرد قبول دارم سر ما باختیار ماست (که بسنگ توانم زد) مگر هم حضرت که سه دفعه شد بعمل نیاید آل را بکدام سنگ برنم مزاج باشاه برآشفت چیله را موافق هم پابز نجیر نموده در پندت خانه (که عبارت از قید خانه است وزنارداران دهنی را در آنجا گرفتار نموده مینمو دند) برده مقید ساختند و تعلقه تغیر گشت و دورو پیه روز مره بمستقه از بهیله رکاب مقرر شداز آل ایام ببادشاه معلوم شدوفر مان زمین انعام مرحمت نکر دید (ازال وقت زمین انعام که مهاکت بالل انعام صریح است موقوف کردید 'در ما به و یومیه مرحمت می شدمیگویند در بهمول) از محلات عرضی مداری چیله از نظر مبارک گذشت که بدین مضمون:

درعمل دارے مداری خوارشد

(بادشاه برہمون عرضی)مصرع دویم برالتماس اومزین بدستخط شده برتافتند_ خوب شدمردک چراشقد ارشد

در ہموں سال میگویند ارتحال بادشاہ اتفاق است حضرت جناب عالی ہم اراضی سیوای دوسہ بدستخط عنایت انعام نکردہ ازہمیں واسطہ کہ زمیداراں نخو اہند داد وخرابے کارصاحب انعام دروست۔

مناقب نوازدیم: آورده اند که جعفرعلی خال از تعلقه معزول شده در حضور رسید و متصد یال سرکار زبر محاسبه کشیدند چول عامل معزول باز ملاز مت نمی یابداز در بار باز ماندواو برکشش متصد یان درمحاسبه ایستادگی نمود پورن چند دیوان سرکار بود چو بداراز نام حضور نزد جعفر علی خال فرستاد چو بدار رفته چرب زبانی کردخال مذکور غیور مزاج بود نام حضور نزد جعفر علی خال فرستاد چو بدار رفته چرب زبانی کردخال مذکور غیور مزاج بود

چوبداررا زبرسلاق آورده پورن چندایم عنی را دستاویز کرده عرض نمود - حضرت عالی جناب نجبا پروربکنه مغرسخن رسیده به پورن چند فرمودند که مردم ارا ذل را پیش همچونا مور غیور مزاج نفرستاده باشند چوبدار ظاہراً بدزبانی کردہ بسزائے خود رسید برائے یاجی همچوکس (سردارناموروعده را)رنجیده نمی توال کر د پورنچندموافق حکم شخصے فہمیده رافرستاد جعفرعلی خان درجلدوی محاسبه فیلان واسیان وشتر ان واسباب دیگرنوشته دا ده و بنظرا نور گذشت جناب عالی متعالی بمقتصائے قدر دانی وعمرہ پروری ونجبانوازی بہ پورن چند خطاب کردند کہ ایں اسباب اسباب معاش اوست درسرکار ماخواہ درجائے دیگر بردہ تهمیں اسباب زندگانی خوامد کردایں اسباب نمی توال گرفت و بکاری جلد مامور باید کرد كهم ازمحاسبه يا بجاماند وقوت بسرى كند چنانچه بچوبعمل آمدالا پورن چندعلاج ہلاكت جان جعفر علی خان مفت کرده بود زہے قدر دانی نواب عالیجناب وناقدر دانی مدار کار تعليم يافتن طريقه سرداري بورن چندنا معامله فهم است -

مناقب بستم: می گویند که روز به دوسوار از رساله ابوالخیر خان بهادر برسواری برای نخواه خود با که زیاده از دو ما به سه ما به درسر کارطلب انها نبود بلاواسطه بخش معروضد اشتند بر چند نواب عالیجناب ارشاد فرمودند که به بخشی بگویند آنها از خیر کی خود با باز نیامدند و مانع رفتار فیل سواری خاصه گشتند از اتفاق آنروز ابوالخیرخال بها در حاضر سواری نبود نواب عالیجناب لمحه بسواری متوقف شده بردوکس را جواب دادند که برآورد خود با بیارند تخواه شابا د بانیده خوام دشد آنها قبضی نوشته باخود داشتند گذرانیدند وعرض کردند که ما برطرف میشوم و بازرسائی مایان تا اینجا کے میشود چنانچه از روئے قبض زر

ہمیں وقت بد ہا نندوفیل مبارک پیشتر روان فر مایند۔

سبحان الله مزاج برد بارعالی اصلاً برغصه راه نیافته جمول زمال از خزانه رکاب جهال پرور نچر کے طلبیده که زیاده او مفت صدر و پیه طلب نبود بدامن آنها ریختند دوفیل مواری خاصه را روال فرمودند آل بر دوسوار زرگرفته سلام رخصت نمودند ' بعد فرود آمدن مزل ابوالخیرخال بها در حاضر آمدند نواب والا جناب مخاطب کر دند که دیدند مردم رساله خود را از ما امروز بچه معاملت در سواری کوچ پیش آمدند ابوالخیرخال بها در عرض نمود دوره از با ای که خریدار تست ' فرمودند نا زبایی بیش آمدند ابوالخیرخال بها در سکوت نمود خود به یک کی کی متامل شده فرمودند ما از حق ایشال ادا شدیم بر چند آنها تفصیر وار بودند خوب حالا چه باید کر دا بوالخیرخال بها در این مصرع التماس نمود مصرع :

درعفولذتيست كهدرانقام نيست

جناب عالی متعالی تبسم شدہ فرمودندسوال نوکری آنہا بدستخط رسانند۔زہے برداشت وزہے جان بخشی ہااست۔

مناقب بست و کم : از راه فضل و کرم میفر مودند که مردم خاص برادری قرار دادم (شائسته تدبیر وفکر بر جسته و تمهید بر بسته) که اکثر نجیب (الطرفین) ولایت داده اینجا (وارد) می شوند خصوص مغلے که جمیس جاملازم کرده بمنصب ذاتی ونقدی امتیازیا بد و بخشی آنها بطور نائب بخشے دکن شود وامتیاز ایس جماعة بالاترام جمیه ملاز مال کرد دواز نام برادری خاص ممتاز باشند من بعد بقد رشخصیت ولیافت جرکدام بعد دریافت شعور مرادری خاص ممتاز باشند من بعد بقد رشخصیت ولیافت جرکدام بعد دریافت شعور وحصله درسائی بکار بائے عمده مامور نمودن مارا آسال کرده چنانچه محمد غیاث خال مشیر

وبالتو بیگ خال وسید لشکرخال وجمیل بیگ خال (وحیات بیگ خال) و دیمرعمه ها در جمیس خاص برا دری نصیبه یا وری برداشته اند و چریک بردارج اعلی رسیدند و مے رسند لذت این کار (چاشی بخش) نجا وشرفا باختیارتمامتر است حسن تدبیراین امور مستحسن نه در حوصله جرکدام گنجائش پذیر د (وجرکه داند داند) -

مناقب بست ودويم: _ درخلوتگاه (روز ب) از راه نوازش مختشم خال بهادر تخشى الملك دكن فرمودند كه خاندان شاعمره وياس آل منظور بخاطر ماست كاغذ تعلقه خودرا در خلوت گاه نشسته اگر بدستخط میرسانیده باشند اولاست خان مدکور بعرض رسانید که عمر و دولت حضرت روز بروز درتر قی وتزاید با در تبه بزرگان (همراه بزرگان بود) بنده نوکری جناب متطاب دام اقباله اختیار کرده است و آنراعبادت می دانداین مرتبه مارا بدولت حضرت کم نیست وترک ادب نعمت خدا در دام دولتهٔ ازمن نمیثو د که منج بمکر ای بود ' ومردم دیگر که در بندگی والا اند هریک ذی رتنبه وعالی خاندان است چوں دانہ ہائے شبیج درسلک واحداندازین مقدمہ ہمہ ہا تکلیف ایں چنیں البتہ خواہند كرد وقانون ديوان ودر بار دولت مدار درست نخوامد ماند ورفته رفته اين معني بعد چندی برمزاج اقدس ناگوارخوامد آمدعزت وحرمت مامردم نوکر پیشه بسلامتی ذات بابركات تعلق دارد بخدمت گذارى سعادت وعبادت وخوش طالعي مايال در ظهور بند کے وغلامی وفرماں برداری است کہ از حبالہ علامی وبند کے قدم نگذاریم متنقیم واستوار نبوکری باشیم وبس مامردم راجای ٔ اندرون دل بایداوخود است (حق سبحانه وتعالى قائم ودائم دارد بيت:

ئیستم نامید باای نا توانیها که هست پایم ازرفتار ماندالاسرم در رام تست)

مناقب بست وسیوم: روزے برائے سیر باغ بیگم و بجہت تیاری آنجا تھم صادر شد واقع بلدہ فجستہ بنیا دروز دویم تیاری در باغ مذکور بعمل آمد دار وغه دیوان خانه بعرض رسانید که بموجب تھم در مقبرہ بیگم تیاری است ' بجر دساع لفظ''مقبرہ' فرمودند که بمارک بشما باد بروید و تکم موقو فی سوار نے فرمودند و بدار وغه فراش خانه تھم طلب فرش از آنجا صادر شد ' معہذ ااز از وزنام مقبرہ در حضور بغرض نمی گرفتند و''باغ بیگم' در گفتن و نوشتن بعمل می آمد بحدی که اگر امیر نے فوت می شد بعد سیوم او معروض می شد بلفظ اینکه'' فلانے صحت کلی یافت'۔

مناقب بست و چهارم : روز باز پیاده بائے متعینه کرده خیمه مبارک کی بندوق سرداداز اندرون کل حکم رسید که این بندوق کدام کس سرداده تحقیق نمایندونام او ونام جماعة ورساله بنویسند چنانچه مشرف د یوژهی زنانه فی الفور تحقیق نموده فردتقید نام ودر ماهه ونام جماعة دار و بزاری نوشة اندرون محل فرستادند بر فرد فذکور دستخط مزین شد برطرف فرمودند که قدرو قیمت باروت نزدمن از جوا بروز رسرخ وسفید مافوق الحد است به وقت ضرورت میسر نمیشود چنانچه از آن روزی هی احدے آواز بندوق نمی کرد مگر شب معلال و پانزده آواز معمول قراریافته در ماه تمام یکمر تبه دستورگرفت.

مناقب بست و پنجم : (روز)ارشاد کرامت بنیاد شرف اصدار یافته بود که اگرنقصان لکھ روپیہ شود قبول است ' فاماعرض معروض مردم بے مزاج و بیوفت گوارا ندارم از ال روز در در باربقدر توجه مزاج تعلقه دارانِ فهمیده به احتیاط تمام عرض می نمودند و ماخوذ نمیشدند -

مناقب بست وششم : بعد فتح ناصر جنگ سید لشکر خان بهادر نذر فتح گذرانیدند و بعدازان نذر دویم بهم گذرانیدند فرمودند که دو باره نذراز کیست؟ عرض کردند که فرزندار جمند شیخ سالم بدست آمد آن نذر بهم قبول شدمن بعد مرتبه سیوم نیزنذر گذرانندند وعرض کردند که فرزند ناصر جنگ نام مبارک بوده است و بهم ببرکت نام آنجناب از میدان مجاربه گریزان نشد واین بهمه قباحات قیاسی راحق سجانه تعالی و تقدس محض به نفیل حبیب خود و نیت بخیر حضرت یکبار کے رفع دفع نمود آری آری فرمودند و نذ و رمقبول افتاد -

مناقب بست و مفتم : بارکان خود فرمودندا گراز دوما به ضابط برساتی ازمردم سپاه اخذ شود در عالم به بدنای شهرت انگیز دوسود نکند تدبیر برجسته را تا نیرتمام است معهذا دو بزار از سایر برطرف نمودن و دو چهارساله موقو فی لازم کردن و جم هم نگا بداشت بخ بزار سوار بسر اسری سی روبیه ساختن وسه چهار رساله دار جدیدرا نواختن حساب برابراست بلکه زیاد از دوما به صفایط کفایت است جمیس کار در بدنامی است و جمیس کار بعنوان مقصود حاصل ماست و رفع بدنامی -

مناقب بست وشم : شاه عنایت محسن در در پیشه از اولیاء الله بوده اند ، روزی در پربیشه از اولیاء الله بوده اند ، روز به بالمشافه بجناب عالی فرمودند که " تو مقبول الهی است وجمعیت دینی و دنیوی نصیب تست من هم چنین میخوا هم که شریک وقعین دولت هر دو جاباشم از رایات و دنیوی نصیب تست من هم چنین میخوا هم که شریک وقعین دولت هر دو جاباشم از رایات

منصوره یکےرایت رابنام فقیرمخصوص قر ارد ہندو بر کات وفتو حات رااز ان بعد در دولت خود ملاحظه کنند'' جناب عالی گفتند کمال آرز ویے من است چنانچه بچیار شے کشکر که سه بخش دارد واز همه بلنداست ونقشه تمام كشكراز قيام اوست بغايت مرتفع واز دورنمايان میشود بنام شاه عنایت مشهور ومعروف چهار دانگ است مخالفان ترمی قداز وست_ مناقب بست ونهم: روزي محتشم خان بها در بخشي دكن حكم شد كه عضد الدوله بهادر درامور ریاست سخت قباحت نافهم اندواز تدابیرملکی و مالی محض بے خبر صرف جو ہر شجاعت ذاتی دارد ' چنان چهاز حرکات نامستحسن سینئر مامدام در سوز و گداز است _ مرہت ہائے نامی رامثل باجی راؤو چندرسین وراؤرنہاجی وسلطان جی سرلشکر راجہ ساہو را برائے رخصت پیش ایثان میفرسیم تعظیم اینها زنار داراں تواضعها ندان نا کرده اراده مى نمايندو ہم مارااز تعظيم اينها بطبيعه ممانعت دارند وعلانيه ميگويند چندسال كفار راتعظيم نخواجم داد ودینداری بدنیا بدل نخواجم کر دمعهذ اخود رفته بفهما نند که متدابیرمکلی دیگرمن بطور سے اینها رااز ان خود کرده ام والا اینها زمیدارای ملک

وحضرت خلد مکان از وفورغلبه بعد تضرف نمودن خزاین هندوستان نتوانستند
اینها را برجم د هندو چندین خاندان ته و بالاگشته و سود نکر دو به حکمت عملی اینها رامن رام
کرده بقدم و دم جانفشانی ملازم ساخته ام بیک نادان تعظیم همه تد ابیر گویا بربادی د هند
مختشم خال بها در حسب الا مرنز دعضد الدوله بها در رفته مراتب با ابلاغ نمودند سود نکر د
وعلاوه مواخذه خدا بخش خواجه مرا از خان مذکور آغاز شده که به وقاری منصب باین
مرتبه که بخوجه با مید هند کدام جا اینها شمشیر آرند خان مذکور آمده همه با حرف بحن

گذارش نمودند فرمودند فکرد گیر کردخوامد شدخوگر بدوضعی از زندگانی ایس مردم قباحت نافهم نادان کم اندلیش دشوار برملایقین است خداحا فظ باد۔

مناقب سی ام: از محالات بعرض رسید که ناصر جنگ در نظر بندی از کردار واعمال خودمقرون گشت فاما بربدن ملبوس درست ندارد ' چنانچیروز دویم آن چند تفان چھنٹ ملتال خریدی شاہجہاں باد (از حضور) معہ نونیت رام پیشکار خانسامانی مرحمت شدیبینکار مذکورموافق حکم پیش ناصر جنگ تهال با گذرانید ـ ناصر جنگ بعد ملاحظة قبول نكر دندنونيت رام مرد سنجيره بودبه ناصر جنگ گفت (تھانہائے عنايت حضور واپس بردن درحضور مشخس نمیداند ناصر جنگ گفت) ای عزیز این چیبنٹ ہا بجہت عیال بیشی اسیان طویله لایق است بکارمن نمی آید لا حیار نونیت رام تھانان مذکور بحضور <u>آورده باز وعرض کرد پسند نا کردنگرفتند حکم شدفر دخریدی تھانان حالی وفرد چھینٹ که در</u> لباس ملبوس خاص است چنانچه فی تھان قیمت ہفت روپیہ سراسری بور وفر دخریدی شا ہجہاں آباد کہ بناصر جنگ عنایت شدہ بود فی تھان سرا سری خریدی نہہ روپیہ بود تھم شد که نونیت رام معه هر دوفر درفته خانسامال دو باره برده رساند چنانچه شروحا بمراتب عرض بناصر جنگ کرد بعد ملاحظه هر دوفر د بآدم خودگفتند بگیرند و به نونیت رام گفتند بروید وتسليمات ازمن بجاآريد چنانچه نونيت رام درحضور رسيده تسليمات بجاآورده واين مقدمه باتمام آمدودرمحلات خاصه عم رفته بود كه درمقدمه ناصر جنگ بي كسعرض معروض آئنده نكنند كه خانه برانداز عالم است ودرنظر بندى متعينه افزودندوآ دمان ناصر جنگ بالکل اخراج کردند وبار ہا برائے بحالی خدمت گاراں قدیم بجہت تعیناتی

استدعا كردندمنظور نيفتا دويذيرائي مگرديد_

مناقب ي ويم : درخلوت جناس مرسله خواجه عبا دالله خان عامل سيكا كول ورا جبندري وتحفه مرسله خواجه كته عامل مجهلي بندرخود بدولت ملاحظه ميفر مودند بعد مخلصي بناصر جنگ وہم حکم احضارخلوت شد۔ چنانچہ چندتھان چھینٹ ہائے مجھلی بندر قلہ کارتحفہ برنگ صوفیانه که پیندخاص بود بناصر جنگ خطاب شد وخود بدولت تعریف بویه ویرداز دریک وقلم کار تا دیر می فرمودند ناصر جنگ مزاج معلوم نکردہ بے تامل برزبان را ند کہ اگر برابر چھینٹ ہموں یک روبوٹہ بایستی کمر بندودستار ہم نیار کنانیدہ ہمراہ میفرستاد زیادہ تر لطف وخوبی پوشاک بود بجر داستماع این کلمه زبانی ناصر جنگ فرمودنداستغفرالله آن پوشاک نجبا نبوده است مگر بوالهوسان خام خی<mark>ال نو دولت و نا دیده حال بےمغز ہم چنیں</mark> ببند دارند شارا ہنوز ازخو بی پوشاک کما حقة علم کجاست ہرگاہ ہمہ چھینٹ معہ جامہ و دستار و کمر بندیک رنگ شد آن صفت درخت شد آدمی نماند ولطف دیگر دران یافته اند که چینٹ دیگر ودستار دیگر و کمر بند دیگر حسن ونمک وخو بی ازان می افزاید ' ناصر جنگ سکوت ورزیدازان بعد بدمزاج شدہ یک عدد دہکد کے از گلومبارک برآ وردہ بناصر جنگ مرحمت فرمود رخصت دادند اوتسلیمات بجا آورده سوار شده رو انه مکان خود

مناقب می ودویم: روز بے بعد دوسه ماه برطبق تحریک اعیاں حضور پرنورقبل از در بارود یوان بناصر جنگ حکم رسید که حاضر در بار شود موافق حکم بدر بار رسیدند ' بعد مزین افراد مستحقین نوبت عرض معروض تعلقه داران دیگر معمول در بار بود که ناصر جنگ رسید ' بعد دستخط کامله مردم حضور اسپان سود اگری از نظر مبارک می گذشتند ' از نجمله اسپ تازی شوخ طبیعت به اسپان دیگر قرع می نمود وجلد بود سوداگر اانرا معیوب یافته از حضور براور دند و یکسو بر دند بعد از ان از سریچه بیرون کر دند ناصر جنگ رنگ و روغن سمنداسپ را در نظر پیند نمود عرض کر دند ان اسپ معیوب را دوباره اندرون طلیده بعر یف جمال وعیال و مراد و سر بلندی او در حضور برزبان آورده و اصلاً از عیب وخوبی او مطلع نبود خود بدولت ملتفت به کلمه ناصر جنگ نشده برخاست فرمودند و روز و کلام رخصت نمودند بعد رفتن در کل سرا از بیشتر از پیشتر شکوهٔ ناصر جنگ فرمودند و روز دو یکم آن فرستادن ناصر جنگ را بعنوانها عرض معروض نموده بمعافی تقصیر ناصر جنگ برداخته از آن بعد ناصر جنگ را روانه عرض معروض نموده بمعافی تقصیر ناصر جنگ برداخته از آن بعد ناصر جنگ را روانه حیر را باد کرده خود بدولت بار ار ده چهاونی متوجه فرخته بنیا دشدند

مناقب می وسیوم: روزی در کوچ با ثنای راه بقدر نصف منزل ناله دشوار گذارهائل بودخود بدولت فیل سواری استاده فرموده گذر چھڑ ه واسترال وارابه باوبهیر پیشگاه بدشواری دریافته چناچه کمانیال تبرداران موافق هم رو بروراه ناله صاف و جمواری کردند و درین اثنا پیرزال لے برگاؤ مرداروضحل سوار بود بدشواری عبور ناله نمود و آبسته آبسته نزدیک فیل سواری مبارک شد وعرض نمود که نواب نامدار جهان مدار قربان وقصد ق شوم حالاخود بفضل الهی پیرشدید ' یکی از فرزندان لائق رابه لشکرکژ وژی و ملک گیری مقرر نموده بارام تمام در آبادی شهر قیام فرمایند ' خود بدولت بواسطه غیر به پیرزال فرمودند که تو خود پیرشدی چرابه لنگر خوری اکتفاکرده در حیدر آبادخواه در اورنگ پیرزال فرمودند که تو خود پیرشدی چرابه لنگر خوری اکتفاکرده در حیدر آبادخواه در اورنگ

آباد نمی نشینی او نیز عرض کردتمام عمر از ابتدائے سفر سنجل مراد آباد در بین لشکر بوده بسائیدگی گندم ارد پیدا کرده خورده ام غیرت مانمیخو ابد که قوت خود برلنگر خیرات اخیار کنم ده رو پید نقد از بهله رکاب معاش مرحمت شده فرمودند که بیگوئید ضعیفه را آبسته آبسته روانه منزل شود سه کروه جنوز باقیست وخود جم از آنجار وانه شدند و بخواجه نجم الدین خان که درخواصی بودند فرمودند امروز این ضعیفه در مردم خود طرفه بسر وردل حرفهائ فخریه خود بیرکت سروردل ضعیفه ما را جم مدام مسرور دارد بیان خوابد کرداز جناب الهی مستدی ام که ببرکت سروردل ضعیفه ما را جم مدام مسرور دارد خواجه نجم الدین خان آمین آمین می گفت این مهمه زبانی خان مذکور است.

مناقب می وچهارم: سالی درسفر کشنا بندی از دیهه برسه ارابه مملوکرده بلشکر آ ور دند ' روز دوئم داروغه دیوانخانه عرض کرد که بندی موانس مردوزن و بچه ها که <mark>در</mark> جلوخانه برارابه بإمملوا ندشب مردم صرافه ایک پلهنخو دبریان و یا و پله قندسیاه چبینه فرستاد بودند بخوردانهاررسيده آينده هرچه علم شود فرمودند همه بإرا آزاد كنندد مروز چرا توفيق عرض این مقدمه نیافته بنگالی بیگم زوجه مرشد قلی خان مرحوم از بنگاله آمده بود و چندے درمحل سرا بالفت خدام محل مهمان مردم كل بوداز سرود بمرتبه شوق تمام داشت وازمحلات معاش او تقرر یافته معرفت لعلدی اصل معتد سر کار بعرض رسانید که دریس بندی بعضی <mark>دختر ان</mark> قابل تربیت مستند اگر حکم شود انتخاب نموده مرقدر بفرمایند حواله کانیان کرده آید فرمودندا گرچه دارالحرب است مضايقه ندارد فاما يکخو اه دواگر با شندمضايقه ندارد زي<mark>اده</mark> نه ' چنانچداز آن جمله چهار دختر حواله کانیان محل شد باختیار بنگالی بیگم ودو طفل نابالغ موافق حكم حواله عبدالرجيم تحويل دار دواخانه كردند مسعود واله دادنام هر دوجد بيرالاسلام مقررشد ودر دواخانه سرکار ذمه تربیت در دواخانه باختیار تحویلدار ند بورکر دید و چنانچه اولا د هر دودر حیدرآ با دقائم ومشهور بچیله سرکار دولت مداراعتبار یافتند بحدی که دری فاندان مسعود تحویلداری بوشکخانه وبعطای منصب وخطاب خانی وجاگیرات ممتاز بود و خاندان مسعود تحویلداری بوشکخانه وبعطای منصب وخطاب خانی و تعلقه قرق گاه اله داد جم بدستور برا در کو چک مسعود خان بدستور به منصب و خطاب خانی و تعلقه قرق گاه حیدرآ با د مدتے سر فرازی داشت از دوسه سال هر دو در گذشتند واولا د هر کدام قایم بیائی پدرومعزز و مکرم اند۔

مناقب می و پنجم : اتفاقاً سیر حسین پیرزادہ از جملہ سادات ہے پری کہ يكصد وياز ده ساله عمر داشت بملا زمت رسيد ' جناب عالى متعالى فرمودند كه ببركت قدوم شریف بنده زاده امروزمتولد شده است خود بزرگ اندازمصحف مجید تبرکا وتیمنا فال برآ ورده از زبان مبارك نام د هند ' چنانچه خود بدولت مصحف مجیدرااز دست خود بدست بزرگ مذکور دا دند و آن بزرگ فاتحه خیر و برکت وسلامتی صاحبز اد هٔ آفاق خوانده فال ازمصحف مجید برآ وردند وعرض کردند که حرف عین در فال برآیده است محم^علی خان بهادرنام صاحب زاده آفاق بایدنهاد ' جناب عالی متعالی فرمودند بسیار مبارک فاما بایں نام مردم بساکس بود واند بلکہ از شار بیٹار معہذا چیزے از نام من ہم اگرضم این نام فال كنندلطف زياده ترخوامدافزود ' چنانچه جناب عالى متعالى (في الفور) فرمودند نظام علی خاں بہا درنام خوب برجسته می شود واه واه مکررمبارک مبارک بتکرار برنبان وحی ترجمان فرموده فاتحهمز يدعمروا قبال خوانده من بعد فردسيد حسين معمراز نقذ ويوميهمزين بدستخط خاص ساختة مرخص نمودند ' اين مقدمه سيوم محرم الحرام ١٣٩ هو جم بسيد حسين

مذکور ارشاد شد وقت رخصت انشاء الله تعالی ملاقات دویم منظور است چنانچه هنگام رخصت یا نصدر پیه به برزگ مرحمت شدورخصت وطن فرمودند_

مناقبی وششم: مغلے از بخارا در مستحقین مثل قاعدین بملا زمت رسید و مسواک از پیریمن خود برآ ورده بنظر انورگذرانید صدر حضور بنا براینکه از سبب نبودن دندان مسواک در حضور نمی گذشت بمغل مذکور ممانعت خواست بکند خود بدولت دریافته فرمودند باشید ممانعت نکنید که برائے ماتفول آ ورده است که عمرم یکصد و بست ساله شود و دندان نو برایند و من مسواک کنیم دست خود را دراز نموده مسواک گرفتند و پیش خود گذاشتند و یا نصدر و پید بمغل مستحق مرحمت شد_

مناقبی و مفتم: بعد آمدن از دبلی و هنگامه نا در شابی به ضیاء الدین حسین خان صدر لشکر ظفر اثر بالمشافه ار شاد که میراحمد ناصر جنگ خزانه مارا برباد داده است معهذا سابق بکسے که صدر و پیدی دادم حالا باوده رو پیدخوا بهم داد تا که خزانه ما از سر نو آباد گردد ـ اگر چه ار شاد چنین بود مگر بر قدر که بمر دم عنایت و مرحمت می شد بهمون مقد ار بدستخط میر سیدا صلا کمی راه نیافت در کا خانه خیر سرموکوتا بی نفر مودند _

روزے کردرخلوت بحضور مقربان بساط والا برزبان وحی ترجمان گذشت فرد:

گرکے دامید ہم نفترے یکی دہ میشود در میان کیسے خود کیمیا داریم ما
مناقب می وہفتم : برضیاء الدین حسین خان صدر حضور حکم شد کہ بردیوڑھی رفتہ درخیمہ مکتب نشسته از آموخته ہائے مرشد زادہ ہائی آفاق دریا فتہ بمعلمین آنہا تقید قرار واقعی بکار برند ' چنانچہ بفتر دو ہفتہ بعمل آمد و بعدہ بحمد انور خال حکم رسید کہ قرار واقعی بکار برند ' چنانچہ بفتر دو ہفتہ بعمل آمد و بعدہ بحمد انور خال حکم رسید کہ

بدینمو جب سبن معلوم کند دران وقت خواند گے بتفصیل ذیل بود ' بار ها می فرمودند مرد بچه ها ندالبته چیزی خواهند شدخالق ها دی آنها است _ سبق میرسید محمد خان بها در صلابت جنگ : معلم حافظ عبدالرحیم بدر ماهیه چهارده روپیه ملازم بود _

۱۸شعبان ۱<u>۹ ۱۵ اینجری</u> کاشوال سنه مذکور کافیه کافیه کافیه مرفوعات بحث فاعل مرفوعات بحث فاعل

آینده غره ذی قعده سنه مذکور

ميرسيد محمدخان بهادر بحيدرآ بادمرخص شده

سبق میرنظام علی خان بها در اسد جنگ : معلم شخ محرجمیل بدر ماهه ی و پنجر و پهیر یک اسپ ملازم سر کار بود و مامور تعلیم عربی صرف جدولی و دستورالمبتدی میخواندند ' شخ محم جعفر حیدر آباد دکن بدر ماهه نهه رو پییبرائے تعلیم خط ثلث مامور بود ' ومعلم ترکی خوشحال بیگ ولد خدا بروی بیگ

۱۸شعبان ۱<u>۹۵۱</u> هجری ۱۵ مضان ۱<u>۹۵۱ هجری</u> دستورالمبتدی نصاب ترکی بحث ابدال مهموز آغاز تعلیل نصف کتاب کذی قعده <u>۱۵۹ هجری</u> بحث مثال واوی تعلیل عدة

۸شوال <u>۱۱۵۹ ج</u>ری بحث ابدال مهموز

مناقب ی وزیر جنگ بهادر که در در بلی بودند متضمن اعتراضی مجمد شاه بادشاه و شکوه بعض چیز هارسید ' بعد مطالعه آن در دبلی بودند متضمن اعتراضی مجمد شاه بادشاه و شکوه بعض چیز هارسید ' بعد مطالعه آن طرفه مزاح مبارک برآشفت و کلمات برزبان باختیار رفته که غنیمت نمی دانند که من بر یک گوشه از ملک اکتفانموده می گذارانم و بسا آفات آنها رامن از اینجا دور مینمایم واز خداوند تفتر س تعالی واز قهر و خضب اولرزانم و می ترسم والا ما هم بشریت فراوان داریم و کور نمک نبوده ام و تربیت یا فته حضور فیض گنجور حضرت خلد مکان بوده ام همه مراتب ها وقباحت ها در ضبط خود دارم و غریب الدیارام و کشند ه د ماراز بدطیفتان ام در گذراین چیز و قباحت ها در صبط خود دارم و غریب الدیارام و کشند ه د ماراز بدطیفتان ام در گذراین چیز

با می کوشم خدانخواسته اگر مزاح از جادهٔ بشریت بیرون رود بحوله وقو ق عهده برائی در پیج احدی در حضورنمی یا بم ' نمی دانند که جمین کفار مر به شه کشته و را نده از بیجاست بیج احدی از عهده او بر نیامه ه واو تا دروازه د بلی تا خت و تا را جی نمود وانقام از کسی نشد ' و جمون مر به شه لت خورده تنبیه یافته ترسان ولرزان وگریزان وافقان و خیزان وسرگردان خوفناک اینجاست مجال ندارد که نافر مانی کند وسر از اطاعت بیچد خواه نوع دیگر بمیان آر د نعوذ بالله د

مناقب چهلم: روزی موافق معمول افرادخر چه باور چی خانه سرکار عالی از نظر انورگذشت فرمودند برائے کباب سوت دوفلوس می نویسند ، برمصالح گرم سوت که بسته می آید آنرا کجامی برتابند؟ باید که این کارسوت کباب از هال سوت بگیرند بر دفعه دوفلوس قلم کشیدند -

ہمونزمان عرضی خانسا مان برہان پور از نظر گذشت متضمن براینکہ تختہ ہائی شال کرم خوردہ تمام شدہ چون خریدی بیست ہزار روپیہ بود و بعد از ان کوچ در ان ایام بطرف دبلی شد در باب تحویل دار کہ در خانسا مانی (ازیں مقدمہ) خبر نکرد ہر چہ ارشاد شود بمنشی تھم شد بر نگار ند کہ آیندہ تقید بکار برند کہ چنین بے خبری بوقوع نیاید ' مقرب حضور عرض نمود کہ برائے دوفلوس سوت باین مرتبہ تقید بود و در تخریب تختہ ہائے شال بچ ارشاد نشد ' فرمودند این مقدمہ دنیا است آنرا ہمین قتم باید کرد کہ چیزی فراموش نمود ن و مرودند این مقدمہ دنیا است آنرا ہمین قتم باید کرد کہ چیزی فراموش نمودن و چیزی اخذ کردن است ' محل ہر کدام امر علحدہ پیکھور ہمدانی توان حساب کرد۔ مناقب چہل و کم : فدویخان دیوان دکن بود برائے جا گیر منصبدار در عرض مناقب چہل و کم : فدویخان دیوان دکن بود برائے جا گیر منصبدار در عرض

معروض مبالغه داشت ' فرمودنداین قدر مبالغه محمول بغرض میشود و مستحسن نمی گردد رگ فد و بخان در حرکت آیداول مرتبه این کلمه گفت غرض مردم را بخانه مجام می بردوطرفه پیدااست که آنچه بادشاه بگیر د نامش پیشکش خوانند و آنچه و زیر بگیر د آنرا نذری نامند آنچه فاسامال بگیر د دستورے گویند و آنچه متصدی بگیر د شکرانه و هر چه ابال قلم بگیر د تحریر و آنچه قاضی بگیر د د کا حاف و هر چه مواران بگیر ند و آنچه بیاده بگیر د دروزینه و هر چه سواران بگیر ند و آنچه بیاده بگیر د دروزینه و هر چه سواران بگیر ند و ان بگیر د د کا حاف و هر د ما اور شوت نهاده اند ' از آن بعد د شکی کاغذر و بکاراز جیب خود براورده معه کاغذ د تی که عرض معروض بود جناب عالی متعالی گذاشته از حضور بر آمده بخانه خود رفته روز د یگرے بے تامل راه بیت الله گرفت تا بندر سورت نرسیده بود که رحلت کرد ' بعد عرض احوال فدوی خان ارشاد شد هرگاه شنیدم بینا در چاه افناد و نابینا از آفت چاه محفوظ ما ندفرد:

چونینیم راه نابینا بچاهست اگرخاموش شنیم گناه است مناقب چهل ودویم: روزی حکم شد که خبر وفات مردم را بلفظ اینکه «صحت کلی یافت» بعد سیوم روز در حضور عرض میکرده با شند و هر که برائے نماز جنازه (حاضر شود و به تلقین و تدفین) برودسه روز در حضور نیاید و باریاب دیوانخانهٔ گردد به میں طور دوام بعمل می آمد مناقب چهل وسیوم: ارشاد شد آدمی غریب نادار که سعی در کارنیک کند لازمه نندگانی اوست که یجامه و یکدستار و یک کمر بند و یک رو پوش برائے عیدین وشادی زندگانی اوست که یجامه و یکدستار و یک کمر بند و یک رو پوش برائے عیدین وشادی (ومهمانی) مردم مهیا دارد والامردم د نیادار اور ابد معاش خوانند ومحقر پندارند ومعذوراز عقل شارند

مناقب چہل و چہارم: روزکوچ بود کہ از دورنگاہ کردہ ملاحظہ نمودند کہ بہل از سواری زنانہ است در صحرا (استادہ) فا ما از دیر حرکت نمی کند بنور محمر مورچیل بردار فرمودند کہ (پیادہ پا) نزدیک بہل مذکور برود تحقیق کند کہ چرا در صحرا استادہ است اگر دہور ہے شکتہ بود ہورے دیگر بہلیاں نزدخو دندار دتو خوداز بہلیاں دیگر کہ در راہ میر وندمستعار دہور بر باند کہ کا راو برایدمن بعدر سیدن منزل لشکر دہورے امانت گرفتہ را تو خود بمالک دہی ہر بمکان او برساند چنین بود چناں بعمل آمد۔

مناقب چہل وششم: میر محمطیم میر منزل لشکر فتح رہبر بلد قامت ولایت زا بودواین کہتر در مدت پنجاہ سال اورا ہر روز کمر بستہ دیدوگا ہے خالی کمر نیافتہ وروزے بیار ہم نشنید اورا چندے اہتمام نیز مقرر بود ' ناخواندہ محض وزبان فارسی داشت واسپ سواری اوقوی ہیکل از اسپال دیگر قوی تر اورا ہم گاہی بے زین کے ندیدہ باشد' چون بافانی محبت فراوان داشت و ہر دلعزیز بود (دریں مدت عمر اورا در راہ ایستادہ خواہ تکلم بااحدے ایستادہ کندندیدہ وسوائے جلو خانہ ایستادہ کسے اورا نیافتہ) از چہار گھڑی شب آخر روز کوچ زین بر پشت اسپ اومی شدتا نصف شب سوار واسپ وآ دم اورا آرام نبود بقدرسی کروہ مسافت طے بر اویہامی شد۔

روزے باویم شددرمنزل طولانی جائیکہ آب بوددرا ثناءراہ دوحصہ مسافت طی
شدہ ویکھسہ باتی ماند در آنجا خیمہ برائے حاضری تناول نمودن استادہ کند و چنداول
چہاڑلشکر کہ اصلاً متنف ازلشکر نمانداز آنجا سواری کند و خبر بازماندہ ہائے راہ وخیمہ گاہ
ذمہ اوست وما خوذ نگردد۔ ودوچھڑہ خالی چہارگاوی رامنجملہ چھڑہ ہائے کوتل رکاب
برائے ماندگان راہ متعینہ چنداول مدامی خانسامانی لازم نماند وسواران اہتمام بجر دنقارہ
کوچ قبل از میرمجم عظیم روانہ پیشتر میشدہ باشند دراہتمام واحتیاط زراعت راہ ومنزل گاہ
اگرفتور افتدنشود چنانچہ بدانموجب مدام بھیل می آمد ومعمول تقرر یافتہ روز کوچ
سیوائے زبانی ہرکارہ متعینہ جہاڑہ فرد داروغہ ہرکارہ از چہاڑہ لشکر شام درحضور
میگذرانند۔

مناقب چہل وہفتم: روزے بامرائے خلوت خود بدولت میفر مودند کہ مارااز وقت عمر سہ سالگی ہمہ واردات یا داست و آنچہ دریں عمر بازیچ (۱۳۷) ہامرغوب می شود مطلق مرغوب نبودخوداز آنونت بررایات علامت قمرقائم کردہ ام ونام من قمرالدین بود رفته رفته درعوام مشهور ومعروف چنین ماند که این علامت (قرص) نان اوست بررایت پخچالی که سه بخش دارد که عطائے شاہ عنایت مجتبی است آنرام ردم عوام نان سه پشت خود مها ازیں خاندان بطور قول قرار داده اند و تخواه برسبزی که رنگ پارچه او سبزاست بحای خود مشهور کر دندای بهمه من جانب الله بود چهاز عصر نواب شهید سعید حضرت مرحوم مغفور عابد خان بها در مبر ور دویم نواب غفران پناه حضرت غازی الدین خان بها در فیر وز جنگ علیه الرحمة والرضوان سیوم تا بمن و برایت بچهالی که سه بخش دارد وعطائے شاہ عنایت مجتبی است نوع نوع بیان می کنند غلط العوام فصیحاً میں معنی دارد شاہ عنایت کو تابی است نوع نوع بیان می کنند غلط العوام فصیحاً میں معنی دارد کو اولاد ما راحق سجانه تعالی بتصدق حبیب خود بنواز د و توفیقات حسنه نصیب و کرامت فرماید که به پیروی این خاندان عالی دو مان کوشند۔

مناقب چہل ہشتم: از محلات خاص خبرے واقعی بعرض اقدس رسید مزاح مبارک ازان (مقدمه) سخت برآشفت ووجهه آن اصلاً مطلقاً معلوم نگردید (وافشائے راز نشد) و یکبارگی حکم محکم شرف اصداریافت که سزاولان از حضور پرنور رفته خواجه یوسف خان را که خویشے قراریافته بود واو درحویلی مظفر خان خواجه سرا واقع چونه بازار مجمعت بنیا دفرود آمده است اورابسزء اولی تمام از ان حویلی براورده از نربدا آنطرف در سرحد مندوستان گذاشته بیابند ہمون قتم بعمل آمد۔

مناقب چهل ونهم: از اخبار وقالیع اورنگ آباد بعرض رسید که قاضی کریم الدین خان قاضی مجسته بنیاد محکمه نمیکند معهذ اعنایت نامه بنام قاضی موصوف شرف اصدار یافت که از چگونگی حالات خود برنگارند ونکر دن محکمه از چه و جهه خوامد بود - قاضی مذکور که از جملهاولیاءالله نام بود در جواب نوشت که درینجامتوسلخان نیابت نظامت خود را بمولوی محمد صنعانام که قاضی (زاده پرگنه) جهری وکوتیری است و در مزاج دخل یافته تفویض کرده انداومقد مات شهررانه و بالا کرده محض بیدا دساخته معهذ امحکمه کینم _

به مجردرسیدن خط قاضی عنایت نامه بنام متوسل خان صادر شداگر برخلاف هم قاضی کریم الدین خان (چیزے) بعمل آیدنتائج نیک نخوا مند دید ' ومجر صنعا کیست اورا در حضور بفرستید (باده شرارت و بیهوشی) متوسل خان تحلیل یافت ومجر صنعا گریخت ومفقو دگر دید۔

مناقب پنجابیم: روز ہے بمیر محمد سین خان دیوان دکن سر در بارار شاد شداز دفتر صدارت بدفتر دیوانی دکن برائے عرض حضور کیفیت طلب مینمایند تو قف واہمال درین مادہ از چدراہ بعمل می آید مگر شامحکوم پیشد ستان خود ہستند (برحکم حضور گفته آنہا را ترجیح دادہ اندنتیجه آل چه باشد) اگر آیندہ اہمال معلوم خوابد شدخو بی نخوا ہمند دید متصدی صدارت قسے که (تربیت یافته و مزاجدان است) اگر پیشد ستان دیوانی دکن و محرران محمد ارت قسے کہ (تربیت یافته و مزاجدان است) اگر پیشد ستان دیوانی دکن و محرران مفت خلعت مرقوم می گردد گویا قطعه میرعلی است و محرران سرکار باد شاہر سراسراز مفت خلعت مرقوم می گردد گویا قطعه میرعلی است و محرران سرکار باد شاہر سراسراز لطف بے لطف از یک حقیقت رابد فعات دوجا می نویسند ' اینهمه غفلت از بے خبری شاست والاً نہ چہامکان دارد۔

مناقب پنجاه و کم: ابراهیم علی خان از امل نوایت بود تعلقه قلعد اری ایلکندل و و جداری ایلکندل و فوجداری آنجامعه شقد اری ضمیمه یافته در ارسال مخصیل آنجا مدا هنه نمود عرضی از

تر ددات خود به مضامین برجسته نوشت وزر مخصیل تعلقه بفرستاده در باطن بغی ودر ظاهر بر خلاف عرایض می نوشت و مرمت قلعه را نا کرده و به کهوک مصارف آنجا قلمی نمود بر غرضی مومی الیه از دستخط خاص مزین شد و تحویل موسویخان منشی که واسط بر فرازی او بهمیں بود شد ' وفر مودند که عنایت نامه موقوف بهمین عرضے اور اکه دستخط شد در خط خود ملفوف نموده ارسال دارد فرد:

تیرزدی نیخ زدی را که سیخپرزدی کفپرزدی کفپرزدی مخبرا کو سیخپرزدی کفپرزدی مخبرا کو ایا که دوه از ایان می کارد قالی می کارد و این الله ما کارد و این الله ما کارد و این الله ما کارد و این ک

مناقب پنجاه دویم: یکم شد فتح الدین علیخان داروغد دیوانخانه مبارک که خواجه عباد الله خان عامل سیکا کول وراجبند ری بناء براینکه خواجه عبدالله خان پدرش در حضور است زرسر کاراز تعلقه خود نفرستاده سز اولان شدید شوره پشت تجویز خوب کرده بفرستید در سز اولان سخت گیر کدام ملازم اند ' خان مذکور فی الفور بعرض رسانید اسد بیگ سزاول دراصل کاشمیری است خودرا در مغلان جا کرده و مرد جه بهیت در چوبداران بدتر از کاشمیری است _این جردوموذی بیراند و بدذاتی اینها را تمام لشکرگواه است در فغان وفریا د دارند خواجه عبادالله خان را نیم کحظه بغیر سبیل در سرکار فرصت دم زدن نغوا بهند دادفر مودند تجویز بجاست -

مناقب پنجاه وسیوم: بعد فتح قلعه ترچنا پلی واخراج مراری نام مره شراز قلعه ندکور حکومت آنجا را معه کرنا تک وآرکاٹ معه دیوانی آنجا وعطائے خلعت وخطاب محرعبدالله خان بخواجه عبدالله خان مرحمت شده بود وارشاد شدساخته پرداخته سعادت الله خان مرحوم كهمر دفهميده بودمنظور دارند برطبق اسناداواسناد بمهرخود بدبهند ، روز دويم کوچ قراریافت وشب محرعبدالله خان آخرشب شادی مرگ شد ومقام اتفاق افتاد ' وبهير بنگاه كهاز هشت ماه بنابرمحاصره قلعه وگرانی عاجز بودند بفرط خوشی کوچ مراجعت از نیمشب کو چیده بودند صبح شتر سواران رفته باهمه راواپس آور دند هریک بمقام خود آمد قائم شدا نورالدین خان بهادر باریاب خلوت شدند جناب عالی مذکورشادی مرگ محمد عبدالله خان بر زبان آوردند فرمودند حالا كدام كس را باينكار مامور بايد خمود انورالدين خان (تجربه کار و پخته روز گار و دانائے عصر بود) دست بسته عرض کرد که فدوی شخصے را باین کار بخاطر آورده است ارشاد شد بگوئید گفت انو رالدین خان بد<mark>تر خود بدولت تبسم</mark> فرموده خلعت تعلقه مرحمت فرمودند واز انجا كوچ نموده (وانورالدين خان بهادر رخصت یافتند وخود بدولت کوچ بکوچ متوجه) چھاؤنی اورنگ آباد فرمودند (وچھاؤنی درانجاتقرريافت)

مناقب پنجاه و چهارم: هنگام عزیمت هندوستان درنواحی برهان پورخدام روضه حفرت خواجه معین الدین چشتی (۱۵۱) قدس سره از اجمیر موافق مرسله سجاده نشین آنجا معه تبرکات بملا زمت رسید ند فرمودند که سابق یکمر تبه بمن تبرک رسیده پنجاه سال می شود پانصد رو پیه بطریق هندوی کرده بروضهٔ منوره نز دسجاده نشین فرستاده بودم و پنجاه رو پنجاه رو پیه به خدام که آمده بودند دادیم " چهارآ دم بودند حلقه کمان چهتری چر اول و دستار آورده بودند بلکه چهارم نوجوان بود اغلب که درین مردم سیوی همراه شاست و دستار آورده بودند بلکه چهارم نوجوان بود اغلب که درین مردم سیوی همراه شاست

وحالا پیرشده همین باشداودست بسة عرض کردچهل و پنج سال میشود آمده بودم چون از همه آخر بودم سی روپییمرحت شده بود _

مناقب پنجاه و پنجم : درعهد خلد مكان ذوالفقار خان بمهم چنجي تعين گرديد ونقاز ہم چشمی از جناب عالی داشت شبانه کوچ کردہ وخواست برمثل حضرت که سرراہ اتفاق است حادثه رسانیده بگزارد که جرکاره بائے باطنی این خبر دادند که اراده بطون است چنیں معلوم می شود ' معہذ اجناب عالی سرشام از انجا کوچ فرمودہ بفاصلہ سہ کروہ <u>از راه باو جانب بچها ژی اردو ئے معلی فرود آیدند در آنوفت قهوه یز ملازم سرکار جناب</u> عالی عقب مانده بود بنابرشب از بیخبری خود شامل بھیٹر ذوالفقار خاں گشت ووقت صبح معلوم نمود فاصله بست كروه فيما بين (شده از) خاب تقصير همراه فوج ذوالفقار خان بار کا ب رفته بعد مدت مدیده از پریشانی فقیرشده درمثل مستحقین به لباس درویش از نظر مبارک گذشت _اورا شناختند هر چنداوا نکار کردخود بدولت فرمودندا گرراست نگویداز مثل مستحقین برآ رند چوں لا جارشد بعدا نکاراقر ارکرد (کتقفیردارم)ارشادشداگر ب<mark>رستورنو کری قهوه پیزی اختیار می کنی باشد والا هر جابر و دبرو د (چوں دروغ گفته بود) هیچ</mark>

مناقب پنجاه وششم: تحکم شدوکلائے مردم عمده ہادر شکراز آنها متفرقه فرودی آیند جویندگان این ہمه مهلوک می شوند معہذا دریک مثل با تفاق یکدیگر فرود آیندووکیل پوره قرار د ہند ہانجا فرود آمده باشند ' دیپیداس وکیل سعادت الله خان ودیگرافاعنه کڑیہ وکرنول صاحب فیل بود و در لشکر سدا برت میداد وغرباء رامی نواخت چنانچہ ہمه

وکلاریگرنز دریبی داس فرود آمدن گرفتند _

مناقب پنجاه به فتم : حکیم محم علی خان ' سفله مزاج وخنده وضعی بود بتقریب معالجه بیاری حضور در مزاج مبارک مداخلت کردو تعلقه امینی و تنقیح کارخانجات سر فرازی یافته 'روز به در مقدمه تغیری سوبها را م پیشکار دیوانی بادشا بهی بنا بر طمع دیوی (عرض) نمود و پیشکش سرکار دولتمد از که دیگری بست به زار رو پیه قبول دار د فر و گذرانند ' مزاج مبارک بر بهم شد فر مودند در کار بهای سرکار دولتمد از خل نکنند والانه نتیجه نیک ندارند از آن روز پیشکشات قلعه جات را نیز هم موقونی شد و پروانگیهای موقونی پیشکشات آن روز پیشکشات قلعه جات را نیز هم موقونی شد و پروانگیهای موقونی پیشکشات بهمه دفاتر رفته چون حکیم مذکور در مانده شد و به از کان در بار آزرده روگر دیداز ناصر جنگ ساخت و کار با کردنتا تا که آن دید پر داخت حق تعالی مغفرت نکرده با شد

مناقب پنجاه ویشم: درسفرتر چنا پلی غلام امام حسین خان نواییهٔ مرسله کورند ور کیسلیم کری اگر چه دوری آئینه بادشاه پیند کیسلیم کیسلیم کری اگر چه دوری آئینه بادشاه پیند است بهتراز آورده به بلازمت رسید وگذرانید آئینه بارابرای تقسیم امرائے حضور حکم شد و بهم بخان مذکورارشاد گردید که کورند ور چه مطلب دارداوع ض نمود که خود بدولت درین ضلح تشریف آورده انداز سعادت خود درارسال نذور دید مطلب خود چیز بندارد مگر گای قدری (زمین) اگر برائے احداث باغیچه آرز و میکردئایت شود "فرمودند نعوذ بالله آش را درخشکی جادادن بنج دولت را کندیدن است بنویسند که این نمی شود و تحفه مرسله اورا سیوائے آئینه با قبول ندارم واپس روانه نمایند " چنانچه خان مذکور بمعروضات فراوان تقیم معافی او کنانیده تحفه بائے مرسله را بهزار ساجت از نام خود بمعروضات فراوان تقیم معافی او کنانیده تحفه بائے مرسله را بهزار ساجت از نام خود

پذیرانی کنانیده بعدشهاه خان ندکور خصت خواست واز تر چنا پلی مرخص گردید ' مرد فیاض بود در تق مردم کلمة الخیرخوب می گفت جمه پذیرائی می یافت یادگاراز و باقیست مناقب پنجاه و نهم: درایام صیام عبدالله نام چوبدار قدیم برائی اخبار مخفی امراء کشکر مامور بود چنا نچه اوراشب مامور بکار معموله فرمود نداوعرض کرد که بر چوک بنده برد پوژهی آدم دیگر حاضر نیست جمیس که می آید قایم نموده میرود و جلد حاضر می شود ' فرمود ند تو برود و تا آمدن تو من در ینجا استاده ام ' چنا نچه او جلد رو بود جلد رفت و جلد آمد و خبر امرائ اکاری آورده مفصل بعرض رسانیدخود بدولت تا آمدن او که بقدر یک پهر عرصه بوده با شدع بدالله میگفت بهمون مکان شبیح بدست گرفته حاضر بودند ' فردا در در بار برکه به نماز و تر او تح مشغول بود به اضافه منصب و خطاب و تعلقات بقدر شخصیت مرتبه آنها بلند فرمود ندو برگه مشغول بود به اضافه منصب و خطاب و تعلقات بقدر شخصیت مرتبه آنها بلند فرمود ند و برگه مشغول برقص و مرود و بازی بود از پار تبه باز ما ند فاما در تعین مرتبه آنها بلند فرمود ند و برگه مشغول برقص و مرود و بازی بود از پار تبه باز ما ند فاما در تعین

مناقب قصتم: بمحستهم خال بهادر بخشی الملک ارشاد شدوقائع نگاران دکن اگر وقائع بلاناغه بهفته بهفته وضروری را بهمون وقت ارسال نکنند برائے چه بحال باید داشت بے تامل تغیرے لازم دارند وبرائے سوائح خوانی (در حضور) مردخوب تجویز نموده مامور کنند (از آنجا که) انتظام ایس کاراز مدت در برجم است حالا (می باید) برجم نگر ددمعهذاغلام رسول خان جدید الاسلام را که لیافت این کار داشت سوائح خوان حضور برنورمعرفت بخشی الملک بها در تقرریافت۔

معاش اوفتور براه نیافت _

مناقب شصت وكم : درويشي بزرگ از نواح بيجا پورنظر برحقوق قديم

والطاف معمول هنگام صوبه داری بیجا پورمعه فرزندان خود بملا زمت رسید ، فرمودند که چند فرزند دارند و تخصيل علوم ديني کجا کرده اند ' جواب داد که پنج فرزند خدا دا داز آنجمله دوخورد همراه اندوسه پسر کلان در عالم اسباب می گذرانند علم تخصیل نکنانیدم که قباحتها دارد یعنی ہر کدام اگری سال کامل در مخصیل بگذرا ندو بعدازان فاتحہ فراغ خواند در حضور برائے معاش کہ مقدم است بیایند و بمعرفت صدر حضور پر نور بعد مشقت تمام بملا زمت برسند زیاده از بست رو پیه در ماههممکن نبود که ترقی کند الحال هر سه فرزندان دررسالها بوالخیرخان بهادر بخشی ملازم سرکاران<mark>د</mark>یکی دواسپه یکصد <mark>وبست روپیه در ماهه می</mark> یا بدودو کمی نو دروپیه در ماهه بریک اسپ سرفرازی دارد 'وسیوی کهاز هر دوخور دانست تیراندازی خوب آموخته یک صدو پنجاه رو پیددر ماهه می یابد وخبر گیری وابسته های خود میکند وخدمت والدین و برادران خود بجامی آرد هفتصد روپیه به برزرگ و چهارصدر و پیپه به بردوفرزندم جمت شد_

مناقب شصت ودویم: (روز به درخلوت نقل باعیان خود) فرمودند محمد شاه بادشاه بفرط عنایات خنر خاصه مرحمت فرمودند آداب بجا آورده بحضور آمدیم و بمراتب خودایستادیم واز پس پشت از بالائے کف خوذ خخر را بخد متگارخود دادیم بعدازان که از خدمت گاردریافتم که خنر مذکور بدست او نه رفته بالا بالا مردم دیگر گرفتند و چون بخانه آمدم و کمر بند واکر دم جم جهالر کمر بند که از کلا بتول بود مکلل بریده برده اند و در دان در بار در در بالی این چنیس دز دی روزانه (خود بدولت بران) نامعلوم می کنند عقل جران است و در در بالی این چنیس دز دی روزانه (خود بدولت بران) نامعلوم می کنند عقل جران است و جم میز مودند که اصل دوصد اشتر خریده از دروازهٔ کلان بدروازهٔ دیگر برده در در بالی

غائب شد ہر چند ما لک شتران کافتند سراغی نیافتند (مایوس مطلق گردید خاک برسرخود ریختند) ویگر آنکه دز در نیخ روبید نفتد وده اشر فی از دربار بادشاه برآ مده به سائیس امیرے که اسپ دو ہزار روبید کوئل بدست دارداورا دادوگفت به آقای خود خدمت لا ہورمقرر شدز ود برووشیر بنی طلبیده اندخریده بیار بیدواسپ از وگرفت ویون سائیس برائے شیر بنی آوردن دو بیدوز د براسپ سوار شده غایب گشت ہر چند تلاش کر دند کجایا بند وسائیس شیر بنی آورده اسپ را ندیده خاک برسر کردو آقای او چرت دریافته به سعجب ماندوبس (ودیدگان وشنودگان در خنده و بازیها محظوظ تدارک بیج سود کرد)۔

منا قب شصت وسيوم: روزي فتح الدين على خان داروغه ديوانخانه مبارك نظر براقتة ارواعتبارخود وتكبريندارخوليش سيدحفيظ الله احمرآ بادي كه مدام باونر دشطرنج مي بإخت بهاستدعا يوميها زخزانه فجسته بنيا دفر دموى اليهاز دست خودنوشته به برا درخود كهضياء الدين حسين خان صدر بود گفته كه درمثل مستحقين حاضر آورد هر چندصدر مذكور گفت قاعده نیست که فر دبغیر مرقومه (از دفتر) صدارت بنظرانور بگذاردو (خود بدولت بران) بدستخط مزین کرد _ فتح الدین علی خان این معنی اصلامنظور نداشت (عمداً فر دمرقومه خود درافراد روبکارنها ده سید حفیظ الله احد آبادی را در مردم مثل چسیانید) القصه فرد مذکور در جمله افراد صدارت از نظر مبارك گذشت فرمودند این فرد كه نوشته كیست؟ ضیاء الدين حسين خان نام برادرخود مناسب نديد كه عرض كنداين قدر گفت " د تقصيراست " چوں لفظ تقمیر برزبان صدر مذکور رفت مزاج مبارک براشفت فرمودند جمین لفظ تقمیر تهموخة وخشتهم خان خطاب كرده فرمودند هرگاه منيب كارپيشكار كند پيشكار چه كندسزا

این است که پیشکارمنیب شود ومنیب از بیشعوری خود پیشکارگردد بهمهافرادرااز دست مبارک خود برتافتند و برخواست نمودند و تادوماه کاغذ تعلقه صدارت بدستخط نرسیده مانیا این کمترین محمستشم خان بهادر گفته نه تقصیرمنیب و نه تقصیراین کهتر برچه شداز فتح الدین علی خان داروغه دیوان خانه و کارمخاجین و مساکین بهم مسدود این نیز و بال برجان خان داروغه دیوان خانه و کارمخاجین و مساکین بهم مسدود این نیز و بال برجان خان داروغه دیوان خانه و کارمخاجین و مساکین بهم مسدود این نیز و بال برجان خان مذکور باد مشروحاً بعرض رسید و کارفقراء تروی کیابد می این تواب را خود ماصل نمایند چنانچه بموقسم صورت انجام یافت.

مناقب شصت وچهارم: روز تعطيل بود حكم استحضار مثل مستحقين رسيد جم از قاعدین وقالیمین چنانچه(معمول بود) از نظر مبارک گذشت ومستحقین بعد فاتحه رخصت یافتند خیمه خلوت بود وزیر فرش <mark>چاندنی</mark> کهازیار چه بار چهاپ <mark>بود مار کلال سه</mark> ذرع برآمد موجها می زدراه نمی یافت ' فراشان سرکار دیدند که اگریخ کوب بزنند چاندنی نادرضالع میشود وخود بدولت برخاسته استادند ' ای<u>ن فانی که موزه در یا داشت</u> بے تامل بر چاندنی رسیدہ از ہر دو پاچنان مار را کوفتہ بے حس وحرکت ساخت وخود آ فرین فرمودند ' ازان بعد فراشان چاندنی از بالای او دور کرده از میخ کوبها کچله نمودند ' ازان بازخود بدولت اندرون محل تشریف ازرانے فرمودند لال دیوی اصل بيان مى نمود كەخوداز فضل وكرم درشان اين گمنام كلمات نوازش بسيار فرمودند كه درابل قلم اورابقانون وبه قواعد دربار بدستورمر دم دربار حضرت خلد مکان می بینم و بزرگانش ہم در آن وقت بجهت معانی جزیه هنودان بواسطه نواب سعید شهید لینی عابد خان شهیدمعروضات با کین بهین که جمه پذیرائی یافت سعی بظهورآ ورده درمعافی جزیه بر تمام قوم هنوداحسان کلی از بزرگان است و بادشاه محظوظ شدمعرفت نواب شهید سعید متصدی پیشکشات زمیداران مرحمت فرمودند بزرگان اورا_

مناقب شصت و پنجم: دراياميكه بعدادائي نماز فجرتكم مثل مستحقين رسيد هرقدر كهمردم حاضر بودندآن بإرا باخود همراه برده پنج پنج آ دم گذرانیدن ازنظراقدس قرار دادم كاغذ همه بإراعلحد هلحده في الفور درست نموده بترتيب مثل مهندي كاغذ بهعرض نيكي رسانيدم بعدفراغ ازملاحظهاين مردم قهوه طلب فرمودند وبهمتهو رخان بهادر كه بموجب تحكم ازسابق حاضر بودند ' فرمودند كه فلاني ليعني اين فاني مثل فقرا بطورخوب وطرز نادره سنجيده ي گذراندوخدمت فقراء خاطرخواه ي كندواحوال فقراءمرغوبانه ما قله ودله ي نويسد بفدرتوجه مزاج برآ مدحاجات مردم محتاجين مي نمايد ' چنانچه عاقبت قايم ميكند وفر دمطالبه از ورابار ما تجربه كرده ام كوياقطع مير علے است از انجا كه لفظ نويسنده بهفت حروف موصوف است و ہرحرف بصفت مخصوص معین است این ہمہ رادریں آ دم موجوده ملاحظه مي كنم از دنيامستغني وطلب عقبا درطبيعت اوست اي دولت خدا داد در مردم غرباءاز عطائے خاص می دانم اگر ہمچوکس بخطاب لقب اولیا نواختہ آنرا سزاوار است ' خان مذکور جمیں قدر عرض کر دند که زہی عبادت وسعادت آئکس که خداوند نعمت دام دولته درحق اوچنین ارشاد کنند_

مناقب شصت وششم: - منگام سفر سونده مدنور عبد المجید خان جا گیردار بنگا پور از قوم افاغنه بکوچهای طولانی در حضور اراده کرد بخیال خام اینکه از مدتها آب بے لجام خورده بودند واز قانون وقواعد در بار بخبر در جلدر سیدن وسر سوارے ملازمت نمودن مجراے دونخو اہی است سرسواری خبرنا کردہ نامعلوم دراوسط سواری کوچ رسیدہ بفاصلہ دويرتاب تيرنمودارشد و هركاره ماي سركار پيشتر خبر دادند كه عبدالمجيد امروز ملحق ميشود وپيش خانه اورسیده خان عالم وغیره ودکنهیان ملازم رکاب از دست حیب آمده فوراً بدست راست رسیده از اسپان فرده آمده باتماے خود که از اراده افاغنه کردعلم واقعی است وشایان اعتاد نیست پیته ها در دست گرفته ز ده ز ده افاغنه رااز بهیر گذرانیده درصحرا بر دند خود بدولت فیل سواری ایستاده کرده ملاحظه میفر مودند و چم به کمک دکنیان جوانمر دبمردم خاص برادری که همه متعلقه تیرانداز بودند حکم رفته سه کروه پیشتر از چندرسین فرود آیند که (۱۲۰)اوسه کروه از ا کاژی لشکرفرودی آید حکم با فاغنه شد هر چندسه کروه عق<mark>ب لشکراز</mark> بچهاژی استدعا کردندمنظورنشد تا دوماه ک<mark>امل باریاب ملازمت نبود ° دریادمشارالیه</mark> عرضی سعادت الله خان دیبی داس و کیل گذرانید حکم ملازمت شدومثل تبدیل نیافت _ مناقب شصت وهفتم: _روزي ميفر مودند باركان حضور پرنو رمحمر شاه بادشاه بنماز جمعه درمسجد جامع وبلى تاكمن دراينجابرسم بمعمول يا دفرمودند چنانچه حاضر شدم وبنابرا ينكه آدم بعد آدم پيهم دري ماده ي رسيد بنابر تجيل كه "الامر فوق الادب" واقع است موزه در پائکردم ایام گر مابود وگر مائے مندوستان بلائے عظیم چنانچ محمد شاه بادشاه از دروازهٔ مسجد جامع دست من گرفته متوجه کلمه وکلام گشته خود بدولت موزه در پاداشتند که برفرش سنگ صحن است و تازینهٔ مسجد مسافت بهم خوب است و باقی صحن مبحد کج گویا تاب آ ہے گرم نہادہ ہمچوصحن مبحد گرم بیحد بود و پامالی موزہ دامن خود رااز یکدست باز میدارم که به دامن بادشاه نرسد ودست دیگر دردست بادشاه است طرفه احوال کف پا بودگویا سوخته لاکن بطور از اطوار اصلاً پرواه کف ماه پا کراست بطوری میرفتم که گویا برفرش رفتار است بنداشتم که درخانهٔ خدا بهمیں قدر ایذ امنظور بادشاه شد علاج چیست استوار دانستم که آقا بچند تجربه امتحان از نوکر حالات معلوم می کند بجک امتحان بایدرسید چوس و چراسز اوار نباید که طالب آن برخلاف آید۔

بادشاه روز دویم سیویم باعیان خودی فرمودند که در مجد جامع من خود در پاموزه داشتم و بر تاب قدم می نهادم حالات خود چه گویم دانی به احوال آصف جاه بهادر که به موزه بودند چه باشد در حضور خلد مکان از جانبازیها شرف بردیگران داشتند و عزیز جان و دل بودند امرائے حضور مالی نیج بجائے خود نازان بستند غیراز خور دوخواب نه آموخته اند مناقب شصت و بشتم: می فرمودند بر بنده خدا ببری تاج چیزے می د بد و خیری کند باید که از دست خود د به تا ثواب عظیم حاصل آید " حق سجانه و تعالی می فرماید ملائکه را که بنده ما خیری کند چنانچه به نقاد فرشته دست بسته بدست پر قطار از دست صاحب خیر گرفته تا دست محتاج د نیای رسانند و شکرانه می کنند و دعامی د به ند که این شخص را حق سجانه و تعالی بسیار بد بد " فرشته گان آمین آمین می گویند" خیرات طرفه چیزیست که فی الفور در بهمولخط قبول میشود -

ونیز فرمودند که کاذری بود که اجلش از گزیدن مار بوددوقرص نان باخودداشت سائل سوال کرد کاذر آل هر دو نان را بسائل بخش کردا ژدهااز پار چهاو برآیدوگفت که من از دها بوده ام حکم چنیس بود که تر ابگزم و ملاک کنم ' حالا که تو دو نان را بنام خدائے تعالی خیر کردی و مقبول افتاد دو میخ فرشتگال موافق حکم الهی در کام من زده اند که مارامحال گریدن نماند و درایام عمر تو بموجب حکم باری تعالی و تقدس افزوده اند ' کار ہائے ایز دی تقدس تعالی عجب نا دروتھنہ آ دمی را در ہر حال نظر بجانب خالق کریم باید وازمخلوق قطع کند شاید۔

منا قب شصت ونهم : _ در هنگام توجه بهند وستان بحمد انوار خان دیوان سر کار عالی ارشادشد که سررشته داران د فاتر د بوانی ماموره هر کدام داحد لائق سرانجام کار مائے مالی ومکی درتر بیت یکتائی دارندا گر داروغه و پیشدست هر کار نبود درتر و تنج کار ماتخلل نمی پزیرد ^{* مع} مندا مراعات این جماعة واستقلال اینها مرعی دارند وتغیر وتبدیل دری<mark>ن</mark> مقدمه زنهار راه ند هندگویا رخنه در کار مائے سرکارا فکندن است ' محمد انوار الله خان بعرض رسانید که فدوی دریس مقدمه سعی موفور بعمل می آرد با قبال خداوندی خداوندنعمت دام دولته انشاء الله تعالى درين ضمن متهورخال بهادر برائے رخصت مير عبد الرزاق خال دیوان صوبه برار بعرض رسانید هم شد بیارند ' وقعے که خان مذکور برآ داب گاه سلام استاده آ هسته وزم به متهور خال بها درخود بدولت فرمودند که در دیوانی صوبه برار بكار ہائے آنجا ازیں مخف آب ونمك یافتہ شد یا ندان رخصت عنایت كرديد بعد برخاست در بارمتهورخان به میرعبدالرزاق خان گفتند که اگرشا قصد همرای می کردید بے شک تعلقہ دیوانی سرکار عالی بجائے انوار خان بشما مرحمت می شد وقت رخصت شاچنی ارشادفرمودند جائے شادرول است۔

مناقب ہفتاد: مست علی خان نام که فی الجمله واجب الرعایت بود بسفارش محلات اور ابتحلقه داروغگی ہرکارہ ہا مامور فرمودند ' چوں تعلقه مذکور بفتر میفت ہشت صدروپیددر ماههرسوم یافگی داشت تادر یکسالے استعداد بهرساند ' روزے خود بدولت قهوه میل می فرمودند افراد اخبار آورده داروغه گذرانند بداروغه فدکور ارشاد شد بخوانداوعرض کردنا خوانده ام ' چنانچهاز ناخواندگی او علم نبود دم بخود ماندند ' وروز دویم اورا تعلقه اختساب اورنگ آباد تجویز نموده بتعلقه سرفراز ساخته زود ترکه بعالم رااز ناخواندگی او علم نگرد دیر آورده روانه تعلقه فرمودند و محلات ارشاد شد که مست علی خان تاخواندگی او علم نگرد دیر آورده روانه تعلقه فرمودند و محلات ارشاد شد که مست علی خان حرا مخور است معاش او دراخساب که در آنجا سراسر حرام معین است بخورد ' و آئنده بحلات هم شد که درامور معاملات و مقد مات در باراحدی دخل نکنید و سفارش کے نساز د بازال روز محلات اصلانام و نشان مردم راشنیده نشده و مجال عرض معروض از ال بعد بالکل نابودگشت فرد:

بنائیکہ برشر کرددخراب بودعدل شاہاں عالیجناب
مناقب ہفتاد و کیم: درنظر بندی ناصر جنگ نور محمد حجام پسر بدن حجام ملازم
قدیم بموجب حکم تعین گردید روز بے نور محمد حجام را ناصر جنگ دواشر فی انعام داد
او ہر دواشر فی آوردہ از نظر مبارک گذرانید فرمود ند کہ بہ ناصر جنگ واپس بدہد
واصیل از حضور رفتہ بناصر جنگ حکم رسانند کہ بایں مردم اد فی دواشر فی انعام از نادا فی
است نقر دولت مانز دشا ہنوز پیدانشد واز حرکات غیر ستحن بازئی آئید وایں
بدوضعی ہائی گذارند و تو بنی کنند نآئندہ مرتکب غیر موقع بار دیگر نشوند کہ بنائج نیک
بدوضعی ہائی گذارند و تو بنی کنند نآئندہ مرتکب غیر موقع بار دیگر نشوند کہ بنائج نیک
بدوضعی مانی گذارند و تو بنی کنند نیج سودئی کردو خیال خود ناصر جنگ ترک محمود چنانچہ
مالائے مروارید مرخص نمودند لاکن چیج سودئی کردو خیال خود ناصر جنگ ترک محمود چنانچہ

آنچه دید دید 'دولت ابد مدت را معه خود برباد داد ' چون اقبال این خاندان عالیه از برکات آنجناب قدسی مآب دائم قائم است هر خلیفه دکن را پیروی آنجناب سز اوار سعادت ابدیست به

مناقب ہفتاد ودویم:۔ درسواری کوچ روز سے بند پردہ ہائے امارے فیل سواری خاصہ شکتہ بود و پردہ آویزال کر دید وہائل نظر انور شد بفیلبان فرمودند سوتلی اگر باشد پردہ رابندد ' فیلبان سوتلی موجود داشت خواست کہ قدر ہے ازال قطع کر دہ پردہ رابدد ' فرمودنداز ہمول سرسوتلی اینکار کند وقطع نکند ' بعد فرود آمدن منزل از خیاط دوخت کناندو سوتلی ضا کع نکند بیجاست۔

مناقب ہفتاد وسیوم: روزے می فرمودند که درایام صوبه داری بیجا پور بعد ہفتہ دو ہفتہ در خدمت اولیائ برحق حضرت سید ابراہیم بغدادی میرفتم 'از راہ خرق عادات خودارشادی نمودند که خانم تو وائی دکن خواہد شد ' وبدخواہان تو بدام مقہورا ندوعم تو یک صدوبست سالہ خواہد بود ' آنچہ ارشاد شد ہمہ بیج بہرسیدہ ایں تج به که درمقد مه عمراست باقیست ۔

مناقب هفتادو چهارم: روز در بار بخشی شاگر دبیشه مثل بیادگان گذراننده بیاده که برعیوض آسامی شش روبید در ماهه بود بر چهره اوشصت روبید در ماهه بدستخط مزین کردید ' بخشی آن چهره راعرض کرد که جائے شش روبید شصت روبید بدستخط مبارک رسند ' فرمودند مقسوم اوراحق تعالی افزوده در سواران داخل کنند واسپ او بنظر بگذرانند ' چنین بعمل آمد۔

آل درگاه پرشاد نام خود را در عالم وعالمیال ساخت و محیط خزانه رکاب ماند بزارال را که از وطن او آمده بودند بنوکری سرکار قائم وکامیاب ساخت از چند روز درگذشت _

مناقب هفتاد و پنجم درایامیکه راجه چندرسین وراورنبها جی نبالکر وسایانجی نبالکر و درایامیکه راجه چندرسین وراورنبها جی نبالکر و سایانجی نبالکر و دیگر مر مه ته بجا گیرات سرفرازی یافتند بهرکدام رو بروارشاد شد جا گیرات که بشما دادیم آن آنست زریکه درسرکار دولتمدار داخل می شد بعد وضع همه حقوق حق داران زمینداری وانعام مردم وائمه داران وروزینه داران و دیگر رسوم معموله قدیم وجد بیراست مبادا فجور حقوق حق داران نباید بود واصلا نالش این جماعه فرکور (۱۲۲) در حضور نباید به بهریک عرض نمود که بتصدق واقبال عالی ما جم نبیت داریم که سوائے معمولی حقوق ورسوم بهمه باچیز ساز طرف خود جم بدیم وحق احد سے تلف گردد۔

مناقب مناقب مناقب مناقب مناقب منادوشهم: بعد جنگ مبارز خان مقتول بارکان حضور پرنور فرمودند
که در باب تقرر چوتهه که بدعت ایجاد کردهٔ حسین علی خان است چه اولاست؟ هریک بطور خود عرض معروض نموداز راه مآل اندیشی با ونکر بائے دور در از معروضه ارکان بخاطر نیاورده ' فرمودنداین همه افواج را از ال خود میدانم واز اینها کاری گیرم ' واز ملک مالوه دست برداشتن لازم می آید انشاء الله تعالی ملک گیری از نربدا آل طرف فرمه آنها قرارداده می گذارم ' وفوج اینها در تعلقه من گردش نکنند ' این چنین شرط بااگر قبول ندارند بحوله وقوق تنبیه واقعی خوابدر سید

مناقب مفتاد ومفتم: منكام جهاوًني ترچنا بلي معروضه خدا بنده خان ديوان

سرکارعالی خواجه عبدالله خان بعرض رسانید که در چهارصد در ماهه چهارشتر بار بردارنگاه داشتن نی توانم ' وی گویند که مردم محرر دیوانی ما که از دوصدافزوده خواهند بود ' هر یک چهار چهارون خی شتر بار برداردارد غیرت ماچه تقاضا کند ' من دیوان سرکار باشم ' ومقدور چهارشتر بارندارم ' ارشاد شد که من این قدرنی دانستم که خدابنده خان از عقل بهره ندارد و به مغز محض ومعذور العقل ' اصلافهمید که محرران دیوان به هرکدام شتران متعدد دارد برمنفعت تحریر خود با ' والا از سرکاریمفت رویبیدر ماهه می یابد ' و دیوان به متعدد دارد برمنفعت تحریر خود با ' والا از سرکاریمفت رویبیدر ماهه می یابد ' و دیوان به عقل خرج شتران بارخود از من طلب می کند ' ز همه بوش و شعورش د باعی یاد آ مد مقل خرج شتران بارخود از من طلب می کند ' ز همه بوش و شعورش د باعی یاد آ مد مقل خرج شتران بارخود از من طلب می کند ' ز همه بوش و شعورش د باعی یاد آ مد م

رباعی:

خدایاز اهداز تو حورمی خواهد و توخش بین بحنت میگریز داز سرگویش شعورش بین بدین زهدوبدین تقوی بدینخود مارا رحمت دورمی دارد خداوند اقصورش بین

عمم شد که میر محرصین خان دیوان دکن آخر روز بر دیورهی زنانه حاضر شود میرحسین خان موافق عمم وقت شام بر دیورهی زنانه حاضر شده وخود بهم بر آمدند ونظر بر چراغ که ناظر دیورهی روشن کرده بودا فتاد ' فرمودندایی چراغ تو کدام افر وخته است؟ ناظر خواست که عرض کند فرمودند چراغ از معمول نبودتو که افر وختی خرج بیجا کردهٔ برگاه من می آمدم یک شفته همراه می آمد ' میر محرحسین خان استاده از مواخذه چراغ بے جا تربیت خودی دانست ' بعد تهدید بیا نظر دیورهی عمم شد که آینده چنین نکند و بمیر محرحسین خان

فرمودند که دیانت وامانت خاندان شا بامشهور آفاق است فرداانشاء الله تعالی تعلقه دیگر ضمیمه دیوانی بادشاهی می فرمائم ' چنانچه باید و شاید سعی جیله بکار برندومن بعدرخصت فرمودند ' زبانی میر محمد سین خان بود که بتحریر آمده۔

مناقب مفتاد ومشتم _ در حيها وني فجسته بنياد روزعيد الصيام بنابر مغالطه ماه نو قاضی کریم الدین خان قاضی بلدهٔ خِسته بنیا دبگواہی مردم قلعه دولت آبادمنا دی کردہ عید قرارداد ' ناصر جنگ بگذرانیدن نذرعید در حضور رسیدند (ونذرگذرانیدند)ونقلے علی الرغم منادی قاضی برزبان آوردند که در زبانی قاضی بود در بلده ودر تحقیق ملال ماجرا داشت ناچار بگوایی دوآ دم سلمین از اہل حرفه تھم فر داعید نمود ' خلیفه عصر بے تحقیقات ایں مقدمہ برداخت ' غیراز دوگواہ دیگر ہیج معلوم نشد ' وقتی کہ ہر دوگواہ راروبرو طلبید ہر دو گواہ شکوہ قاضی نمودند کہ نا گہاں مارا طلبید واستفسار نمود کہ بہائی جإندرا كجاديده اند ' مايال دانستم جاند در ذيل قوم مامردم جانديها عاست ' اورا قاضي می پرسید چوں اورا دیدہ بودیم گفتیم وگواہی از دیدن او دادیم ' تحقیقات قاضی کریم الدين خان مم چنيں است ' جناب عالى متعالى بدر ماغ شده فرمودند نقاض با قاضى موجب خذ لأن اخرى است _

مناقب ہفتاد وہم: متہور خال بہادر خویشگی مقرب بارگاہ حضور بود ' روز ہے از حضور برخاستہ برائے استنجاء بیرول آمدند ' بہ مقبول قلمدان بردار آہستہ فرمودند خبر بگیردم تہورخال ازینجارفتہ کجااندوچہ می کنند ' اوخبرآ ورد کہ بردیوڑھی خلوت زین پوش گذاشتہ میل بحقہ می دارند ' بعد آمدن خان مذکور جناب عالی متعالی فرمودند که مته ورخان بهادر جرانم که مردم حقه نوش در بهشت چگونه حقه خوا بهند کشید در آنجا آتش کو خان مذکور که مزاح دال بود فی الفور عرض نمود که بتصدق وا قبال خداوندی صد بها از فیض مجمر قهوه (صد با حاجمتندان حقه) دفع حاجات خوا بهند کرد ' خود بدولت تبسم فرمودند ونظرعنایت ومرحمت بحال خان مذکورروز افزول ماند

مناقب مشاد: _خواجه نجم الدين مردمن ومزاج دال حضور بنابرعمر گي اجداد در حضور بادشاه عالم گیر پرورش یافته ' ونظر برس وسال مومی الیه جناب عالی اورا در خواص جاداده بودند ' ومدتے بتعلقه بخشی گری شاگر دبیشه مامور بود' روز بےارشاد شداز اخبار لشکر خبرے بگوئیر 'عرض کرد ہمہ بدعا اشتغال دارند' و بجائے خوہا بحدے مبالغه مباحه می نمایند اگر در اشکر دوا مرپیشگی نمی بود بهشت برای<mark>ن اشکر رشک می برد</mark> ، فرمودند كه دوامر كدام است وييشكى چه معنى دار دعرض كرديكي آنكه باشتها طعام خوردن ودويم بے حاجت به پاخانه رفتن ' ايں ہر دوامر پيشگی لازم دارندخود بدولت متبسم شدندوحا ضرال خلوت خندهٔ خود ضبط نتو انستند هر چندرو مال بادرد بهن می نها دند_ مناقب هشاد و کم: روز به بهوچرمل جامه سفیداز پارچه بافته در برداشت فرمودندایں یَارچه از کدام جنس است 'عرض کردپارچه بهرو ونج می نامند' نهه ذرعه طول و یک ذرعه چهار کره عرض است ^۴ قیمت (فی تھان) نهه روپیه بود ادباً ہفت روبیہ عرض کرد ' حکم شدیار چه خوبست وصریح کفایت نمایاں است ' خریدی ده هزار روبیه ینمایند ' و هنڈوی بنام نیخ بیگ خال متصدی بندر سورت بایدنمود بھو چڑمل دید کہ عہدہ برائی نیست فی الفور عرض کرد بخاطر غلام تدبیرے رسید ' فاما منصب معروض آن نداردار شاد شد بگوئید 'عرض کرداگرع صنی حضرت دام دولته ببادشاه برسد بردومحال کنبایت و بهرونج بجاگیر شخواه شده می آید 'فرمودند آفریں باد' برام سکھ منشی تکم شد که عرضی حضور بنویسد' چنانچی شتر سوار معه عرضی روانه بادشاه گردید درع صه دوماه اسناد شخوا بهی بر دومحال از آنجا رسید عامل آنجا معرفت بھو جڑمل موافق تکم تقرریافت کوهی بھو جڑمل درآنجامقرر (وفوطے داری بردومحال مرحمت) شد۔

مناقب ہشاد ودویم: _روزے دیگر درخلوت باعیان حضوری فرمودند کہ محمد شاہ باوشاہ بوفورعنایت خاص قہوہ از دست مبارک عنایت نمودند وفرمودند کہ مزہ قہوہ بیان کنند چنانچے ضابطہ نیست کہ در حضور بادشاہ در پیالہ قہوہ خوری احدی بعدعنایت در حضور نمی تو انند خور د دانستم کہ حوصلہ آز مائی است فوراً بہ کفدست گرفتم و آہشتہ آہستہ بطما نیت و مطمئن طور استادہ می خوردم و پنداشتم کہ قہوہ گویا از کفدست من سوراخ کردہ گذشت ومزہ قہوہ را بعنایت ونوازش والطاف بیان می کردم ' وجیرت نظار گیال حضور شد بدل گفتم اگر _ تربیت حضرت خلد مکان یا دنمی بودایں وقت چگونہ می شد، بادشاہ حوصلہ ماراچہ امتحان خوا ہند کردہ دادق را قابلیت شرطنیست ۔

بهمیں قتم مرتبہ نانی درغلبہ مرض بهکند رکہ طاقت حرکت دشوار داشتم تھم رسید امرے ضروری باشا گفتنی ست جلد بیا بند، ہر چند عذر خواستم اصلاً منظور نشد، خود با دشاہ سوار شدند وفر مودند در مسجد کہ نز دیک مسکن شاست می آیم ، چنا نچہ نا چار خود راجع کردہ حاضر شدم تھم نشست فرمودند عرض نمودم از بندہ ترک ادب نخوا ہد شد، فرمودند ایں جا خانہ خداست ہمہ معاف است ، نا چار دامن خودگرفتم و با دب نشستم ' مکر رفر مودند پیشتر بیابندنزدیک شدم بسرگوشی کلمات ارشادات گداختند و برخاست فرمودندو مارااز همونجا بمبالغدرخصت ساختند تسلیمات بجا آورده باز ماندیم، بعدحصول شفااز مرض عنسل صحت نموده بدر بارزفتم نذر گذرانیدم مالائے مروارید وجعبه وسر بیچ وفیل واسپ خاصه باساز طلاوشمشیر فیخر مرحمت شد۔

مناقب ہشتادوسیوم: کبیرمحدخان بعدحادیهٔ گجرات به فخرالدوله بهادرطرفه تهلکها فتاد ' اتفا قأبه بندرسورت رسیده از انجابلشکر فیروزی آمده بملا زمت جناب عالی متعالی رسیدہ استدعائے نوکری نمود ' وفرد بلاخرچ اواز نظر مبارک گذشت شصت روپیه در ماهه بلاخرچ بدستخط خاص مزین شد، دیوان سرکارنظر برخاندان او وقرابت نواب بیگم صاحبه گزارش کرده از عدم اکتفا عر<mark>ض معروض می نمود که من میدانم</mark> غيرت اوقبول نخوامد كرد،ارشاد شد كهازا ينجاز ودبر خيز دوبرود زيرا كه شكست مندوستان رامن که حاکم دکن بوده امنی توانم تحمل خرگیری شد و پرداخت مردم مارا بها هم ترین از ہمہ ہاست، چنانچِہ بایدوشاید کماحقہ پرداخت بوقوع نمی آید، فی الجمله کم وبیش بانہا می رسد والا آنها ازینجا کجابر وند و ہر جا کہ بروند مردم آنجا خوا ہندگفت کہ حاکم دکن بے خبر است، نمی تواند که بکارد کن پرداخت، وهرگاه غور و پرورش مردم الکه خودنمی تواند کرد،له<mark>ذ ا</mark> از دکن ایں مردم تااینجارسیدند ہمچومعروضہ بیجانکردہ باشند۔

مناقب ہشادوچہارم: درایا ہے کہ جنگ مبارز خال بود پسرامین خان دکنی کہ باباصاحب نام داشت از پدر آزردہ شدہ نقارہ نواختہ از آنجا برآ مدہ بلشکر فیروزی رسید، ومعرفت محمد غیاث خان ملازمت نمود واستدعائے نوکری کرد، ارشاد شد کہ پدر

ایں جوان رفیق مبارز خان چگونہ اعتبار کردہ شود بابائے مذکور از قوت مدر کہ از دور در بافت وفوراً عرض كردتفيدق ارشاد حضرت شوم، واما حقوق نمك خداوندانعمت زياده تراز حقوق دیگرال می داند ، اگر قابو افتد فدویت آل بود سر پدرخودرا آورده می گذرانم (معروضه پذیرانی یافت)صدروپیه درماهه ذات آنجوان و پیخاه روپیه سراسری سوار برداری مشارالیه تقر رشده دو ما هه پیشگی عنایت شد، (چوں مقدر چنیں بود) روز جنگ بابائے مذکورسر پدرخود آوردہ بنظرانورگذرانیدہ کہ غلام اقرار کردہ بود (بوقوع آورد) جا گیر بالکنده (سرکارناندیر صوبه محمآباد بیدر) یافت و تکلیف نوکری تمام عمر معاف بود، در کوچ سفر دوصد سوار بنوکری میفرستاد تمام عمر با با مخاطب بمقرب خان بهادر ولدامین خان برادر حقیقی نبی منور خاں بود بعد رحلت مقرب خال برادر مذکور ببالکنڈه متصرف گردیدخود بدولت به نبی منورخان را جوره ووروال جا گیرداده بالکنڈه رابضبط سركارفرمودنداولادش قائم است _

مناقب به شاد و پنجم : سید احد مغربی که صاحب حاضرات بود بعرض رسانید که بقوت علم دریافته ام که بدخوابان حضرت که خاک بدئمن آنها باد درخوابگاه زیر پانگ طرف بالین حضرت کله آدم از سحر و جاد و دفن کرده اند برائ برآ وردن او هم شود، چنانچه موافق هم کمایتال درخواب گاه نو گفته ه زیر پانگ کندید و کله آدم که درال از بزار سوزن افزوده خوابد بود زده بودند برآ وردند ، هم شد که آتش بد مند و خاکستر نموده پرتابند بدال موجب بعمل آمد ، چول سیداحد مغربی حاضرات نمود و دریافت که کدام این سحر کرده بود معلوم نمود که از یک مرد و دو خورت این مقدمه بوقوع آمد ، چول بعرض رسید

فرمودند که چاه کنده را چاه در پیش است باحدی درمحلات ایرادخواه نوع دیگر بیج نفر مودند۔

مناقب به شادوشهم: بیرض رسید باظهار دیوان سرکار عالی منصب فیج بزار روید از روئ برات جعلی از خزانه مجسته بنیاد شخواه سواران برده اند آدمان واسپال موجوداند متصد یان تغلب برزبان دارند، حکم شداسپال و آدمان از نظر بگذرد چول چره آنها بنظرانورگذشت و بهم آدم واسپ بملاحظه در آمدار شاد شد آن شخص شخفیف تقدیع مانمود اگر مقلب بے خطره آید وملازمت نماید تقصیر معاف نمود سرفرازی می نمایم و آئنده مانمود اگر مقلب بے خطره آید وملازمت نماید تقصیر معاف نمود سرفرازی می نمایم و آئنده از یل حرکات قبیحه در گذرد ، بفتر شخصیت او سرفرازی او خوا بدشد ، او قبول نکر دوغائب گردید -

مناقب ہشاد وہفتم: صدر حضور برطبق عرضی سلطانجی نبالکر جا گیر دار بیر برائے بحالی فضل اللہ قاضی موروثی و پرگنہ بیڑ از بغیر قاضی رکن الدین سوال تعلقہ بنظر گذرانیدند، ارشاد شد برنوشتہ جا گیر دار تغیر بے نبود قاضی بے تقصیر رااز چہ راہ 'صدر مذکور عرض نمود کہ ہم بہ ثبوت رسید کہ قاضی رکن الدین رافضی است، فرمودند کہ ہرگاہ کہ شاخود سلطانجی شدہ عرض معروض ایں مقدمہ دار دلا علاجے است وایں و بال برگردن شاست۔

مناقب ہشاد وہشم: بمحلات ارشاد شد که اگر ناصر جنگ ازراہ شقاوت وبد بختی بعد من خواہد کہ تابوت مارا از راہ دیوڑھی زنانہ برآ وردہ ہمہ ہا مضبوط شوند کہ چنیں کردن نتوانداز خدا جنل وازخلق خدا جنل نیستم واز دنیا ہے اولا دنمی روم۔ مناقب ہشا دونم :- ی گویند کہ پنجاہ ہزار رو پیے مہر بی بی بیگم از نزانہ طلبیدہ بہ بیگم ندکور مرحمت شد کہ تیاری خودنمودہ ہر جامر کوزباشدراہ بایدگرفت،ازی تواداشدم مناقب نودم :- روز رحلت آنخضرت ناصر جنگ صبح حاضر دیوان خانہ شدہ بمقر بان بارگاہ کہ سخت مغموم بودند وہر یک خاک برسر خود می ریختند وواویلہ داشتند بکلمات دلاسانمودہ بہ تفین وتجہیز پرداخت وہم از بخض طبیعت خطاب بامراء وعمہ ہا ما باحود ہمراہ بردہ برلاش حضرت پاجامہ باتی نمود کہ نواب شابا جل طبعی گذشتند وہمہ ہارا باخود ہمراہ بردہ برلاش حضرت پاجامہ باتی نہادہ نمو وند کہ بربدن زخم تیروتفنگ وشمشیر نیست، بعد چند لمحہ اتفاق غسل دادن رسید ہمہ ناخن ہائے دست و پاکپوررنگ بود برتمام بدن داغ داغ ساہ علامت سم نمودار بود ہرکہ ایں مقدمہ کردنتیجہ دید۔

مناقب نودوکم: در قط سالی عطائے چہارلک روپیاز نزانہ نجستہ بنیاد برائے تقسیم غربا و مساکین وقتاجین بکوتوال بلدہ مذکور تھم رسید کہ کوٹ ہائے غلات مردم بیوپاری ذخیرہ کردہ اند کما بینغی تحقیقات نمودہ شہرت ندادہ وایذ ابمردم بیوپاری نرسد، بیوپاری زسد، زود بعرض رساند مجرااست (چول بعرض رسید کہ یکصد کوٹ مع پورجات مملواز غلہ با ثبات آید) چنا نچدرع صدسہ پہرمشر و حا بعرض رسانداز راہ تدبیر تھم شد فی پلہ چہدائی سرکار مقررکنند، بجر دایں خبر ہمہ بیوپاریان تمام غلہ ہارا فراہم آوردہ بے اختیار خود بخود ورفروخت کردند، وانبار ہا نمودند، چنا نچہ خوب خور کردہ شد کہ تازیانہ خوف نواخته نشد، وغلات ہرجنس بقدر چہار بخلق انگر وخلق اور نگ آبادو فاکنند ہریک رادر کوچہ وہاز ار ہمہ جامہیا شد وارز انی راہ یافت وقط ہر بادورخصت شد۔ اتفاقاً دراں ہفتہ نزول باران جامہیا شد وارز انی راہ یافت وقط ہر بادورخصت شد۔ اتفاقاً دراں ہفتہ نزول باران

رحت الهی از آسان باریدن گرفت و باندک تدبیر کشائش گردید و حکم موقو فی چهدای سرکارشرف اصدار بخشید -

مناقب نودوسیوم: شخصے درخزانه سرکار عالی قرض از خزانه گرفته درخزانه واقع بلده نجسته بنیاد آمد، سی و پخرو پیدنفتر آورده بکر یا نجی گماشته مشرف خزانه دادوطلب داخله خزانه بمهر داروغه و خزانه نمود، او گفت این زرقلیل از کدام بابت است که جمع کرده شود، تاکه فردسوال بدستخط دیوان صوبه که میر محرسعید بر بان پوری نام دادمزین نکرده چگونه داخلائ خزانه مرقوم شود، او ظاهر نمود که روز به مارا موت نصیب شد مارا ملایکان قبض داخلائ خزانه مرقوم شود، او ظاهر نمود ندروز به مارا موت نصیب شد مارا ملایکان قبض دوح نموده بدرگاه الهی حاضر نمود ند درانجا سید به غیر حبثی حاضر آمده از من تقاضائه دوح نموده بدرگاه الهی حاضر نمود ند درانجا سید به غیر حبثی حاضر آمده از من تقاضائه قرض نمود و نبود حکم آسانی چنال اصداریا فت که قرض نمود نبود حکم آسانی چنال اصداریا فت که

این راسی و بخ رو پیدازخزانه آصفجاه قرض بد ها نند که بعد رفتن اورنگ آباد درخزانه آنجا برساند، واین را چشم ها بسته در آنجا گذارند وازنام این آدم دیگر که مصل اوست اورا بیارند، چول مارا چنین نمودند مارا بیداری و بوشیاری نصیب شد چهینم که تکفین و تجهیز مردم درست می کنند، ومن این معاملت یافتم، مع بزا قرض گرفته آنجا برطبق امر داخل خزانه می نمایم، چول این ماجرا بعرض رسید دوگانه شکرنعت و احسان الهی بجا آور دند و بشتاد برار دو پیه بیمول روز منجمله زر زکو قازخزانه سرکار مستحقین مرحمت گردید۔

مناقب نو دوچهارم: در چهاونی تر چنا پلی از روئے وقائع خاندیس بعرض رسید که جهاعه داران دردامن کوه قلعه ملهیر زیاده از دوصد موجوداجها ع دارند، خیال قلعه مذکور بغدر در باطن آنها وقلعد ارآنجا از انها خبر ندارد، حکم شد بحمد امان خان قلعد ارملهیر نویسند که به خبری شاباین درجه که جهاعه دادن قابوطلب اند، و دردامن کوه اجتماع دارندوشی شام برشاجاده برسدوشا خبر ندارند، باید که از خواب خرگوش بیدار شوند و تبدارک نمایند که اجتماع آنها بر هکند والا نه نتیجه نیک نخوا بهند دید، و آینده از خبر داری قلعه و بوشیاری دل بیشتر از بیشتر بکار برندوالا نه غضب الهی خوا بدرسید مصرع:

چراعاقل کندکارے کہ بازآید پشیمانے قدر نعمت بعدز وال چہفا کدہ می دہد نشود کہ از کردہ ہائے خودمقرون بہنتائج گردد شرطآ گہی است زیادہ چہنگاشتہ آید۔والسلام

بسم الله الرحمن الرحيم

عرضداشت وعنايت نامجات ومراسلات

عرضداشت وعنایت نامجات ومراسلات نواب آصف جاه نظام الملک بهادر فنخ جنگ مغفرت مآب علیهالرحمة والرضوان از انشاءرام سنگینشی۔

بخدمت محمد شاه بادشاه فردوس آرامگاه بعد جنگ مبارز خال قلمی شده ورود مسعود فرمان والاشان مرحمت عنوان که هرسطرمتن باستعال کلمات مکرمت آیات واندراج خطابات سات برائے (ایں) تشنه آب زلال الطاف وبنده پروری موجه آب حیات بود، درعشرت کده فخرومباهات سعادت اندوز تقدیم آ داب تسلیمات ساخت صلاح وفلاح دین ود نیاء بنده ها دراستر ضائے مخصیل خوشنودی جناب ولی <mark>نعمت است</mark> عالم السسر والمخفيات آگاه است كه از ابتدائي تربيت وبركت خلدمكان وتوجه روحانی آنجناب مقدس است، وارادهٔ این فدوی ارادت سرشت محودم معروف رضاجو کی . جناب ولی نعمت است ' دراکتیاب این سعادت که سر مایهٔ فوزعظیم ومورث حصول نتائج دنيوي وثمرات اخروي است ظاهراً وبإطنا كوشيد، واز جناب واجب العطيات مسأ لت نموده ليكن يفعل الله مايشاء ويحكم مايريد ،آ دمى زادراسوا نح عالم كون ونساد در ہرچہ از عالم غیب بعرصہ شہود جلوہ گرمی شود مجال تصرف نیست، ولہذا بمقتصائے حديث شريف الاعمال بالنيات صواب وعقاب برحسن نيت وسوءارادت است فرد:

الهي توازيتم آگهي چوبخيراست خيرم د بي

بلکه عصمت از صغائر و کبائر خاصهٔ انبیاء بود که معصوم بودند باولیاء که محفوظ اندمع بزااز انبیاء جم به مفتضائے بشریت صادر شده ومور دعفوالهی شدند، وقر آن مجید ناطق است بآن، پس از سائر الناس که معصوم اندنه محفوظ ارتکاب صغیره و بااقدام کبیره چرامستعد باشند

بإدشاه ظل الله ومظهر الطاف الهي! برادني واعلى ظاهراست كه فدوى درزمان حضرت خلد مكان باقتضائے بشریت از تعیناتی ورفاقت والد مرحوم دست برداشته بدون طلب خود را بحضور رسانیده این معنیٰ ازین جهت که باجازت واشارت حضور نبود چقد رعنف وناملائم بودمع مذاناز برداريها وتفصيلات بے حدونهايت كهازاں جناب مقدس دراں حال شامل حال فدوی شدہ برعالمیان روثن است برالتماس کہ برائے دفع وحشت واصلاح مزاج از كمال فضل وكرم خداوندى بحيله قبول آراعگى يافت وترقى باروداد ونظر برين چشم داشت عاطفت واصلاح مزاج مبارز خان ضرورصله رحم كها تباع امرالهی است بود، النصرور ات تبیع السح طورات خن نشوی، مبارز خال وشرارت اوگناه فروی نیست لا تر رو ازر ق و زر أخری منقوله است انبیاعیهم السلام وماعلينا الا البلاغ، حضرت سيدالمرسلين وسائرا نبياء يهم اكمل التحيات جهال را دعوت می نمود ندور بنمائی اسلام وایمان می فرمودندلاکن ایس سخن نشنیدن وایمان نياوردند، آنهاموًا خذنى شدن، خطاب سرورانبياء است انك لا تهدى من احببت ولكن الله يهدى من يشاء ،نظر بر برورش ولطف بنهايت حضرت خلد مکان امیدنوازش و بنده پروری از جناب اقدس اعلی از یاده تر بود ، بهمیں قدرعبور نربدا

باین همه جهات که مفصل معروضداشت شد چون التماسات در معرض توقف افاد بسبب تغیر خدمات مبارز خان با تفاق فرقهٔ افغان ودکنی مغرورشده تا بقتال وجدال پرداخت، فرد:

من نگویم که لطف واحسان کن بنده ام هرچه بایدت آن کن اگر چه بسیط کلام منافی ادب است، دری<mark>محل از بیان واقعی وعرض ماضی گریز نیست</mark> فدوى مكرر بمبارز خان نوشت كه تغيرصوبه دكن نشد استعفائے التماس بعمل آوردہ الحال کہ بجناب والا دریں باب معروض داشتہ از روئے فضل وہندہ نوازی بدرجه ً یذیرا کی رسیدہ، درصورت احتر از ناچار بقتال وجدال عابدخواہد شد، واصرار درامرے کہ سبب فتنه خونريزي مسلمين بإشدخلاف طريق دينداري است ومنافي رويهمسلماني نه جمعيت وناالميت تشبه بجهال نبايد حسب 'قال النبي عُلَيْكُم : من تشبه بقوم فهو منهم" خداعلیم است که فدوی بمقتصائے الدین انصیحة درتح برمواعظ ونصائح وابلاغ سخنان دل پذیر و پندسودمند وتو قف در جنگ سر <u>م</u>موقصورنکرد ، لاکن خان مٰدکورازغلبه ُ نبیت واستیلاءحب جاہ واغوائے رفقائے جاہل قدرسخن شنوی کہ بیج دولت است نشنا خت واز وبال نكال دنياوآ خرت مطلق نينديشد ، ناحق امل حق طرف شد ، ودر پيمودن راه فنا جمع کثیر ہزار بندہ ہائے خدا اعم ازمسلم وکافر رفیق خودساخت، خان مذکور از دولت خواہان واقعی بود کہ احر از در بیدلی کردن ویریشان ساختن بجم غفیری را از بندہ ہائے فدوي جناب والا كه حقوق فدويت دانند ورزيد از معاينه اي حال نزد اہل نصيب نادولت خوابی خان مذکور در پرده دولت خوابی بود به ثبوت رسید و بخقیق انجامید که بداندلیش دولت خداداد وبدخواه فدویال صادق الاعتقادازسر پنجه تقدیر فرصت نمی یابد، وازلقمه و تضامصون نمی ماند ' احیاناً گرعوام کوته نظر بخرد که آیة کریمه" اولئک کالانعام" ملهم آنها است بکنتخن نارسیده این سانحه رااز شناسائی باسلوب دیگرووضع منکر شهرت د مهنداز درجه ٔ اعتبارساقط است به

الحمد للد كه اركان سلطنت ومقتبسان انوار حضور فيض گنجور بخفيق امير الامراء بهادر بكمال فطرت و د قيقه شنجی وسلامت طبع موصوف اند وحق را از باطل چنانچه بايد وشايد تميز نمايند از ينجهت اطمينان امور كه محك ما هيت اشخاص ثبت شده باشد، مع مذا بندگی بالطبع مقتضی عجز وسرا قگندگی است ـ

بنده بهال به كه زنق في من بنده بها آورده ورنه من اوار خدا و ندليش كس نتواند كه بجا آورده

برگاه جناب صفی الله علی نبینا وآله علیه السلام باوصف تحقیق عصمت که لازم نوشته شد باکل دانه گندم ظلم را بخو دآشنا دفر موده باشند، سائر عبا درا که اسیر قفس شیطان اند ومنزه بودن از لوث صغائر و کبائیر مقد ورآنها نیست ، اتباع جناب صفوت مآب ازیس تضرع دیدآل لازم بل واجب، "دربنا ظلمنا انفسنا و ان لم تغفر لنا لنکونن من النحاسرین"

تفویض صوبه داری دکن بفد وی و نیابت فرخنده بنیا د بفد وی زاده و بحالی جاگیرفتدیم که درمنشور عاطفت گنجور و خط امیر الا مراء وغیره مندرج بود بعنایات باطنی جناب ولی نعمت منتظیم ومتنتر فرموده شرف اندوز تفته یم آ داب تسلیمات ساخت مصرع:

شكرنعت بائ توچندا نك نعمتهائ تو

کہ عالم بعالم بحز بشری ازغایت نہایت حدے مترصد ومستمداست ہموارہ در استرضائے جناب ولی نعمت سعادت اندوز باشد وہر جادہ بندگی وفدویت ثابت بودہ نیک نامی جاوید اندوز د ' امید وار است کہ سخنان مقربان درخق فدویاں عقیدت سرشت مسموع نشود کہ آن غرض مندال کم حوصلہ برائے غرض سہل خود کار ہائے کلی ولی نعمت راضائع می کنندو بکنہ معاملہ و آل کارنمی رسند۔

مبارز خان را فسادطینت وبرگشگی طالع پیرانه سالی اقتضائے حذاقتش باغوائے سبک مغزی چندہوائے ریاست دکن درسرا فقاد،سردشتہ پاس حقوق واحسان ہا کہ وضیع ویٹریف راعلم تفصیلی بال حاصل است از دست دادہ پااز جادہ حق شناسی ویخن شنوی وانسانیت فرابر گرفت یعنی کارش از مرتبہ بہائم وسباع در گذشت، او لسئک کالانعام بل هم اصل ، ہر چند بمقتصائے اللدین النصیحة فساداراده اش بدلائل ساطعہ و بچ قاطعہ در قالب تحریر وتقریر آمد وابواب مراسلات موعظت آمیز مفتوح گشت، اما بمقتصائے شہور فرد:

بآب زمزم وکوژسفید نتوال کرد کلیم بخت کے داکہ یافتند سیاه آل زال سہیل وآن سرابوجهل اصلا وقطعاً بسخنان مفید ومؤثر ندید نصیحت نیوش ناگشة پائے شقاوت برجادهٔ مخالفت قائم نموده ، بادیه پیائی جهل وشرارت کردید ، از کثرت عزت ووفورغرور باوصف تکرار نصائح و جمهمات فرومال نکال خوزیزی مسلمین مطلق مزت و وفورغرور باوصف تکرار نصائح و جمهمات فرومال نکال خوزیزی مسلمین مطلق ناند شیده و باسوار و پیادهٔ بے شار و تو و جزائر و نال و کخبال ور مکله بسیار و بندو قجیاں ناند شیده و باسوار و پیادهٔ بے شار و تو و جزائر و نال و کخبال ور مکله بسیار و بندو قجیاں

كرنائكي زياده از حد وعدد وسرداران مهميں كار ولشكر جرار كه به تظميع وتذوبراز اطراف واكناف وجوانب آنها را فراهم آورده رفيق جنگ يرخاش ساخته بود ، قطع مراحل وطي منازل نموده بهتر تیب لشکر وتسویه صفوف پر داخته ، بها در خال پسر و برا در عبدالنبی خال ودليرخال وجميع افاغنه دست راست ودلا ورخال بإدوپسر دست حيب وغالب خال ما فوج تمام وسعادت الله خان وامين خال وسيرعبدالو مإب خال وقزلباش خال ومرزا محربیگ خاں وفائق خاں وجمع غفیرے ازنو کراں خود ہراول وسہ پسر دیگر بافوج گراں التمش طرح قرار داده وفوج بسته روز پنجشنبه بست وسيوم محرم درنواح قصبه شكر كهيره چهل کروہے جستہ بنیا دمعرکہ آرائی نبر دکر دید، سرداراں مذکورہ باسائر سیاہ وکرنائلی ہائے بر قنداز وبهادر ان نصرت قریس مانند خنازیر که باشیران و هزبران درافتد ودرآ و یخته ہریک پہر دو گھڑی کامل بکار فر مائی آتش خانہ وحملہ ہائے رستمانہ داد تہور وجلاوت دادند ود قیقه از دقائق کوشش فرونگذاشتند از شدت گرمی هنگامه کار زار ابواب حیرت را بر روئة تماشائيال ملأ اعلى كشادند، آخر كار بمقتصائ "الحق يعلو" سيم فتح وظفراز موهبت عنایت از لی بر پرچم اہل حق وزیدن گرفت، وخاشاک وجود شرارت آمود آل سرگروه اشرارمعه پسرال وبها درال وامین خال وغالب خال و پسر و برا درعبدالنبی خال ودلیرخاں وخاں زماں خاں وعزت بیگ خاں وسیدعبدالوہاب خاں باجمع کثیرےاز فجارجاده فنارفت "ان الباطل كان زهوقا" ـ

دریک موضع چهار بزارسوار که اکثر ازینها پیاده شده بجنگ کوته براق مبادرت نموده بودند بقتل رسیدند واز کشته ها پشته هاشد، و دو بزار و مفتصد اسپ و دوفیل کشته شد وبقیه غنیمت گشت، وزیاده از دو هزارها نجا زخمی افتادند و در اطراف وا کناف رزمگاه جرت وقتیل گشتند حاصل که کم کسے از انها جال بر شداز احوال پیاده ها که مقتول گشتند چه توان نوشت که از جیز شار خارج بودند، شهامت پناه باجی راؤ وتهور دستگاه سای نجی وجلادت انتباه بیلاجی در استیصال مخالف تر دد ات شایان بتقدیم رسانیدند آفتاب سلطنت تابال و درخثال باد۔

عرضداشت

در جناب محمد شاه بادشاه متضمن ورود خلعت وسریج و چغه کمترین خانه زادال ارادت پرست کل طره تسلیمات عبودیت سات رازیب دستار افتخار نموده بعرض سعادت اندوزان حضور پرنور میرساند که نسایم فیض انتمائے وصول عطیه والا یعنی خلعت خورشید طلعت قامت عبودیت را مانند کل بزارال لباس افتخار کرامت نمود وفرق مبابات را فرفروزال سریج و چغه مرصع مکلل بجوابر آبدار ولا لے شاہوار باوج ثمرات بود آداب تسلیمات بجا آورده از جناب البی مسئلت می نماید که سالهائے سال شجرهٔ امید بنده بائے عقیدت مند برشحات سحاب افضال خداوندی سرسبز وشاداب باد برب العباد۔

عرضداشت

درجواب ورود فرمان وعطائے جواہرواسپاں وفیل (ازانشائے منتی رام سنگھ)
بعد تقدیم آداب بندگی بعرض باریابان محفل خلد مشاکل محی مراسم عدالت
بانی مبانی سلطنت خدیوز مین وزمان بادشاہ عالم وعالمیاں می رساند کہ طلوع نیرا قبال
یعنی ورود میمنت آمود فرمان والاشان (اقبال نشان کہ از مبدأ کلام فیض انجام مانند

دفتر گل بهارآ غاز وسطورعنبرنامش چول طرق تنبل بائلهت عنایت دمسازاست مشتمل بر تخسين وافر وصدورعطيات نوازش سات كاشانهٔ اميدرا فروغ ابدي كرامت نمود وكلهُ <u> گوشئهافتخار بفرق فرقدان بود بوصول خلعت خاصه متبر که قامت ازنظراز حان نواز</u> اعزازآ راسته کسوت حیات در بر پوشیده بفرفر وزاں جبعه مکلل بجوابرآ بداروس پچ مرصع سراسر انوار ساییه همای دولت بر سریر....دستار شمشیر دست عضدت را بازو فائز ساخت، وانبارے معماش بشادانی گلہائے فتح وظفریرداخت، خنجر کہ قبضہاش دستاویز قبض ارواح اعداء است باغبار آبدارے جواہر چہرہ آرائے امید را آبروئے دارین بخشید ، و کمرفدویت عالم تقویت حاصل کردید ، اسیان سر بلند صارفتار جهالازطره كاكل كمندتشخير مما لك دلها كشوده به شعثاء جمال خوبال آراعرصه زمين وز مال راموج خیز انوار بهارنمودند و بحلوه و تقریب ساغرچشم وعشوه بح آمیز ترغیب قدم هوش ازتماشاءر بوده ماه نورا حالت محاق افزودند..... بخط وخال آن محبوبان برى تمثال كم معثوقان برغنج ودلال راسرمثق دل فريبي وياك ادائي است، وگرد پائے آل ليل مرادان علامتش چیثم امید محولعیتاں کوئے انتظار را سرمہ بینائیکہازسم ہلال نظیر آنهان برزمین نشستهکهاز قدم انجم بر در طے مراحل شکرای قلم از بر دود.....مه عانمی تواندرسید وکل کون خامه کلام کشایدیک قدم را در آن وادی ناپیدا کنار نخوابد دوید ،عنایت فیل کوه تمثیل ظفر دلیل با بلاغتعروض مدارج اعلی کامیابی ہائے بے شائبہ اغراق سپہر اوج افتخار را زینہ ایست رسا ومعراج مراتب ارجمندی سربلندی ہاکہ بوسیلہ آن میرعالم بالا باسانیعلوی نام رامسلم کہ پایداعتبار بذریعہ

آن با درجهٔ فلک ہمسراست از صولتعلامتش فیل تندخرام سحاب دریا دریاعرق ریز انفعال وبمتانت استقامت گرال ماییاش کشتی زمین راکنگر کوه تمثال بحرک<mark>ت یایش</mark> توالی حرکات اربعه جائز ، وبهسکون قد وم در <mark>ب</mark>ع مسکون تزلزل تام در دل اعداء فائز در میدان معرکه رزم که بساط مرد آ زمائیت هر سیاه راست رو را پشت پناهنظر بتنش کاسه سرنهنگال دریائےنیست که بیک قدمهمت عالی اش سلاب قیامت اسباب بهوم صفوف انداز سرکشان از سیرانی زیاده ننه که بیک آل.....قدمیکه از زمین بردار دعلامت قیامت دمے که از بینی بگذار درستخیز علامت بلاغت رفتار هوشيار بسلاسل حسن دلفريب خود بسته نگرانی الفاظ تعريف اند وكوه وقار وبدرآ مدتوصيفش اصداف معاني پر اعتبارتسليمات متواليات اي مهم عنايات را سرمايه حصول مفاخرت ومرادات ساخته علم امتياز برافروخت ، و دعاء دوام دولت ابدمدت راورود زبان ساخت آفتاب عالم تاب سلطنت وجهانباني ساطع ولامع

عرضداشت

مضمن مبار کبادجشن از منشات رام سنگه مذکور
کمترین بنده بائے عقیدت آئین به گلچینی آداب تسلیماتبندگی
..... باوج اعلی افروخته به زروه عوضالحمد للد والمنة درین ایام میمنت انجام
رواکح نوبهارعید سعید مجهورانام خصوصاً ابل اسلام رامعتر ومعطر ساخته بزارال
بزار اسباب عیش و سرور و مواد مسرتدر محفل دلها مهیا و آباده ، فدوی ارادت

سرشت به تقدیم مراسم آ داب تهنیت ذخائر سعادت ابدی اندوخته بخصیل هو بات عبادت پرداخت تا نسایم برکات این ایام سعادت فرجام باعث آشام گلهائے زائران بیت الحرام است حضرت واهب العطایا بارهاص حدیقه سلطنت وخلافت را ازرشحات سحاب فضل خود سرسنروشا داب دارد۔

عرضداشت

متضمن مباركبادعيدازمنشأت ايضأ

کمترین بند ہائے فدویت آئین قامت عقیدت راچوں ہلال شوال بادائے آداب تہنیت عید سعیدمباہات باوج ساوات برافروخته از درگاه مہمن متعال مثبت مینماید که تافلک نیل فام ایام متبرک درگردش ماه وسال است ہرصباح انجمن اقبال رشکد بدسازمحفل اجلال محسود لیلة القدر باد-

عرضداشت

متضمن عنايت ميوه ترازانشاءرام سنكفنشي مذكور

بعرض می رساند بورودعنایت آمود میوه تر کداز پیشگاه جنت اغتباه بایی فدوی عقیدت آگاه مرحمت شده خوان آرز و وتمنا بهزارال بزار ثمرات مرادات مملووب گوناگول فواکه نواز شات مشحون گرداند، سرعبودیتدار برزمین فراغت داشته بادائے آداب وتسلیماتثمره سعادت آرز وست و مانند شجرة طیبة اصلها بادائے آداب وقسلیما فی السماء فرق فخر ومبابات باوج فرقدین برافروخت و محمقتصائے آیة کریمة لئن شکرتم الازیدن کم بشکرخداوندی ولی نعت زبال بمقتصائے آیة کریمة لئن شکرتم الازیدن کم بشکرخداوندی ولی نعت زبال

راشیری کام ساخت، الهی تا چمنستان سپهر بنگلهائے رنگارنگ انجم رونق پذیراست، شقائق فتح و فیروزی در حدائق پیشگاه خلافت و جهانبانی شگفته و خندال باد

عرضداشت متضمن شکرعنایت عطر

عرضداشت

بجناب محمرشاه بادشاه ازانشاء موسوی خان منتی هنگام روانه شدن از دکن بعزیمت استیلام بهرعتبه بهراختشام جماعت ناعاقبت اندلیش بدفر جام گروه کافرنتمت شقاوت انجام که باعتاد حقوق واحسان هاوچشم داشت صدق وصفا همراه نظام الدوله گذاشته بودنظر برمفاسد هندوستان وغیب چهارساله این ارادت نشان بمضمون

.....کا فته درموقف اظهار جو هرشقاوت اصلی وخبث طینت جبلی درآ مده آن ناتجبریه کار را کہ بمقتصائے خورد سالہ شناختزمانہ وزمانیاں پیمودہ ونشہ ہوش رہائے ر ماست وبتملكخرقه سرایا خباثت برغفلت بیهوشی اوافزوده بودند بعکمات خوشامه وجايلوسي كارفرمائي باستقلال وانموده ازلباس يخن مثنوي واطاعت برآ وردند وازروزباز یرس غافل کرده در تخصیل مد عائے خود کام خواہش زدند، چنانچہ سید جمال خان پسر عضدالدوله مرحوم بنيابت صوبه داري برار بإجا گيرنه لكه روپييه مشروط وهفت لكه رويييه بلا شرط بتفرف خود درآ ورده و بایس همه اکتفانه کرده یاز ده لکه روییه از محالات وده لکه روییپه نقد گرفته افزائش دراسباب وزیادتی سامان پرداخت ،وعبدالعزیز خان بنیابت مجسته بنیاد جا گیربست لکھ روپیہ بجہت نگاہداشت سیاہ ومناصب نا مناسب خطابہائے بے جا وجا گیرات بنام پسران ومتوسلان خودگرفته دکان دستگاہی برائے خود چیدہ بود، خان عالم دکنی وسلطان جی ورانوجی وغیرہ مرہشہ ہائے دیگرخود کا مان نیز بانواع تزویر تلبیس جا گیرات خاطرخواه جمعیت ہائے زیادہ از مقد ورنو کر کر دند، واز روئے شیطنت وحرام خوري وسلوك بسلك شقاوت ونكول ساري متفق الكلمه كرديد، معاصى خودرالباس پوشانیده باسخن شنوی وزیادهسفیه بخردساخته پرده حجاب ازمیان برداشتند چوں صورت اختلال کار وانقلاب احوال دکن تقسیم صوبہ جات دیگر و جاگیرات دادہ محصولات وبداندیشهائے آن جماعت گمراہ کہ ہریکے درمقام انحراف ومناہج بدباطنی وخلاف بودند، بتواتر وترادف رسیدویقین کردید کهاگر چندے در تدارک ایں امر مداهنه شود کاراز دشت می رود، وملک مال معه آن خانز ادخور دسال درعرصه تلف

می آید _از پیشگاه خلافت رخصت حاصل نموده به مالوه رسید که بخر <mark>رینصائح تنبیه گرداند</mark> چوں پیش از بیش درافزائش واہمہ وتشویش آل ناعا قبت اندلیش کوشیدہ اورااز حیدر آبا<mark>د</mark> بإراده مقابله ومجادله مستعد ساختند وخطوط بإسر داران بطلب آن كه عمالان فرستاده هر کدام راباجمعیت تمام از اما کن آنها طلب داشتند ، ودرنز دیکی خجسته بنیادر <mark>فیق طریق</mark> بجز ثقاهت ساختند وباز از ابله فریبی گرم تر دیدمجد د آ فاقیه مناصب و جاگیرات وخد ما<mark>ت</mark> گرفته برجاده مخالفت از رارورزیدند مد هوش نشسته ایالتاز راه رفته غافل از آں کہ خدانخواستہ چیثم رحم بفد وی رسد قباحت کلی باودارد ، قطع نظر ازیں کہ بظاہر كامياب گردداز دشت اين حرامخوران جاشته خورسلامت نمي ماند و به سبب تقسيم شدن ملك وخالى شدن خزانه از افزائش طلب سياه وعداوت مربهثه مإ في الفور بهمه مقابله بهمه برروئے کارمی آیدتا سر کتلسراہ نخوت وغرور بکام جہالت وعدم شع<mark>ور پیمودہ</mark> اول متهورخان خویشگی را که در زمره فجره بفطانت وفراست اشتهار یافت و ثانیاً عبدالحسين خان ميرساماني خودرا كه درشيطنت وتلبيس بهم زلف سران توال گفت فرستاده استدعائے اختیار دکن در قبضه اقتدار و تکلیف رجعت القهقری فدوی درگاه بحضور سامع النور نمود ، ہر چند تقدیرات قبائح وتدیدات نصائح بگوش آنهان کشیدهونامه برده نیز بکرات ومرات نوشتند لاکن ابلهان از بسکه در مزاج فاسد برسودائے اوجا كرده ازصراط المشتقيم ناانديثي بركنارا نداخته بود ، مجون نجاح وموعظت فائده نكرد ناچار....درفرصت کم اجتماع افواج واسباب کثیره پرداخته استعدادعظیمت تنبیه نمود ، بفضل البی اقبال شاہنشاہی کہ در ہر آن وہرز مان شامل حال ای<mark>ں جادہ پیائی</mark> مراحل فدویت ودولت خوابی است رعب تمام در بطون کی خرامان بادیه گرابی راه یافت، آن فتنه پژومهان مایوس گردیده باطنامعانی یاس در مضامین الم تر کیف خوانده، و بظاهر دست از لباس تعلق برافشانده مختشم خان بخشی دکن را باخان عالم وسلطانجی وغیره منصب داران و غازیان متعینه و توپ خانه سسساز را تلبیس لباس درویشانه پوشیده خود را در سایه جمایت بر بهان الدین غریب انداخت و نایره عجه که بسوئے بد باطنال سربه فلک کشیده بآبیاری اقبال والافردنشست -

چون انتزاع قلعه از دست عبدالعزیز خان و فتح یاب خان که اعتصاد عمده او بودند ضرور بود، از بر بان پورخرکت نموده ابوالخیرخان را بقلعه داری و فوجداری اورنگ گرویجین، وخودراکش گساری قریب سنگم و گشن آبا در سیده عبدالعزیز خان را طلب داشته خان مذکور خیریت در اطاعت دیده ملاقات نمود، وقلعه بتا که از کمال شفقت و حصانت فلک کشیده بود از بخبری و غفلت پرستان بتقرف مر همشد فته در فرصت قلیل و بر آوردن تو بها باستعجال جرفیل هم و غلبه از دست مخاویل در قبضه اولیاء دولت در آمد _ بجمداللد آفتاب سلطنت و کشورستان از مطلع اقبال لایز ال طالع و لا مع با و -

عنايت نامه

بنام غازی الدین خان فیروز جنگ شرف صدوریافت نورچشم مکتوب مرغوب بهجت اسلوب در اسعد اوقات واحسن ساعات بشارت زمان ولادت وگل ریاض سعادت شده سرورافزائے خاطر شدمراتب سپاس حضرت واجب العطایا به تقدیم رسید بفضل اوسجانه وبرادر عالی منزلت مهربان وآن نورچشم و همه دوستان قد وم این نونهال حدیقه اقبال مبارک و همایون باد ، و بفضل الهی آن سعادت مندرا به محمد لطف الله مسلمی نموده شد ، امید آنست که بعنایت ایز دی بکمال صوری و معنوی بهر ور شود و بعمر طبعی رسد ، برب العباد و بحرمة النبی و آله الامجاد_

عنايت نامه

بدستخط خاص میمنت اختصاص بنام نظام الدوله ناصر جنگ، هنگام عزیمت هندوستان ازمنزل بوده دونکرمرحمت شده

نورچیم من! شرافت و نجابت پناه انوارالله خال رابرائے سرانجام امور مالی مرخص نموده شد، آل نورچیم را درجیح امور خان مشارالیه محدومعاون باشند که باستقلال تمام مصدر کار بائے ماموره توانت شد، درین تاکیداتم شناسند۔

شقتر

دستخط خاص بنام میرتقی خان داروغه فیل خانه سر کار دولت مداراز مقام بوده دو نکر شرف نفاذیافت

میک فیل حوضه تعینات انوارالله خان باید کرد، و یک فیل بناصر جنگ انعام شود حواله
انوارالله باید کرد، و تارسیدن اورنگ آباد برال فیل همراه خان مذکور باشدنشانیکه در
افواج متعین می شود_

عنایت نامه جات که از دفتر صدارت بنام فقراء باب الله مرحمت شده درجواب سیدعلوی عرب مانکیری

سیادت ونقابت پنالها مکتوب مرغوب رسید، آن چداز تصدیقات خود بنابر نقد بی نوشته بودند بوضوح انجامید، جمعیت ایشال را می خواجم ،سابق جمدری باب نوشته ایم نوشته بالفعل سیادت و نقابت پناه سید لشکرخان و بسالت دستگاه و جانو جی نز د بالا جی پندت رفته اند دری ابواب بآنها گفته شد بحضور خوامد آمد، آل چه دری باب مشخص شده باشد بشما اطلاع خواجم داد، جمیشه بدعائے فتح و نصرت و مقهوری اعدائے دین و دولت مشخول بود بفتم ذی الحجه برهاله

درجواب خطشخ محمداسحاق بيجاليري

مشیخت وشرافت بنا باحقائق ومعارف دستگابا وصول مکتوب اشتیاق نشان قش دعائے فتح وظفر موجب ابتہاج خاطر شد، برائے امر چونکة للمی شدہ بود جبلغ دوصدر و پیہ برائے ایثال وایں مسماۃ مریم پنجاہ رو پیپی فرستادہ شدخوا بدشد، امید کہ دراوقات حضور واستجابت بدعوات حصول فتح ونفرت وانجاح مطالب دارین ومقہوری اعداء یادآ ور باشند شم شعبان ۱۹۵۱ ه

درجواب بإوفاحاجي اليجي بخارا

شهامت پناه بسالت دستگاه در حفظ الهی بود ه شاد کام باشند، مکتوب مرغوب

رسیدمسرت بخشید ومضمون محبت مشحون آن بوضوح انجامیداز دیادمودت کردید،خواجه ابوالخیر احوال خود را ظاهرنموده مصدر توجه خاطر گشته خوش وقتی راا فزود ، از آئین محبت آس محبت آئین آئندچیثم داشت زیاده دانست _) والسلام

درجواب سيدمر تضى علوى قادرى بيجابوري

سیادت و نقابهت پناه حقائق ومعارف آگاه وصول مکتوب مرغوب مصحوب
سیادت و نجابت پناه سید و جیهدالدین که مضمن برخیریت بودموجب موفور سرور خاطر
شد، وحسب الارقام بومیهآل حقائق ومعارف آگاه بنام سیادت و نجابت پناه ندکور مقرر
نموده شد و برائے شادی امر خیر صبیه با نیز سه صدر و پیه فرستاده شدخوا بدر سید، امید که در
اوقات حضور ومکان اجابت بدعوات حصول فتح و نصرت انجاح مطالب دارین
ومقهوری اعداء دین و دولت یا دآورخوا به ند بود به فتم صفر ۱۵۱ به جری

در جواب سيد دوست محمد ايلجوري

سیادت ونقابت پناه ،حقائق ومعارف آگاه مکتوب مرغوب متضمن بشارت
اعنی اشارت قریب حصول فنج ونفرت رسید ، وموجب مسرت ومزید تقویت ظاہری
وباطنی گردید ، بحولہ وقوۃ قوی مطلق امید ظهور مضمون بہجت مشحون ایں بشارت است ،
آیت "علیٰ کل شیئ قلدیس "برائے حصول مقاصد دارین وحصول مطالب
نشأ تین دوام فنج ونفرت ومقہوری اعداء دین ودولت و کمال خیروخو بی فرزندان عزیز
وہمہ توابع واتساع دائرہ ممالک اسلام واند باغ آثار اشقیاد بدانجام دراوقات فیض
وبرکت ومظان استجابت بدعام شغول ومتوجہ باید بود۔ در باب آمدن خودنوشتہ بودنداگر

تصدیع نباشدملا قات ایثال مرغوب ومطلوب است ۱۲/ربیع الثانی ۱۵۱۱مرود درجواب ایضا

سیادت ونقابت پناه حقائق ومعارف آگاه کمتوب مرغوب مصحوب سیادت پناه
سید وجیهه الدین فرزندآن حقائق آگاه رسید مسر ورساخت وضمون مندرجه بوضوح
انجامید وموجب تقویت مزید ظاہری وباطنی گردید 'حسب الاستدعائے آل
سیادت پناه ندکور بالفعل یک صدوبست و پنج رو بییخرج یکما به فرستاده خوابدر سید، اگر
تقدیع نباشد بیایند که مشاقیم والا کیفیت که بیان آل بخاطر دارید برنگارند، واز بها نجا
برائے دوام دولت و فتح و نصرت اشکر اسلام و مقهوری اعداء دنیا و دین واستیصال کفرهٔ
لعین، وحصول مقاصد دنیا و آخرت متوجه بدعا باشند زیاده چنگارش رود۔

درجواب مولوى عبدالرحيم بيجابوري

فضیلت و کمالات دست گاه خقائق ومعارف آگاه کمتوب مرغوب بهجت خاطر وصول بخشید ، موضع دومتی پرگنه کونال سر کار را پخورصوبه دارالظفر بیجا پوربسیادت و نقابت پناه سید محمد بیجا پوری تخواه نموده شد برائے دوام فتح ونصرت ومقهوری اعدائے دین و دولت و حصول مقاصد دارین و توفیق حیات ایں جانب و فرزندان عزیز در مظان استجابت بدعا متوجه باید بود و والسلام و

درجواب صوفى ابوالحن

حقائق ومعارف آگاه مکتوب مرغوب رسید (موجب خوش وقتی گردید، تعلیم حضرت عمر مرقوم بود بشارت انتظام وانتساب مما لک که متعلقه است که بحول وقو ة الهیکه درعهدایشال قوت اسلام وتقویت دین متین محمدی جلوه پیرائے ظہورشد،
امید که درین زمان میمنت اقران ہم بعرصه ظهور برسد، برائے خواجه فقیرالله واخوندگل محمر
وخواجه عبدالله نوشته بودند بتوفیق الله وکرمه وظائف تمامی اہل استحقاق مما لک محروسه
بحال داشته شد واحکام متصدیاں صوبہ جات قلمی گشته پیوسته بدعائے ظهرالغیب متدعی
باید۔دواز دہم رجب المرجب المراج

برطبق استدعائے سیداحد مغربی

بنام عماد الملك اعتماد الدوله وسي<mark>رحشمت خان شرف صدوريافت</mark>

حسب اظهارسیادت ونقابت پناه سیدا حمر مغربی خلف سید طه کداز جمله اکابر واعیان عرب اند بظهور پیوست که برطبق فر مان بادشاه بهشت آشیال حفرت خلد منزل علیه الرضوان دیبات بزار رو پید مدد معاش درصوبه بنگاله بنام سید عبدالقا درعم مشارالیه از روئے یادداشت عهد بادشاه شهید مرحوم پنج روپیه یومیه از خزانه سورت بنام سید طه ولد سیدا حمد مذکور مقرر بودواز چند سالخورده ، بنابرال حسب استدعائے سیادت ونقابت پناه مذکور که بارادهٔ تلاش وجه معاش مسطور درانجامی رسد بقلم می آید که نظر برمراعات طاکفه درویشان تقذیم کار بائے ایشال موجب برکات و منج حسنات نظر برمراعات طاکفه درویشان تقذیم کار بائے ایشال موجب برکات و منج حسنات است، بنوعیکه درانجاح مطالب سیادت ونقابت پناه مسطور مقید باشد تا مقدور سعی مشکور باید پرداخت نم ماه محرم ۱۲۰ به جری القدی

درجواب شيخ نورالحق

حقائق ومعارف آگاه مكتوب بهجت اسلوب رسيد ومضامين بوضوح انجاميد،

اشتغال ایشاں بدعائے فتح ونصرت لشکر اسلام موجب تقویت ظاہری وباطنی گردید،
اوقات برکت ومظان استجابت برائے دوام فتح ونصرت عافیت وصحت بدنی ومخذلی
اعدائے دین ودولت و کمال فرزندان ووسعت دائر ه مما لک اسلام ومقهوری کفره فجره
بدانجام بیشتر از بیشتر بدعامتوجه ومشغول باید بود، در باب محمد قاسم برائے امرے که نوشته
بود بمقتضائے کل امر مر هون باو قاتها، ان شاء الله تعالیٰ بوقت در ظهور خواہد
آمد که برجمیں عنایت نامه دستخط خاص مزین شد۔

الهي توازيتم آگهي چوبخيراست خيرم د جي

نیت تمام مصروف اینست که برعهدستم نرود واحقاق حق شود، وحق تعالی عنوان وابصار توفیق راستی وحق گذاری کرامت فر ماید، آن مهر بان درین امور توجه فر مایند که بما توفیقات نیک و برفقاء نیز کرامت شود، والل بدعت واشرار مستاصل شوند و کفار فجار مفقو د باشند وغلبه اسلام ورواج اسلام حسب دلخواه شود _ والسلام)

درجواب سيدطام والدمير عنايت الله

سیادت ونقابت بنام حقائق ومعارف آگا ها مکتوب مرغوب باادعیه حصول شفارسید، وبشارات موجب از دیاد مسرت وتقویت شدانشاء الله المستعان - برطبق ایمائے بالثان بعمل خواہد آید - برائے حصول فتح ونصرت ومقهوری اعدائے دین ودولت و کمال فرزندان عزیز وتوفیق واتساع دائره ممالک اسلام ورفاه احوال طبقات انام بیشتر از بیشتر متوجه ومشغول بدعا باید بود و دوصدر و پیارسال یا فته خواہدرسید۔ بنام محمصادق قاضی سرکار میدک

شریعت ونصیلت دستگاه فرد مرسله مضمن مبار کباد واهتغال بدعائے ظهر الغیب رسید موجب سرور گردیداز آنجا که بتو فیق الله سبحانه بهمت عالی بهمت واعلائے اعلام شریعت نبوی وتروی سنت مصطفوی مصروف ومشغول، ومراعات علماء ومواسات فضلاء مطمح نظراست پیوسته بمرافقت صلحا ومشاکخ آل دیار بدعائے نصرت اولیاء دین ودولت وخذلان اعدائے ملک وملت از جناب صدیت مشدی باید بود والسلام دوازد بهم شعبان الم اله

درجواب سيدعلوي عرب مانكيري

سیادت ونقابت بنا با مکتوب مرغوب رسید ومضامین مندرجه بوضوح انجامید در باب برداشتن تهانه و مگاشته از موضع مانکیر دری ولا از سیادت و نقابت بناه سید لشکرخان برسیده شد ' او برداشتن تهانه قبول می کندلیکن استدعا دارد که تصرف دراراضی مالکان که بجبر شده است دست برداشته شود ' بخاطر جمع در دعائے دوام دولت و فتح و نفرت و مقبوری اعدائے دین و دولت و وسعت دائر ه اسلام و رفاه طبقات انام متوجه و مشغول باید بود ' زیاده چه نوشته شود ' بست ششم محرم الدا اهجری

درجواب ميرزين العابدين برمان بوري

فضائل و کمالات دستگاه حقائق ومعارف آگاه وصول کمتوب مرغوب مسرت افزائی خاطر شده ' برگاه مکا تبت اعزه کرام می رسدارقام جواب البته می شود ' افزائی خاطر شده ' برگاه مکا تبت اعزه کرام می رسدارقام جواب البته می شود نرسیدن جواب مکتوب ایشال از ممر عدم وصول مکتوب خوامد بود ' والانه چه گنجائش داشت والحال که بمیامن فضل الهی و تائیدات ربانی لشکر اسلام بعزم جهادمتوجه سمت

مقصوداست بملا قات آل حقائق آگاه نيز عنقريب مسرت حاصل خوامد شد والسلام

وستخط نظام الدولة ناصر جنگ شهید که بنام این فانی رسید شرح بدستخط خاص مشتم جمادی الاول سالا هجر ی رسیده-

درویشانیکه در حضوراندویومیه ومواجب می یابند برائے آنها چیز نے تجویز کرده بعرض رسانند ' و آنچینو وارد شده باشند آنهارابرائے ملاقات بیارند ' اول اسم نولیی از نظر بگذارند وموافق تھم ہر روز جمعے برائے ملاقات می آمده باشند۔ شرح دوئم بخط خاص بست نهم شهر رمضان ۱۲۳ ایکھر کی آخر روز دوگھڑی روز باتی مانده بزرگانے که در لشکر ظفر اثر ہستند برائے ملاقات ماہم اہ گرفتہ بیارند روز سے عیداست دیدان اعزہ موجب برکات وفتو حات۔

公公公

سلخ ماه ربیج الثانی سر کیا هجر ی مطابق ۱۲۲۵ فصلی بخط دره مثال منولعل بن رائے چمن سنگھ بروز چہارشنبہ بوقت دو پہر چہارگھڑی تمام شد۔



غزل

بهجو پیا می زسلیمال رسید بهجونسیے که زبستان رسید بهجت وافر بدل وجال رسید نام جمچشم بچشما ل رسید بهجوکه یعقوب زکنعال رسید اشک زچشمیم بگریال رسید شکر خد ا ہجر بیایا ل رسید 公公公

اس کاکل پرخم کا جائے تو اچھا دل پرسے بلاتیری جوٹل جائے تو اچھا ہم چشمی جوکرتا ہے تیری چشم سے بادام پھر سے اوسے کوئی کچل جائے تو اچھا

نصائح عالمكير بإدشاه

اول: بادشاه خوب است ' اگر عدل ندارد چنانچ ابر بے بارال دویم: جوانے خوب است ' اگر علم ندارد چول گل بے بو سیوم: عورت صاحب جمال است ' اگر شرم ندارد چنانچ طعام بخمک چہارم: دولتمند خوب است ' اگر سخاوت ندارد چنانچ خانہ بے چراغ بنجم: درولیش خوب است ' اگر صرندارد چول چاہ ہے آب



Ziauddin 116,

Ziauddin Hasan Khan 27,72,131,

Zulfiqar Khan 7,18,24,26,30,32,48,51,126,127,

Zulfiqar Shah 29,

U

Udaypur 6,
Udgir Fort 7,
Umar Khan 40,44,

W

Wafiq Khan 60,

Y

Yalgandal 124, Yusuf Khan 18,37,123,

Z

Zafar Jung 31,
Zainuddin Khan 27,
Zama Khan 155,

Sham Singh 49,

Shamsheer Khan 121,

Shehzada Muhammad Akbar 6,

Shehzada Muhammad Azam 6,

Sikacool 90,112,125,

Subhan Quli 5,

Sufi Abid Hasan 161,167,

Sultan Shah Alam 8,

Sultan-i-Safaviya 64,

Sultanji 61,145,156,161,163,

Sultanpur 43,

Surat 52,

T

Taimur Shah 68,

Taleq Khan 54,

TaliKotta 93,

Tarbiyat Khan 17,

Tirchinapalli 125,128,

Tirchinapalli Fort 71,

OT LEAL BOOK IN U. Bryand

Saropalli 90,

Sayeed uddin Khan 37,42,

Shah Ahmad Jung 71,

Shah Alam 22,

Shah gadh 36,

Shah Gulam Muhammad 98,

Shah Inayathullah 123,

Shah Jahan 3,9,23,

Shah Jahanbad 53,64,68,71,111,

Shahista Khan 47,

Shahnawaz Khan Bahadur 101,

Shaikh Abdul Nabi 10,

Shaikh Muhammad Ali 118,

Shaikh Muhammad Azam 34,35,

Shaikh Muhammad Ishaq Bijapur 165,

Shaikh Muhammad Jafer 117,

Shaikh Muhammad Jamil 117,

Shaikh Najamuddin 49,

Shaikh Nur-ul- Mulk 168,

Shaikh Saadullah 9,

Shaikh Zain-ul Abidin 19,

SE male that?

Saiyid Jamal Khan 161,

Saiyid Lashkar Khan 106,109,121,165,170,

Saiyid Mubarak khan 91,

Saiyid Muhammad Bijapuri 167,

Saiyid Muhammad Khan Bahadur 117,

Saiyid Muhammad Madani 94,

Saiyid Mujtaba Khan 91,

Saiyid Murtuza ulvi 166,

Saiyid Qasim 32,

Saiyid Tahir 169,

Saiyid Ulvi Arab 165,170,

Saiyid Wajiuddin 166,167,

Saltanat-i-Taimur 15,

Samadullah 101,

Samarqand 3,

Sambaji 38,

Sambal 46,

Sam-Sam-Jung- Alias Mir Abdul Razzak 101,

Sam-Sam-ud-Daulah 32,

Sangam 163,

Sarafaraz Khan 17,

or on the State of St.

Saad-ullah Khan 12,

Saad-ul-mulk 32,

Sadath Khan 64,69,

Sadath ullah Khan 10,11,12,32,60,64,125,134,155,

Saif Ali Khan 52,

Saif Khan 16,33,

Saif uddin Khan 32,

Saif ullah 153,

Saiyid Abdul Wahab Khan 60,155,

Saiyid Abdullah Khan 24,25,33,46,

Saiyid Abid Khan 82,

Saiyid Abubakar 25,33,46,

Saiyid Ahmad Magribi 108,145,168,

Saiyid Alam Ali Khan 56,

Saiyid Dost Muhammad 165,166,

Saiyid Hafeez ullah 131,

Saiyid Hashmat Khan 168,

Saiyid Husain 115,

Saiyid Inayath 123,

Qazi Masood Khan 36,

Qazi Rukun uddin 145,

Qudarath Ali Khan 18,

Qudaratullah Khan 18,

Quldabad 19,

Quldabad Fort 72,

Quli khan 26,

QureshBeg 56,

Quresh Khan 60,

R

Raj Bandari 90,

Raja Chandrasen 139,

Ram Singh 91,93,96,142,150,158,159,

Rao Singh 56,

Raza Quli Khan 28,

Riazuddin Khan 40,50,

Rustam Dil Khan 16,50,

Nizam-Ul-Mulk Asaf Jah 2,3,30,61,64,67,73,81,87,96,150

Nur Muhammad 137,

Nusrathjung 18,

Nusrathpur 38,

O

Obaidullah Khan 60,

P

Pitapur 129,

Q

Qabar Khan 26,

Qamarudddin Khan 66,72,122,

Qandhar Fort 113,

Qazi Fazalullah 145,

Qazi Ibadullah 32,

Qazi Jahangir 32,

Qazi Karimuddin 123,

N

Nadir Shah 63,65,67,68,69,116,

Nadir Shahi 64,

Nagar Village 38,

Najabat Khan 45,

Najam Uddin Khan 32,

Nanded 145,

Naser Jung 62,70,72,85,94,109,111, 116,137,141,171,

Nasik 70,

Nawab Abid Khan 58,

Nawab Feroz Jung Bahadur 118,

Nawab Ghaziuddin 92,

Nawab Namdar 113,

Nawab Shaheed Sayeed 123,

Niyaz Khan 16,

Nizam Ali Khan 115,

Nizam-ud-Daulah 62,70,171

Nizamuddin 72,

Muhammad Morchal 120,

Muhammad Nagar Fort 85,

Muhammad Sadiq 169,

Muhammad Sana 123,124,

Muhammad Shah Badshah 53,61,64,66,67,68,73,93,95,118, 130, 136,143, 156,160,

Muhammadabad Bidar 71,121,145,

MuhammadAbdullah Khan 126,

Multan 4,

Munawar Khan 145,

Muqlis Khan 16,

Murad khan 6,39,

Muradabad 46,59,

Murshid Quli Khan 114,

Murtuza Khan 26,

Murtuza Nagar 90,

Musavi Khan 99,101,160,

Mushraf Khan 50,145,

Mustafa Nagar 90,

Mutahoor Khan 49,97,100,101,124,135,136,141,

Muzafar Khan 123,

Mohtassim Khan 106,110,129,131,163,

Moizuddin 32,

Mouzo Hasanpur 56,

Mouzo Mongir 170,

Mubaris Khan 4,37,52,59,87,89,93,94,97, 139,144,150,152,154,

Mudgal 16,

Mughal Ali Khan 32,

Muhammad Ali Khan 115,

Muhammad Amin Khan 17,18,20,26,32,39,58,149,

Muhammad Anwar Khan 99,101,

Muhammad Azam Shah 18,19,20,34,

Muhammad Azeem 121,122,

Muhammad Bagh 102,

Muhammad Bahadur Shah 20,

Muhammad Giaz Khan 35,36,37,39,41,42,53,54,106,144,

Muhammad Hasan Khan 124,

Muhammad Hasan Munchie 99,

Muhammad Ibrahim Tabrezi 36,

Muhammad Jafer 32,

Muhammad Khan 26,

Muhammad Lutfullah 164,

Mir Gulam Ali Azad 72,

Mir Hasan 40,

Mir Husain Khan 124,139,140,

Mir Hyder 58,

Mir Inayathullah Khan 169,

Mir Muhammad Azeem 121,122,

Mir Muhammad Saeed of Burhanpur 148,

Mir Muhammad Shareef 118,

Mir Musharaf 50,

Mir Nizam Ali Khan 117,

Mir Qamaruddin 15,

Mir Sahabuddin 4,6,14,15,

Mir Saif Ali Khan 50,

Mir Sharif Khan 27,118,

Mir Taqi Khan 164,

Mir Zain-ul-abidin 170,

Mirat Khan 6,36,

Mirza Khan 36,40,42,43,

Mirza Muhammad Beg 155,

Misr 29,

Mohabat Khan 22,

Lutfullah Khan 10,

M

Machli Bandar 90,111,

Malher 70,

Mana Khan 50,

Maratha 34,35,42,48,49,62,69,71,119, 125,139,162,

Masir-i- Nizami 2,

Masood Khan 115,

Mast Ali Khan 136,137,

Maulim Hafiz Abdur Rahim 147,167,

Maulvi Abdur Rahim Bijapuri 117,167,

Mausavi Khan 99,101,160,

Medak 169,

Mir Abdul Jaleel 20,

Mir Abdul Razzaq Khan 136,

Mir Ahmad Khan 81,

Mir Ahmad Nasir Jung 36,

Mir Ali 124,133,

Mir Ashraf 27,

Khwaja Abdullah Khan 99,100,101,108,111,125,139,168,

Khwaja Abdur Rahim Khan 94,

Khwaja Abid 3,

Khwaja Bahauddin 58,

Khwaja Faqirullah 168,

Khwaja Hasan Khan 24,

Khwaja Karimuddin Khan 102,141,

Khwaja Khan 36,40,

Khwaja Kotta 111,

Khwaja Muhammad Asim 32,

Khwaja Najamuddin Khan 114,142,147,

Khwaja Qabar Khan 40,

Khwaja Qutbuddin 23,

Khwaja Suras Khan 110,147,

Khwaja Yaqub 5,

Krishnadam 93,114,

L

Lahore 64,73,

Lashkar Khan 66,70,

Jafer Ali Khan 104,105,

Jahan Dar Shah 28,29,

Jama Masjid Ahmad Nagar 103,

Jama Masjid Delhi 103,134,

K

Kabir Muhammad Khan 144,

Kabul 64,71,

Kalluji 39,

Kamil khan 17,

Karimuddin Khan 102,141,

Karnataka 16,31,44,60,71,90,93,125,155,

Kashmir 84,

Khaliq Khan 4,5,16,17,

Khammam 90,

Khan Bahadur 58,

Khan-i-Zaman Khan 61,

Khirad Khan 104,

Khuda Baksh Khan 86,

Khudrat Ali Khan 18,

Hiraman 50,

Husain Ali Khan 6,26,27,30,31,36,38,44,46,47, 53,57,91,96,116,

Hyder Quli Khan 37,45,52,58,96,

Hyderabad 36,37,44,52,59,87,90,101,113, 115,117,121,162,

I

Ibrahim Ali khan 39,42,43,124,

Imad-ul-Mulk 168,

Imam Husain Khan 128,

Inayathullah Khan 32,

Iqlas Khan 17,

Iran 64,68

Isfandyar Beg 40,

Islam khan 26,

Islampur 16,

Iwaz Khan Bahadur 54,

Izzat Beig Khan 44,61,155,

J

Jadoo Sena Patti 44,

Gujrat 32,36,41,52,58,59,84,144,

Gulam Ali Beg 32,

Gulam Rasool khan 129,

Gulshanabad 163,

H

Haji Hasan 98,

Haji Elchie 166,

Hakeem Muhammad Ali Khan 127,

Hamid khan 94,

Harjullah Khan 94,

Hayat Beg Khan 106,

Hazrat Abubakar Raziallahtalahanoh 3,

Hazrat Khwaja Moinuddin Chisti 126,

Hazrat Saiyid Ibrahim 138,

Hazrat Shaikh Nizamuddin 3,

Hazrat Umar Raziallahtalahanoh 167,

Hidayat Mohiuddin Khan 85,

Hidayatullah Khan 32,

Hindustan 6,54,57,64,65,66,68,73,83,84,123,126,136,144,160,164,

F

```
Faqr-ud-Daulah 144,
Faruk Siyar 58,96,
Fateh Ali Khan 26,27,63,125,129,132,
Fateh Jung Bahadur 7,23,31,36,59,87,
Fateh Yab Khan 163,
Fazal Ali khan 27,62,
Feroz Jung 7,23,31,36,41,92,
Fidavi Khan 120,
Firdous Khan 126,
Fishan Khan 37,
```

G

Galib Jung 32,
Galib Khan 60,61,155,
Gangaji 38,45,
Gaziuddin Khan Bahadur 6,7,14,32,41,43,123,
Gokuldas 24,
Golconda fort 5,

Dargah Quli khan 68,69,

Daulatabad 19,72,141,

Daulatabad Fort 37,91,

Dawud Khan 35,38,48,49,50,51,

Deccan 46,51,54,56,58,59,62,69,74,84, 87,91,93,94,96,99,103,124,

Delhi 8,32,46,54,67,73,83.87,98,116,

Devgadh 36,

Dilare Khan 60,61,155,

Dilawar Khan 56,57,60,87,94,155,

E

Eizza-ud-Daulah 94,95,110,116,

Elichpur 54,

Ellore 90,

Etemad-ud-Daulah 66,

Eza-uddin 25,26,27

Bangapur 133,

Basalat Khan 50,

Bengala 114,

Berampur 16,

Bhimsingh 56,

Bhongir fort 101,

Bhopal 62,

Bijagadh 46,

Bijapur 38,45,84,93,138,167,

Bowchodumal 143,

Burhanpur 8,36,45,50,51,57,69,70,71,84,87,

Burhanuddin Garib 72,

Burhanullah Khan 16,

Burhan-ul-Mulk 64,65,66,67,

C

Chandrasen 44,

Chup Beg 32,37,

Aurangazeb 3,9,

Azam Khan 28,

Azam Shah 20,

Aziz khan 06,105, 121,129,

Aziz Yar Khan 66,

B

BadaqShan 9,

BadShah Alam 156,

Baghatdas 43,

Bahadur Khan 30,37,39,60,61,155,

Bahadur Muhammad Amin Khan 17,

Bahadur Shah 9,

Bahadurpura 50,

Baji Rao 61,156,

Balaji 61,156,

Balaji Pandit 165,

Balapur 57,

Balaq 9,

Balconda fort 71,145,

Ahmadabad Gujrat 8,44,48,96,131,

Ajit Singh 45,

Ajmer 4,

Akbarabad 25,33,57,62,

Akbarpur 34,

Alah wardi Khan 28,

Alam Ali Khan 38,50,53,57,87,91,94,

Alamgir BadShah 4,5,8,21,24,41,44,48,73,85,92,99,173,

Ali Asghar Khan 26,28

Ali Khan 49,

Alim Khan 30,

Amin Khan 60,61,1444,145,155,

Amjad Khan 33,

Anwar Khan 38,87,116,136,

Anwar uddin Khan 126,128,

Anwarullah Khan 64,71,

Arcot 9,71,102,125,

Asad Khan 5,15,23,28,29,30,31,93,

Asaf Jahi 1,70,

Aurangabad 3, 9, 34, 36, 55, 70, 71, 113, 121, 123, 126, 137, 145, 147, 148, 163, 164,

Index

A

Abdul Karim 29,

Abdul Khadir 94,

Abdul Majeed Khan 133,

Abdul Nabi Khan 61,155,

Abdul Samad Khan 26,

Abdullah 128,129,

Abdullah Khan 7,20,27,30,31,71,128,129,

Abid Khan 16,123,132,

Abuji Alias Sir Deshmukh 40,

Abul Khair Khan 105,106,121,129,

Afzal Khan 32,

Ahmad Beg 52,

Ahmad Khan Abdali 7,

Ahmad nagar 35,52,103,120,

still capable of deciphering them, won't be there anymore for this hard task. It may be suggested that the young Persian scholars should take up this task and senior scholars and experts should encourage them with proper technical guidance towards the reading and deciphering of the manuscripts in order to save Persian, the royal court language of the great rulers of India.

I fervently hope that this text will be helpful to the readers who are keen to know the general history of this particular era specially of the Deccan.

Dr. Zareena Parveen

Director, A.P.State Archives Research Institute & District Gazetteers Department.

the taste of the coffee. It was not the etiquette to drink coffee in presence of the Emperor. I knew that the Emperor wanted to test me. I went forward slowly and standing with great composure took the coffee. I described the taste of the coffee at great length, all the while pretending that I had tasted it. People in the court were surprised to see me. I said to myself, if I had not received the training of etiquettes in the court of Alamgir, how I would have fared today and how would the Emperor have tested me today."

CONCLUSION:

Mamluk Asaf Jah-I had played an important role in producing a number of works on various facets of Indian way of life. Some of them have been published by eminent Persian scholars by utilizing the sources at their disposal. However, a number of unpublished manuscripts are still available in various Archival Institutions as well as in the possession of private scholars, Libraries and Institutions etc. It is the duty of Persian scholars to identify, locate and publish Persian texts along with English translations, for the use of non-Persian readers. It should be done on a war footing, as the old Persian manuscripts being very old, won't last very long. There is every possibility that along with the old Persian language, the experts, mostly very senior people, who are

bullock cart belonging to the females of the harem, was stationary in the middle of the road and was not moving at all. He ordered Nur Muhammad, the attendant waving the peacock plume: "Find out why the bullock cart waiting in the plain is stationary and not moving. If it is broken and the inmates do not have other carts, secure another bullock cart from those passing on the roads. You then transport the inmates of the cart to the camp. Afterwards you yourself should see that the bullock cart thus secured is returned to its owner." This was done accordingly.

- 16. One day a certain incident from the harem was reported to Nizam. As a result, he became very angry. Nobody could say what the incident was. Nizam gave sudden orders to the guards. The marriage of one Khwaja Yusuf Khan had been fixed. He was in the house of Muzaffar Khan Khwajasara. This house was situated in the locality of Junabazar in Aurangabad. Nizam ordered the guard to arrest him, bring him out of the house, take him across the river Narbada in the limits of Hindostan and leave him there. The order was carried out accordingly.
- 17. Once Nizam narrated an incident to his officers: "The Emperor Muhammad Shah, out of his grace and kindness, offered me a cup of coffee in his own hand. He then ordered me to describe

more valuable than gold, silver or jewellery. The ammunition sometimes becomes unavailable when it is much needed." From that day onward nobody dared to fire a gun without a reason to do so. The guns were fired on ceremonial occasions such as on the appearance of the moon and that too once a month (Page131 MSS).

- 13. Nizam issued orders to his officers, "If the monthly pay of the army is withheld, it will bring bad name to the officer concerned and he will be bereft of any benefit.
- 14. There was a saint in Parenda, Shah Inayat Mujtaba by name. He said to Nizam one day: "You are favoured by God. It is your destiny to attain material and spiritual wealth. I want that I should be the sharer and supporter of you in both the worlds. Let one of the standards (flag) of your army be named after me. You will then receive the blessings, gifts and success, which will accrue to you." Nizam said: "This is my ardent desire." Accordingly one standard which was higher than all other flags and was always exhibited in a central and prominent place, named after him. It could be seen from a long distance. This standard came to be known far and wide as 'the standard of Shah Inayat'. This flag used to impress the enemies much.
 - 15. It was a marching day. Nizam saw from a distance that a

establishment was immediately appointed to the post. Nizam said to him: "Beware that no such harm comes to people anymore."

- (Bibi ka Maqbarah) situated in Aurangabad. Arrangements were made for his visit next day. The Superintendent of the establishment submitted, "All arrangements have been made at the Begum Maqbarah (grave)." On hearing these words Nizam flared up and said, "May that grave be auspicious to you, get out." He cancelled all arrangements for the trip. He ordered all the carpets to be brought back from the place. From that day the place was never referred to as Maqbarah in his presence. On the other hand, it was always referred as the garden of the Begum. If any noble man died, his death was reported in the following words: "So and so has obtained complete recovery." (No.23 page 130).
- 12. Once one of the Footmen who were deputed to guard the tent of Nizam fired a gun. Nizam sent instruction from his inner apartment which is as follows: "Who has fired the gun?" After a thorough enquiry the Musharif (Officer) of the female apartments submitted the name of the person concerned along with the name of the Jamadar of the Risala to Nizam. Nizam signed the order of dismissal of the person and remarked: "I consider ammunition is

hold you as dear to me, as my own children. I will always be your well-wisher. I will always have consideration for you. I am giving you a Jagir." This attitude of Asaf Jah-I reveals that he was a kind-hearted man. He uttered these reassuring words and after thanksgiving-prayer (Fateha), Nizam remarked that God may give strength.

10. One day Nizam entered the tent which was used as drawing room to perform prayers. He saw that the tent was full of smoke and dust. Nizam asked Darogha, the in-charge of the tent, the reason for so much smoke and dust. He replied that some villagers happened to be staying in the vicinity of the army-camp and some unruly people over there set fire in the villages. Nizam called for the Superintendent of the camp and said: "you would be provided with mounted troops to maintain law and order in those villages. If the unruly elements are setting fire to the villages, what are you people for?" The Superintendent was frightened and took immediate action against those unruly elements. He informed Nizam that he had chopped off their hands, ears and nose. But this news didn't have the desired effect as assumed by the Superintendent. Nizam got annoyed and ordered that the tyrant system should be abolished immediately. The officer of the Shah), should be reduced to one third. But a representation came to him from some of them that the reduction of allowances would be a great problem as they had to take care of many dependents. Nizam remarked "I desire that the allowance of some may be increased and the allowance of others may continue as was ordered by me. I want to sanction fresh allowances for those who have no other means to survive. But my officers who were present at that time remained quiet. They did not understand that the allowances sanctioned during the time of Khuld Makan had to be continued while the same from the time of Khuld Manzil had to be stopped.

9. One day, while holding a conversation with selected officers in his chamber, Nizam referred to the evil design of Mubariz Khan. Tahawar Khan Bahadur said that Mubariz Khan had evil design and had received the punishment. Nizam remarked: "Tell me what design Mubariz Khan had." Tahawar Khan said that Mubariz Khan's son is in the camp. Enquiry can be made from his son about the design of his father. Nizam ordered his attendants to bring Mubariz Khan's son in the camp safely. When the son came, Nizam asked him of the design of his father that was implemented during war. He said that his father had received suitable punishment. Hearing this, tears came to Nizam's eyes. He said: "I

Abdul Rahim Khan, Hamid Khan Bahadur, and other relatives of the Nizam came to him. They were riding on their own elephants, which were very well decorated with Amari and other valuable things and their attendants on the elephants were waving fly whisks and marching in the crowd. Compared to the splendor of these officers' elephants, the Nizam's elephant had no distinction. This greatly annoyed the Nizam. The officer enquired him of its cause but could not get a reply. One day at the time of the marching; Nizam stopped his elephant and told the noble men in attendance to stop the practice of marching and waving of the fly whisks; instead they should drive away the flies by means of the cloth tied to their belt. The Nizam's relatives became wise after this event. That day onwards, no noble man could march near the elephant of the Nizam unless he was asked to do so. Everyone learnt a lesson. The Nizam too would not ask any noble man to march near him unless he desired him to accompany him or unless somebody made a request and that was granted by the Nizam.

8. In the 13th regnal year of Muhammad Shah, Nizam ordered that the allowances of persons continuing from the time of Khuld Makan (Aurangzeb) should be reduced by two third and the allowances, continuing from the time of Khuld Manzil (Bahadur

the same date may be mentioned in the dispatches."

- 5. After the victory, the camp of Nizam was set up on the bank of river Krishna. It happened that a bird or parinda (Myna) built a nest in the tent of Diwan Khana of Nizam. It laid eggs in the nest. When the camp was supposed to be dismantled, the attendants brought this fact to the notice of Nizam. Nizam-ul-Mulk, ordered that the tent should not be dismantled till the eggs are hatched and the little ones come out. Nizam-ul-Mulk marched forward leaving two infantry men behind to look after these eggs in the tent till the birds flew away. The tent was then removed and was sent to the camp.
- 6. The Fakir (Darvesh) made a request to Nizam, who was visiting the tomb (Rauza) of Shah Abdul Qadir situated near the Zafar gate of the city of Aurangabad. No allowance was allocated for the festival in order to feed the poor or to light up Rauza. Nizam appointed Sayed Muhammad Mughni as the custodian of the Rauza and gave a sanad accordingly. The sanad came under the department of Sadar (Director of Religious affairs).
- 7. After the battles with Dilawar Khan, Alam Ali Khan, and Mubariz Khan nobody engaged in a fight against the Nizam. On the day of the march of the Nizam, Azdudaulah Bahadur, Khwaja

the ground and turned its head towards the heaven three times. I felt that it was praying for me. I too whispered the word Amen! Amen! Then I instructed my servant to give a daily allowance of two coins to the baker, so that the weak dog gets food every day while the surplus amount should be distributed among other dogs.

I left that place and reached my camp. When I was about to get down from the palanquin the mace-bearer of the Emperor came to me and informed me of the royal command to go to the court. Accordingly I returned to the court. Asad Khan, one of the officials was attending to business. In accordance with Emperor's order, he took me to a chamber and gave me the order of appointment of the Subedari of Bijapur and Faujdari of Karnataka at Talikot. The Almighty showed kindness on me in this way."

4. After the victory in the battle in which Mubariz Khan was killed, the secretary (Musheer Ramsingh) submitted that, "Dispatches relating to the victory were being addressed to the Mansabdars, Jagirdars and Qiladars of the Forts throughout the province of the Deccan."

The battle was fought on 23rd Muharram in the 6th year of reign of Muhammad Shah. Nizam remarked: "The date was inauspicious for Mubariz Khan, while it was auspicious for us and

who was employed in the secretariat of my father. He managed to gain full confidence of my father. The vile person carried false statement against me to my father and had succeeded to turn his mind against me.

Asaf Jah stated that, like every other day, when I went to the court of Emperor Alamgir, I was disappointed with his attitude towards me. When I was returning from the court in great disdain of mind I noticed a number of dogs had assembled before the shop of a baker. The baker was throwing pieces of bread to the dogs. The stronger ones among them were jumping fast and ate them. But one among them was very old and weak and hence very insignificant to be noticed. It was standing at a distance extremely hungry. The strong dogs did not allow the morsels to reach it while eating them gleefully. At that time it struck me that the dog is as distressed as me. So if I take pity on the dog, God might take pity on me. I stopped my palanquin and handed over two coins to the baker, instructing him to give sufficient share of food to the weak dog. Once the old dog is fed to its satisfaction, the rest of the food should be given to other dogs. This instruction was carried out by the baker.

I noticed that after having a hearty meal, the old dog sat on

any discrimination on the basis of cast or religion and made them contented by offering gifts and other considerations.

It was brought to the notice of Nizam-ul-Mulk that the two Governors of the Fort of Daulatabad (who were Sayyads), who were the dependent families of Alam Ali Khan, were being kept in possession. Asaf Jah called for them and said: "as you are the refugees to the dependents of Sayyad Alam Ali Khan who was highly commendable, I want to provide you with all your requirements and, God's willing, all your needs will be taken care of. There is no remedy to what has happened to you other than to remain patient. Everything of the world might be obtained except bringing back Sayyad who had been killed in the battle. If the family and dependents want to stay in the Deccan, they will be given Jagirs and Inams in whatever province they desire."

But they expressed their desire to return to their homes. Out of kindness, Nizam gave 10,000 in cash and provided an escort of 200 horsemen with a month's salary in advance.

3. One day Nizam-ul-Mulk graciously narrated an incident to those who were present in the select assembly (Majlis-i-Makhsus) which is as follows: "Verify the deeds of God which are many and beyond comprehension. There was a Kashmiri

copper (tanba) balls. The battle was fought. It raged and the artillery boomed for five Ghadis when the wind of victory began to blow in favour of Nizam. Mubariz Khan was killed and a number of soldiers were slain. The drums of victory began to throb. Nizam ordered that nobody should move from their places. "My first duty is to do justice to my army who brought the victory and punishing enemies can only be my secondary concern. I will offer my condolence and support to the dependents and relatives who died in the battle. Who knows tomorrow such a day will be faced by others as well!"

Nizam then marched towards Hyderabad and camped at Khammam. The victory which he had won was by the grace of God. The province of Chicacole, Rajmundry, Machilibandar, Kotur, Sarvapalli Ellore, Mustafanagar, Murtuzanagar, Arcot etc. taluqa-i-Karnatak to Bijapur and Karnatak to Hyderabad, all came under the governance of Nizam.

2. The Head of those places came to Nizam in person and received assurance of security. He received grace of God so he remained righteous. He started making arrangements for good administration of areas far and near. He gave assurance to all the people big and small, poor and rich announcing that there won't be

with the enemy. The enemy is full of pride and has collected large force. I do not have enough army nor do I want unnecessary bloodshed. But my enemy is bent upon unnecessary blood-shedding."

Soon after his prayer, Nizam had received a message from some unknown person. It was as follows: "You have sought assistance from us. You place your artillery on this side of the stream. The Harkaras, who are posted on that side of the stream, should be persuaded by you through gifts and rewards. That under no circumstance the enemy should know that you have gained access to the stream."

Nizam regained his consciousness; he performed ablution and thanked God. He asked for five thousand currency from the treasury and sent them to Harkaras with a letter. These gifts of money were made secretly. The Harkaras, in return, said that they would perform whatever service was expected from them. Nizam instructed them to move all references in the stream. The Harkaras saluted and went away. The Nizam paid his attention for the organization of his forces. He secretly gave some suggestions to the Captain of his artillery. Accordingly half of the cannons in artillery were filled with cannon balls and half of them were filled with

Wazir and Amirs of Delhi were in similar positions. Mubariz Khan, the Subedar of Hyderabad became proud and arrogant. Nizam realized that it would definitely have a bad effect. After judging the situation he had sent Muhammad Anwar Khan, the Governor of Burhanpur to Mubariz Khan to explain the matter. He also sent the Farman of the Emperor with Anwar Khan. But Mubariz Khan succeeded in getting Nizam transferred and in obtaining the letter of appointment to the Deccan in his name a second time.

Nizam-ul-Mulk promised that he would not fight with him. Mubariz Khan had a big army. He had a troop four times of Nizam. He had eminent Generals as his colleagues. He did not pay any attention to Anwar Khan's advice for not going into a war. Three times he cried out that he would like to have war. After Anwar Khan had taken leave, Mubariz Khan left Hyderabad with a huge number of Infantry and cavalry and reached the outskirts of Sakharkeda. He made preparation for a war with Nizam.

Nizam-ul-Mulk started for Aurangabad. His army was hardly one fourth of the enemy's army. Nizam took his artillery with him. He placed his faith on God. "Lord Almighty I do not have enough strength. I pray to you in all humility. Please do not turn away from me. I have travelled more than fifty kms to have a fight

events and facts. Mansaram also dealt with interesting anecdotes which have been discussed extensively in my research paper. The uniqueness of Maasir-i-Nizami is that it is a document reflecting the contemporary events of the court life and war strategies adopted by the winning parties.

SELECTED ANECDOTES FROM MAASIR-I-NIZAMI

Mansaram, has described that ninety four anecdotes were heard by him directly from Nizam-ul-Mulk and the rest from trustworthy persons who were in constant touch with him. In this context, one letter is worth mentioning, which Nizam-ul-Mulk wrote to the Emperor Mohammad Shah after the victory over Mubariz Khan. The rest of the letters are written to Saints and Fakirs, seeking their blessings.

The ninety four anecdotes of Nizam-ul-Mulk reveal the personality of Nizam-ul-Mulk more thoroughly than would have been possible from other sources. Some of the following anecdotes of later period reveal Nizam-ul-Mulk as shrewd, ambitious, diplomatic and severe. Some of the important anecdotes are as follows:

1. After getting the position of Viceroy over Dilawar Khan and Alam Ali Khan, the affairs of Nizam fell into disorder. The

is that he should not be replaced at least for another three years or so. Always remember, whatever may be the circumstances, the prosperity of the Deccan will always depend on our constant service and fidelity to the Emperor. It is necessary that you should, under no circumstances, be remiss in showing proper respect to the Emperor. You must try to avoid disputes and enmities, and settle them as they arise, so as to improve matters.

If you follow my footsteps, the present fund, if the expenditure remains the same, is sufficient for the next seven generations. But if you want to use it otherwise, your own way, it would not take more than a year or two before everything is squandered away.

Because of humanly weakness I have done a thing in my old age which I should not have done. I have taken unto myself a wife at this age.

Be active and appoint your people to various establishments of the State. There are hardly two or three hours left. I leave you in the protection of God. May God grant you guidance and be your support and bestow victory in every case. May His shadow of kindness be never away from your head? "

In this way, we come across several interesting historical

rather you should always be considerate. Furthermore the region of the Deccan, which constitutes six Subas or provinces, is full of splendour and vitality and everybody there should be treated equally, irrespective of being a Muslim or a Hindu. The officers should be transferred from their posts every second year so that others should not be deprived of holding the official posts. This is what I had followed all throughout and that my followers should carry out after me.

And consider your younger brothers as your children and always think of their welfare. Exert yourself to the utmost to train them properly. Try to help them to improve their positions, merit and status. Remember that they are the strength of your arms and upholders of your dignity.

People with low class mentality should not be employed for the responsible important duties nor should men of advanced mentality be employed for trivial duties. Or else it will affect the progress of the State."

Asaf Jah said: "I had considered the appointment of Puranchand. He had in fact, proved himself to be an efficient and faithful man. He had, for instance, collected considerably more revenue from the Jagirs than any of his predecessors did. My advice

should not disrupt the function of them. Mankind is not like wheat, jawar, maize and barley, which can be grown every year by the cultivators. A criminal is guilty of grave offence to the Qazi, and you shouldn't give the assassination order. Consider your life with great care so that the proper administration of the country and organization of all the officers become possible. The pleasure should be gained by experiencing the change of climate, tasting of water of different places and by making a habit of living in the tent (Khema)."

Nizam-ul-Mulk said that, "affairs of all people have been entrusted to you through the grace of God. You do not waste your time; instead devote yourself completely for the affairs of people. The foundation of our kingdom was possible due to the blessings of our elders. The respect and esteem in which I hold the community of Fakirs and Saints are eternal." Asaf Jah said: "I received strength and courage from the poor and the Fakirs. I consider them as the gateway leading to God and you should also favour this practice." However Asaf Jah mentioned that the world and the sky are eternal and so also the human creation. "So you should not think that the world belongs only to you and deprive people from their rights,

towards the Deccan and Karnataka. In 1159H/1746A.D. he retrieved the Fort of Golconda from the rebel Chief. In 1161H/1748A.D., news came that Ahmed Khan Abdullah had invaded the Imperial territory and Nizam-ul-Mulk decided to march towards Burhanpur.

But it was during this journey to Burhanpur, Nizam fell sick. He called Nasirjung to his bedside and conferred some useful advice. At that time many of the higher authorities were present in the chamber. Lala Mansaram was one amongst them. He had his last breath on 4th Jamadi-Usl-Sani, 1161H/21st May, 1748A.D., at the age of seventy eight years. The body was taken to Khuldabad under the supervision of Ziauddin Husain Khan, the Head of religious department and of Mansaram, the author.

It may be noted that Mansaram has recorded the testament of Asaf Jah's wasiyat. Some of its salient perspectives are highlighted here:

"It is necessary for the ruler of the Deccan to establish peace after a war at least for his own safety, and the prosperity of his country depends on the peace agreement with the Marathas who are the Zamindars of the country. Mankind is the creation of God. One

Nizam-ul-Mulk. But Nizam-ul-Mulk, did not spell out his intention clearly, neither to the French nor to the English, as he did not intend to make himself a party to the struggle of the foreign powers.

Mansaram skips over the period from 1724 to 1737 of the life of Nizam-ul-Mulk. He straightway refers to the departure of Nizam-ul-Mulk to Delhi, in response to the invitation of Mohammad Shah. Mansaram says that two months after his arrival in Delhi, the Emperor ordered Nizam-ul-Mulk to proceed to Deccan in order to put down the Marathas as his territories were subjected to invasion by the Marathas.

On the campaign of Bhopal, Mansaram has only two or three sentences to record. He says that, when Nizam reached Bhopal, the army of the Marathas had already reached the Deccan. In the month of Ramazan a massive war took place near Bhopal. On the news of Nadir Shah's arrival to North, Nizam-ul-Mulk returned to Delhi and entered into an agreement with Nadir Shah in 1736 A.D.

As regard to the rebellion of Nasirjung, (1741A.D.), Mansaram says that in absence of proper administration in the Deccan and due to the negligence of Nasirjung, the strife engineered by Bajirao Maratha, Nizam was prompted to proceed

the Suba in the Khutba of the prayers of Fridays and Eids.

Before acquiring the Subedari of the Deccan in 1724A.D., Nizam-ul-Mulk had distinguished himself as a warrior and diplomat in the Mughal Court of Delhi, where he had rendered valuable services for a long period.

Asaf Jah-I led a hard, restless and eventful life. He was a great soldier, efficient administrator and was endowed with political sagacity. When he took charge of the responsibility of the Subedari of the Deccan, he was quite mature and was able to embellish his career with this valuable experience. He devoted his time for the maintenance of peace and order, reorganization of the administration and welfare of the people. His dominion extended all over the Deccan and his writ ran from the river Tapti to the frontiers of Mysore and Carnatic up to Trichonapaly.

By that time the French and the English had established their settlements on the Coromandel Coast and there was struggle between these two European powers for predominance and superiority on that coast. Both the nations vied with each other to win favour of Nizam-ul-Mulk and craved for his support in a bid to strengthen their respective claims. It is true that the French had a slight edge over the English in gaining the favour and sympathy of

mean- minded friends. His obligation should have remained to me and I had a claim on him, the details of which are known to every high and low person. He broke the relation and deviated from truth, gratefulness and humanity."

After the great battle, Nizam-ul-Mulk established himself in the Deccan by force against the wishes of the Mughal Emperor Mohammed Shah, but later Mughal Emperor repented for his attitude towards Nizam-ul-Mulk and bestowed on him the title of Asaf Jah, with the Subedari of six Subas of the Deccan. Reciprocating this gesture, Nizam-ul-Mulk wrote to the Emperor in a humble way expressing himself as a 'Fidwi' (devotee or loyal) of the Emperor.

At that time, the Central Government was weak and there was no interference from the Central Government in the affairs of the Deccan Suba. Nizam-ul-Mulk was practically independent in his province. But he never openly claimed severance of the Deccan from the Central Government or proclaimed independence. His loyalty to the Emperor remained unshaken. The coins in the Deccan continued to be minted in the name of the Mughal Emperor. The name of the Mughal Emperor continued to be recited throughout

Nizam-ul-Mulk. They sent a Farman on behalf of the Emperor to Nizam, asking his presence in the Court. The Nizam consulted his old and faithful officer Muhammad Ghiyasuddin Khan and did not appear in the court of the Emperor. Instead he left for Deccan on 14th Rajab 1132H/11th May, 1720A.D. Nizam-ul-Mulk, had a fight with Dilawar Khan and his victory over the latter is quite well-known. On hearing the news of defeat and death of Dilawar Khan, a battle was fought on 6th of Shawwal 1132H/31st July, 1720 A.D. between the two parties near the town of Balapur (1720 A.D.) in which Alam Ali Khan was killed. Nizam-ul-Mulk then returned to Aurangabad.

Mansaram dealt with the period when Nizam was the Prime Minister and also his subsequent arrival in the Deccan where he fought against Mubariz Khan on 23rd Muharram 1137H/1st October, 1724 A.D. After defeating and killing Mubariz Khan, former Subedar of the Deccan at a place Shakar-Kheda, Nizam, announcing his victory, wrote a letter to Raja Sahu, which is as follows:

"Mubariz Khan, in his old age, due to his evil nature and ill fate had entered into a design of possessing the region of the Deccan by the instigation of his Khan. Nizam-ul-Mulk then proceeded towards Karnataka to punish Abdul Nabi Khan who was the Viceroy of the Deccan. He had hardly preceded a few leagues from Aurangabad, when an order was received from the Emperor appointing Hussain Ali Khan as the Viceroy of the Deccan. Nizam-ul-Mulk then returned to Aurangabad.

We need not dwell on the career of Nizam-ul-Mulk when he worked as Faujdar of Muradabad for some time and was later entrusted with the governance of Malwa. Mansaram dwells on the governance of the Deccan by Hussain Ali Khan as the Viceroy. He says that the Grant of Chauth to the Marathas, an innovation started by Hussain Ali Khan, Viceroy of Aurangabad resulted in the ruin of all other organizations.

Mansaram has no word to say about the understanding between Hussain Ali Khan and the Marathas with regard to Chauth and Sardeshmukhi. After dethronement of Farrukh Siyar, the Sayyad brothers offered Nizam-ul-Mulk, the post of Subedari of Malwa. Although Nizam-ul-Mulk joined the post, but relationship with the Sayyad brothers had reached a breaking point by then. He, therefore, decided to leave Malwa and proceeded to the Deccan.

The Sayyad brothers were determined to ruin

Once one of the high officials i.e., Daud Khan had appointed a number of Ziladars in the Thanna and Mahals of the Subas and collected about twenty lakhs from Jagirdars in the name of dues to be paid to Daud Khan, Nizam-ul-Mulk got annoyed and ordered immediate stopping of illegal activities. After making proper arrangements in that area, he moved towards other areas.

Mansaram mentions that Nizam-ul-Mulk fought with the Marathas when they gathered in the vicinity of Jalna. He appointed Bahadur Khan Alias Ibrahim Khan to lead the army against the Marathas. Shortly after the victory, Nizam-ul-Mulk returned to the city for another war which was fought against the Marathas in Nagar Pargana. Although Daud Khan was appointed as the Officer but simultaneously Nizam-ul-Mulk's son Muhammad Ghaziuddin Khan, who was then only a nine year old boy, was sent to the battlefield. Nizam's army pursued the enemy in spite of having heavy rainfall over there and a considerable amount of equipment and baggage of the enemy came into the hands of Nizam's army. Thus Nizam's establishment had victory, one after another.

After this, Nizam-ul-Mulk had appointed Izzat Beg Khan as the Nayab Faujdar of Karnataka replacing Abdul Nabi Khan but unfortunately Izzat Baig was killed in a fight with Abdul Nabi Farrukh Siyar ascended the throne with the help and support of Sayyad brothers - Abdullah and Hussain Ali Khan. Meanwhile Nizam-ul-Mulk was given the Mansab of 6000 sawars and was appointed as the Viceroy of the Deccan and Faujdar of Karnataka.

At that time there was a cordial relationship between Sayyed brothers i.e. Abdullah and Hussain Ali Khan, the then Governors in the Mughal Court and Nizam-ul-Mulk. When news of the aggression of the Marathas was received by the Emperor Farrukh Siyar, Sayyad Abdullah ordered Nizam-ul-Mulk to proceed fast to the Deccan.

Accordingly, Nizam-ul-Mulk, took charge of the Viceroy of Aurangabad. When the news of the arrival of Nizam-ul-Mulk Asaf Jah reached the Marathas, many of them, especially those around Aurangabad, lost courage and withdrew from the activities of devastation.

Mansaram also mentions that one Friday when Nizam-ul-Mulk went for prayers, poor people complained of the high prices of grains. They were in trouble as there was shortage of grains. Nizam-ul-Mulk instructed his Darogha that a bond should be signed by the Karodi ensuring reasonable price for the grains. If the Karodi does not agree to it then he should be replaced.

of a sudden and the Mughal Emperor died in 1707A.D. Mohammed Azam, son of Aurangzeb, was a few miles away from the Emperor's court at the time of his death, so he returned to the camp. The last rites of Aurangzeb were performed and the body was sent to Khuldabad. Prince Azam, the elder son of Aurangzeb was sworn-in as king but unfortunately he died in the battle of Jajau. Then Prince Mauzzam, second son of Aurangzeb ascended the throne under the title of Shah Alam Bahadur Shah. Nizam-ul-Mulk was called to the Court. His previous title and Mansabs were confirmed and he was appointed as the Governor of the province of Oudh and the Faujdar of Lucknow. Nizam-ul-Mulk did not stay in that post for long as he was dissatisfied with the stream of events which took place in the Mughal Court and resigned from his job. He practically started to live like a Fakir and bestowed a large amount of money to the needy and intelligent people.

The Emperor Bahadur Shah also died after a short span of five years. A civil war broke. During the reign of Jahandar Shah, Nizam-ul-Mulk was entrusted with the job of court affairs. Later Farrukh Siyar marched against Jahandar Shah. Mansaram has described the battle between Jahandar Shah and Farrukh Siyar in detail. The result was that Jahandar Shah was defeated and then

Aurangzeb, he was appointed as the Faujdar (Commander-in-chief) of Bijapur. In the 47th regnal year of Aurangzeb's reign, he was appointed Governor of the Province of Bijapur. In the same year he was given additional charge of the Faujdari of Talkokan and Azamnagar Belgaon. He was also made Thanadar of Sampgaon. During the leave period of Saif Khan, Nizam got the enhancement in his Mansab and rank with 1300 Sawars and was awarded with one crore dams (currency of that period).

In 1116 AH/1704 A.D, 49th regnal year of Aurangzeb, the Faujdari and Subedari of Karnataka was given to Nizam-ul-Mulk, in place of Patan Dal Khan. Furthermore, in the same year, the district of Nusratabad Sarkar and Mudgal were placed under his charge.

Nizam-ul-Mulk, worked with the last siege of Aurangzeb. After the victory, Nizam-ul-Mulk was appointed for persuading the zamindars and cultivators to come back and settle in their own land. After he returned to the province of Bijapur, Aurangzeb had sent him a precious ring and conferred upon him the title of Chin Qalich Khan Bahadur.

The author Mansaram, mentions that Aurangzeb fell sick all

on 4th Jammadi-us-Sani 1160H/21st May, 1748 A.D., at the age of seventy eight years. Lala Mansaram was present there and took the notes dictated by Asaf Jah-I in the presence of higher authorities.

The author mentions that the Nizam-ul-Mulk Asaf Jah-I was born on 14th Rabi-us-Sani of 1088H (1676 AD). Aurangzeb proposed the name of Nizam-ul-Mulk as Azam Qamaruddin, intending to mean "Nek Bakht". The Emperor Aurangzeb sanctioned a Mansab of 400 currency and 450 horses in the early age of the Nizam-ul-Mulk during 1090 AH (1678 AD). When he attained the age of maturity, the Emperor gave the title of "Chin Qalich Khan" along with a handsome rank.

Mansaram described systematically the first arrival and the career of Nizam-ul-Mulk in the Deccan as Viceroy in 1125A.H/1713 A.D till the time of his death.

The Emperor Aurangzeb had sent Nizam-ul-Mulk first to Nagori near Bijapur in 1109 A.H/1697AD for tackling the disturbances. He fought against enemies near Nagarkot or Bhagalkot. After the successful completion of this campaign, he was given warm welcome by enhancing his rank and was granted 3500 horses and a special dagger.

Nizam-ul-Mulk took part in the Mughul siege of Parali in

biography of Nizam-ul-Mulk Asaf Jah-I. He was the Peshi Secretary of the office of Sadarat-ul-Aliya (Religious Establishment).

It is clearly stated that Mansaram was associated with Nizam-ul-Mulk's family since three generations and lived with them till the last breath of Nizam-ul-Mulk Asaf Jah-I. The study of the manuscript shows that the founder of the Asaf Jah dynasty was a top most military commander, a great statesman and a shrewd politician. This manuscript shows various facets of the dynasty i.e. history and broad aspects of his personality and humane character as well. No other source is available to provide such authentic and important information on Asaf Jah-I. Mansaram recorded ninety four anecdotes that happened during the period of Asaf Jah. The manuscript throws interesting light on Asaf Jah's military genius, political acumen, administration, economic policy and liberal and secular attitude.

The second copy is found in Oriental Manuscript Library and Research Center, Hyderabad. These two copies were helpful in order to compare as well as to ratify the errors in the book.

The Mansaram's service continued even after the death of Asaf Jah-I. The manuscript also gives the information about the Will (Wasiyatnama) given by dying Asaf Jah to his son Nasir Jung

was the eyewitness to the events which are recorded in the manuscript.

Mansaram is the author of two Persian works:

- (1) Risala-i-Darbar-i-Asafia, written in 1761 A.D. deals with rules and regulations established by Nizam-ul-Mulk for administrative guidance.
- (2) Maasir-i-Nizami which he completed in 1785 A.D. The work Maasir-i-Nizami is the revised edition by the author himself.

 The Manuscript:

This biographical manuscript is quite ancient and rare and we could trace only three manuscript copies of the Maasir-i-Nizami so far. One of them is preserved in State Archives, Hyderabad. It was inscribed by calligrapher Munnu Lal S/o Rai Lachman Singh in 30-04-1272 A.H. in Khatt-i-Shikasta "Pukhta" (cursive style perfect and ripe script). It is known that cursive script is more complicated and is more difficult to transcribe. This is the oldest one and is considered to be the master copy. It contains one hundred ninety four pages.

The initial pages summarize the career of Nizam-ul-Mulk Asaf Jah's father and grandfather (Khwaja Abid Qalich Khan and Ghaziuddin Firoz Jung) and the author Mansaram also wrote the Sri. M.A. Raqeeb, Asstt. Director and Sri M.A. Moeed, Senior Research Assistant for their relentless services in transcribing and deciphering of the manuscript.

Modern history of the Deccan is a paved chapter brought out in Swanih-i-Deccan, Miraat-ul-Akhbar, Risala-i-Darbar-i Asafia etc. But the work of Lala Mansaram, under the title of Maasir-i-Nizami has some salient features and some valuable information in this work are of immense historical importance. In the following lines I intend to highlight the contents of the manuscript and will try to unveil the glorious aspects of the Work. But before I deal with the Work, I want to introduce the author of the manuscript and discuss the content of the same thereafter.

Lala Mansaram, the author of the manuscript and his family were associated with Nizam-ul-Mulk, Asaf Jah's family. It was a prolonged attachment of his grandfather Bala Krishna who was associated with Khwaja Abid Khan, grandfather of Nizam-ul-Mulk. Mansaram's father was a truthful companion of Ghaziuddin Khan, father of Nizam-ul-Mulk, as a result Mansaram was closely attached with Nizam-ul-Mulk Qamruddin Khan Asaf Jah-1 (Awwal). He was the Peshi Secretary and held the office of religious establishment and served the court even after Nizam-ul-Mulk's death, hence he

analytical study of an office is a promise to afford a very authentic and comprehensive vision of the history of a given period than the contemporary chronicles. It has been felt true while carrying on with this work. It was a Himalayan task to get the manuscript transcribed with rarely available experts in Nastaliq form of writing of Persian language. The work was so laborious and time consuming that sometimes a single word took fifteen days to decipher. The accomplishment of the work was possible only with the financial support of the National Mission for Manuscripts (NMM), New Delhi. I am grateful to Prof. Dipti Tripathi, the former Director of the Mission for encouraging me to do this project. We are hoping that the Mission will provide us financial support for the translation of the same manuscript into English. It would indeed be a milestone in the field of research. I am very grateful to Dr. Sanghamitra Basu, the Coordinator of Research & Publication of the NMM for providing support, assistance and her guidance for completing the work.

I am also very grateful to my officers, Sri V.Rangaraj,
Deputy Director, Sri S. Ramakrishna, Sri S. Mahesh Reddy, Sri C.
Kiran Kumar, and Associate Directors for moral support and
cooperation to complete the work in time. My sincere thanks go to

five thousand Paper-manuscripts pertaining to the period of Shahjahan (1628-1658) and Aurangzeb (1658-1707). No other Archives have preserved such a huge quantum of Mughal records. These Paper-manuscripts show the graphic picture of Mughal Mansabdari system and Military administration of the Deccan. These have international value and importance from the research point of view, particularly of medieval period.

This department has successfully completed the deciphering and transcribing work of the rare and historical manuscript 'Maasir-i-Nizami' with great care, which is written in Persian Nastaliq script. With the collaboration of National Mission for Manuscripts (NMM), New Delhi, the Andhra Pradesh State Archives & Research Institute, Hyderabad had set up Manuscript Conservation Centre in 2011 and conservation work of all these old manuscripts is successfully going on. It is the first attempt of its kind to make a complete transcribing work of Maasir-i-Nizami, the historical manuscript relating to the medieval period. This text, hopefully, would be very useful to the scholarly world. This is a modest attempt to provide a conspectus of this manuscript with a view to bring this hitherto neglected source of Indian history to limelight. This study has been taken up with the hypothesis that an

importance of these precious pieces of heritage, whether published or not, made use of or not, remains intact. These manuscripts, because of their special characteristics occupy a unique place in the legacy of the past and a promising and resourceful asset for the future.

The Persian manuscripts treasured in the Archives can be divided into nine categories as per their norms and nuances of history. The categories are tazkira (memoir), sawanih (biography), adabiyat (literature), lisaniyat (linguistics), insha (composition), makatib (letters), siyaq (manual of accounts), jughrafia (geography) and safarnama (travelogue). Most of the manuscripts belong to North Indian Sultanates of the medieval period including Mughal era and also to the Deccan Kingdoms of Bahmani, Adil Shahi and Qutb Shahi era. Some of the noted manuscripts of this category are Taj-ul-Maasir, Tarikh-i-Firozshahi, Ain-i-Akbari, Tuzuk-i-Jahangiri, Iqbalnama-i-Jahangiri, Badshah-nama, Shahjahan-nama, Gulshan-i-Ibrahimi, Kitab-i-Nauras, Hadiqat-us-Salatin, Maasir-i-Alamgiri, Muntakhab-ul-Lubab and Ahkam-i-Alamgiri.

Furthermore, Andhra Pradesh State Archives & Research Institute possesses in its custody a large quantum of one lakh fifty

relations with the rulers of the Deccan. The healthy relation between them resulted into the intellectual development, enlightenment and refinement of language. It is because of this status enjoyed by Persian that most of the old libraries in the country are full of manuscripts written in this language. Some of these Persian manuscripts have been edited and published. A few of them have been translated into English, Urdu and other Indian languages and are published. But there are a large number of manuscripts which are still waiting to see the light of the day, nor have they been used ever for the research work because of the lack of knowledge of Persian script which is no longer in use. If these rare manuscripts are taken up for study and can be utilized in a better way, more and more valuable information about our glorious past will come to fore and will throw light on various facets of past history, particularly of former Hyderabad State.

The Andhra Pradesh State Archives and Research Institute has enormous quantum of Persian and Urdu records and also good collection of Arabic manuscripts in the form of books. Out of six hundred and sixty eight (668) manuscripts preserved in the Archives, five hundred seventy (570) are in Persian. It is true that the manuscript-collection in the Archives is huge; however the

Introduction

The manuscripts, as we know, are old books written by hand. It is the primary method of recording ideas, facts, events and history for posterity. The manuscripts are the means through which we have the glimpses of past and bygone history. The meaningful words written in hand not only reveal the political conditions of a particular period but also reflect socio-economic, literary and cultural events of that period. This is the reason, the manuscripts are considered to be the primary source for research on historical events and other facts of a particular era. Later printed material took the place of manuscripts with the invention of art of printing and publishing.

In this context it would not be out of place to say a few words on the Persian language. Persian was the official court language of Hyderabad, Deccan, for centuries, apart from being the medium of education and the language of knowledge, literature and learning. Persian language was the Lingua-franca of the Deccan from 1200A.D. to 1884 A.D. The Persian scholars maintained good

repository of valuable information of various facets of our glorious past. Dr. Zareena Parveen, the Director of Andhra Pradesh State Archives and Research Institute and her team have done a commendable job to prepare the critical edition, to decipher the "Pukhta" script and to transcribe it into modern script.

I am sure, students and scholars who are interested in the history of the Deccan, will greatly benefit from this publication.

Dr. Sanghamitra Basu

April, 2015 Coordinator, Research & Publication National Mission for Manuscripts

Foreword

Maasir-i-Nizami is an important Persian manuscript documenting the history of the Deccan, the former Hyderabad State. This text of early modern period is written by Lala Mansaram. Mansaram, his father and his grandfather served three generations of Asaf Jah-I, starting from his grandfather Nizam-ul-Mulk Khwaja Abid Khan. Because of this close association between the two families, Mansaram'a memoirs of Nizam-ul-Mulk Asaf Jah-I, as well as the history of the Deccan during that period is insightful and authentic. The manuscript bears the testimony of Asaf Jah's military genius, political acumen, administrative and economic policies and his liberal and secular mentality.

The manuscript of Maasir-i-Nizami is one of such manuscripts which are written in old Persian "Pukhta" script and of course in old Persian language. The lack of knowledge of the script makes them difficult to understand. But these manuscripts are the

Medical Co.

National Makes for Material III

11 Mary and Trees

Applications of the second

Bereit der bei ben beitel bei G

學術的文 中央市 经市场企业

Contents - Version)

Mile Carlo Clark

DESCRIPTION OF THE RESERVED AND ADDRESS.

personal framework is

Process of the Control of the Contro

The State and the state

A STATE OF THE STA

Train market &

中国产品的现在分词,在1999

TOTAL SEPTEMBERS

INDA DE PARTIE A

East Later 1915

c Dif Newscard Research to Market

Contents

1. Foreword VII

2. Introduction IX

3. Index XLVII

4. Persian Text 5-184

Published by:

National Mission for Manuscripts

11-Mansingh Road,

New Delhi-110001.

Phone: 23383894

Fax: 23073387

E-mail: director.namami@nic.in

Website: www.namami.org

Co-published by:

Dilli Kitab Ghar

3961-Gali Khankhanan, Jama Masjid,

Delhi-110006.

Phone: 23252696

E-mail: dillikitabghar@gmail.com

Price : ₹ 350

Prakashika Series

ISBN 978-93-80829-02-9

ISBN 978-93-80829-33-3

First Edition 2015

© 2015, National Mission for Manuscripts

All rights reserved, including those of translation into foreign languages. No part of the book may be reproduced, stored in a retrieval system, or transmitted in any form, or by any means, electronic, mechanical, photocopying, recording or otherwise, without the written permission of the publisher.

Maasir-i-Nizami

by

Lala Mansa Ram

Editor

Zareena Parveen

Director, A.P. State Archives & Research Institute,

Hyderabad.



National Mission for Manuscripts

Dilli Kitab Ghar

Prakashika Series

Number-21

General Editor

Kanwar Sameer Lather

Director,

Ministry of Culture

Govt. of India

Maasir-i-Nizami

Kanwar Sameer Lather

